







بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که حاوی [illegible] و شکری که مقابل
شفای مزاج علیل عالم باشد نثار بارگاه قادری که مزاج
و مرکبات عالم علوی و خاکدان سفلی را بتر کیب [illegible]
از مکمن خفا بصحرای ظهور آورد و طبایع [illegible]
از روی قانون عدالت با یکدیگر امتزاج داد و صفت
سازگاری کرامت فرمود مقتدری که از هر دو گوهر شریف
و خسیس نوع انسان را که علی الاطلاق اشرف آفرینش و الطف
کارخانه بینش است بحلیه ایجاد و اختراع آراسته
و بخامه تقدیر نقش جهره زیبای او را بقلم لَقَدْ
خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ بکشود و در کمال حسن
تقویم و لطف ترکیب برهان و صورتکر بنمود فَتَبَارَکَ
اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ و صلات صلوات نامیات و تحف
تحیات زاکیات بر مرقد اقدس و مشهد مقدس سروری
که چون انفاس همایونش علیلان تیه ضلالت از علت جهالت
و سقم غیارت خلاص یافته بسر حد شهرستان معرفت و هدایت

رسیده اند یعنی حضرت سید انبیا و سند اصفیا شهریار
دیار مشرق و مغرب پادشاه ممالک بطحا و یثرب شمع محراب
امامت صدر بارگاه قرب و کرامت طبیب حاذق
بیماران گناه دلیل صادق بیداران سحرگاه مصطفی مجتبی
محمد رسول الله که مبدأ فطرت نور جبین مبارکش در نظر
عقل آمده که اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِیْ و انتهاء نبوت ظهور
دعوت کرامتش بود که وَلٰکِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَعَلٰی آلِهٖ کَثِیْرًا اَمَّا بَعْدُ از حمد باری تعالی
و درود بر مصطفی علیه الصلوة و السلام چنین گوید راقم
این حروف حکمی و جامع کلمات طبی فقیر حقیر قطب الطبیب
وَفَّقَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی بِمَا تَمَنَّاهُ وَجَعَلَ عُقْبَاهُ خَیْرًا مِنْ دُنْیَاهُ
که چون خاطر خطیر و ضمیر منیر آفتاب تاثیر اعلی جناب حکومة
ایاب فضیلت انتساب امیر اعظم اعدل اکرم جامع کمالات
و حکم مظهر الطاف ربانی مظهر آیات سبحانی راسم مراسم
جلالت شهریری ناظم مناظم ایالت و سروری مربی ارباب
عزت و غزلت کافی مهمات سلاک طریقت و حقیقت مؤید
بتاییدات الهی مخصوص بعنایات پادشاهی امیر نظام
الدین احمد سهیلی ندیم الله تعالی علو مناقبه و سمو مناصبه
با صغا و استماع قواعد طب و مسائل حکمت راغب و مائل بود
مختصر موجز که منتخب قانون بود و بر قواعد آن وقوفی تمام
دارد و مشهور و متداول است با الفاظ فارسی باندک

تغییر انتخاب کردم و بنام نامی و القاب کرامی آنحضرت مزین ساخت
و برساله سهیلیه در طب موسوم کردم رجا واثق و وثوق
صادق که مستحسن ارباب دانش و اصحاب بینش کردد
ملتمس از مکارم اخلاق اهل تمیز و استعداد آنکه اکر بر سهوی
مطلع کردند در اصلاح آن کوشند و ذیل عفو بران پوشند
وَمِنَ اللّٰهِ الْعِصْمَةُ وَالتَّوْفِیقُ وَهُوَ یَهْدِی اِلیٰ سَوَاءِ الطَّرِیقِ
این رساله مشتملست بر مقدمه و هفت جمله مقدمه
در تعریف علم طب و بیان موضوع آن جمله اول
در بیان قاعدهاء علمی طب و این مشتملست
بر چهار باب باب اول مشتملست بر هفت فصل فصل اول
در بیان ارکان فصل ۲ در بیان مزاج فصل ۳ در بیان
اخلاط فصل ۴ در بیان اعضا فصل ۵ در بیان ارواح
فصل ۶ در بیان قوتها فصل ۷ در بیان افعال
باب دوم از جمله اول در بیان صحت
و مرض و حالة ثالثه و این باب مشتملست بر شش فصل
فصل اول در تعریف صحت و مرض و حالة ثالثه فصل ۲
در مرضهاء ترکیب فصل ۳ در تفرق اتصال فصل ۴
در مرضهاء مرکب فصل ۵ در نام مرضها فصل ۶
در وقتهاء مرضها باب سیم
از جمله اول در بیان سببهاء مرض و این باب مشتملست
بر سه فصل فصل اول در بیان سبب فصل ۲ در بیان



آب و خاك و خشکی آتش و خاك بتری هوا و آب و سردی
آب و خاك بکرمی آتش و هوا بحدی که کرمی و سردی و خشکی
و تری اینها را اثری فی الجمله پیش نماند و از مجموع که بهم
جمع شوند حالتی و کیفیتی حاصل شود که شبیه باشد
بکرمی و خشکی آتش و کرمی و تری هوا و سردی و تری آب و سردی
و خشکی خاك آن کیفیت را مزاج کویند و این مزاج نه قسم است
معتدل و غیر معتدل اما این معتدل معتدل حقیقی نباشد
بسبب آنکه معتدل حقیقی وجود ندارد و این معتدل که ما
میخواهیم وجود دارد در خارج و این معتدل در قسمت است
و معتدل در قسمت آنست که شخصی در نوعی بمزاجی مخلوق
شود که جمیع افعال آن شخص بحسب مقتضی آن نوع بر وجه
اکمل باشد و این مزاج قریبست باعتدال حقیقی جدا از
سایر افراد انسان فکیف که از افراد انسان باشد بسبب
آنکه نوع انسان در مزاج اقرب است باعتدال حقیقی از
غیر انسان و این چنین شخص عزیز الوجود باشد چو همه کمالات
انسانی او در غایت کمال باشد و غیر معتدل هشت است
چهار مفرد کرم و سرد و خشك و تر و چهار مرکب کرم و تر
کرم و خشك سرد و تر سرد و خشك و اعدل مزاجها مزاج
انسانست و اعدل صنفها آنها اند که در خط استوا باشند
بمذهب شیخ ابی علی سینا بر آن اعدل صنفهاء دیکر ساکنان
اقلیم چهارم و جوانان در مزاج اعدلند از پیران و صبیان

مزاج ایشان در تری زیاده است از جوانان و مزاج کهل و پیر سرد
و خشک است و در اعضاء بدن انسانی جلد انمله که سر انگشت است
اعدلست خاصه انمله سبابه پس از آن جلد انگشتها و گرم ترین
اعضا دل است پس جگر پس از آن گوشت و سرد ترین اعضا استخوان است
پس از آن غضروف پس رباط پس عصب پس نخاع پس مغز سر و تر
ترین اعضا فربهی است پس پیه پس گوشت پس دماغ پس نخاع
و خشک ترین اعضا موی است پس استخوان پس غضروف
پس رباط پس عصب **فصل سیم** در بیان اخلاط خلطها چهار است
بهترین خلطها خون است گرم و تر است فایده او آنست که غذای
بدن میشود و آن طبیعی و غیر طبیعی می باشد خون طبیعی آنست
که سرخ باشد برنگ جگر و بوی بد نداشته باشد و شیرین و قوام
با اعتدال داشته باشد و غیر طبیعی آنست که این چهار اعتدال
یا یکی از این چهار صفت درو نباشد دوم بلغم است و آن سرد
و تر است فایده او آنست که هر وقت که خون در بدن کم شود
بلغم خون شود و غذای بدن شود از آن سبب است که همراه خون
بلغم خون شود و در بدن اثر نکند و فایده دیگر آنست که اعضا را
دایم با اعتدال نگاه دارد و تر تا خشکی که از جهت حرکت و غیر
حرکت پیدا شود در بدن اثر نکند فایده دیگر آنست که در غذای
دماغ با خون مخلط میشود و با اعتدال می آید تا غذای دماغ
تواند شد چون سرد و تر است و بلغم طبیعی و غیر طبیعی می باشد
طبیعی آنست که نزدیک باشد که خون تواند شد و غیر طبیعی آنست

که او را طعم نباشد آن را مسیخ میگویند و آن در غایت خشکی باشد
یا آنست که شور باشد بسبب مخالطه صفرا و آن گرم و خشک است
یا آنست که ترش باشد و آن سرد و خشک است یا آنست که زمخت است
که آن را عفص گویند و آن سرد و خشک است یا آنست که بسیار رقیق
باشد و آن را بلغم مائی گویند یا آنست که غلیظ باشد آن را جصی
گویند یا آنست که قوام او مختلف باشد آن را مخاطی گویند سیوم
صفرا است و او گرم و خشک است فایده او آنست که خون را
لطیف سازد تا خون در اعضا نفوذ تواند کرد فایده دیگر آنست
که بخون مختلط میشود تا خون غذای شش تواند شد فایده دیگر
آنست که از و بوقت حاجت از زهره قدری برود می ریزد
و روده را از ثفل و بلغم می شوید و چون حدت دارد روده را
آگاه می سازد بر دفع کردن ثفل و آن طبیعی و غیر طبیعی می باشد
طبیعی آنست که سرخ باشد مایل بزردی و سبک و تیز باشد
و غیر طبیعی اگر مختلط به بلغم غلیظ باشد آن را مخی گویند و اگر مختلط به
بلغم رقیق باشد آن را مره صفرا گویند و اگر بسودای سوخته مختلط
باشد آن را صفرای محترقه گویند اگر بخود در نفس خود سوخته
شود کراثی خوانند و زنگاری اما زنگاری قوی است شبیه
بزهر است در ضرر چهارم سودا است و آن سرد و خشک است
فایده او آنست که خون را متانت و غلظ میدهد و در غذای
استخوان بخون مختلط می شود تا غذای استخوان تواند شد
چون مزاج استخوان سرد و خشک است فایده دیگر آنست که

بوقت حاجت قدری از سپرز بردهان معده میریزد تا
آگاه سازد بر گرسنگی و شهوت طعام را در حرکت می آورد و آن طبیعی
و غیر طبیعی می باشد و سودای طبیعی دردی خون طبیعی است
و سودای غیر طبیعی سر خلط که سوخته باشد حتی سودا اگر سوخته
شد سودای غیر طبیعی است **فصل چهارم** در اعضا عضو آدمی
مرکب و مفرد می باشد اما عضو چون استخوان و غضروف
و رباط و عصب و وتر و غشا و گوشت و فربهی و پیه و شریان
رگیست که از دل می روید و متحرکست و ورید رگیست که از جگر
می روید و حرکت ندارد مجموع این عضوها از منی حاصل میشود
مگر گوشت و فربهی و پیه که از جزو مائی خون حاصل میشود
و عضو مرکب روی می باشد و مرکب روی آنست که اول از اعضاء
مفرد حاصل شده چون عضله که مرکب از رباط و عصب و گوشت
و غشا است رباط از استخوان می روید و ریشه ریشه می شود
پراکنده و ریشهاء عصب بر ریشهاء رباط متصل میشود جانب
نزدیک استخوان که رباط رسته است میرسد و در جانب
مخالف رستن رباط است ریشها عصب و رباط بهم متصل
میشود و بر هم پیچیده میشود آنرا فتیله و وتر میگویند و در میان
ریشهاء عصب و رباط گوشت در می آید و بر گرد مجموع غشا
که بجو پرده باشد میپیچد این مرکب را عضله میگویند و فایده
این عضله آنست که عضو که استخوان در آنجا باشد خواهند
که حرکت کند عصب متشنج می شود و آن عضو حرکت می کند

ترکیب دوم چون چشم که مرکب است از عضله و رگها و
پردها و آبها و ترکیب سیم چون وجه و چهارم چون [illegible]
و از ین عضوهاء مرکب رئیس می باشد که در غایت شرف
باشد باین معنی که معدن روح باشد و اصل قوت که ضرورست
و عضو رئیس بحسب بقاء شخص سه عضو است اول دل که
معدن روح و قوت حیوانی است و شریان که از دل میروید
روح را با قوت باعضا میرساند دوم دماغ که روح و قوت نفسانی
عصب که از دماغ میروید روح را بقوت حساسه و قوت محرکه باعضا
میرساند و سیم جگر است که مبداء روح و قوت طبیعی است
و ورید که از جگر میروید روح را با قوت باعضا می رساند
این سه بحسب بقاء شخص است اما در بقاء نوع یک عضو
دیگر رئیس است و آن انثیین است که ماده منی در اینجا باشد
و مجری منی آنرا بمستقر که رحم است می رساند تا فرزند تولد
کند و نوع باقی ماند **فصل پنجم** در روحها است روح بخاریست
که از لطیف خون حاصل میشود و آن گرم و تر است و روح
که قوی را برمیدارد و باعضا میرساند و چنانچه قوت
سه باشد روح نیز سه قسم می باشد **فصل ششم**
در قوتها است قوت سه نوع می باشد یکی قوت طبیعی که
در جگر حاصل میشود و این قوه متصرفه است از برای شخص
که در غذا تصرف میکند و این تصرف او در غذا یا از برای
بقاء شخص است آنرا غادیه میگویند یا از برای زیاده

منبع

کردانیدن شخص باین غذا در قطرها او که عبارت از طول و عرض
و عمق است بمعنی که نوع آن شخص تقاضا کند آن قوة را
نامیه گویند و این قوة نامیه دو قوة است یکی انکه جدا میکند
از خلطها که در بدن مختلط است مادهٔ منی را و مهیا می سازد
هر جزوی را ازین ماده برای عضو خاص این قوة را مولده
میگویند و قوة دیگر که هر جزو را که مهیا شده از برای عضو
خاص شکل آن عضو میدهد چنانچه آن نوع تقاضا کند
آن شکل میکند یا شکلی که قریب بآن نوع است آنرا قوة
مصوره میگویند و قوة غاذیه را چهار قوة است که خدمة
او میکنند یکی قوة جاذبه که چیزی نافع که غذاست جذب
میکند دوم ماسکه که این چیز را چندانکه بکار است نگاه میدارد
در محل خود سیم قوة هاضمه که آن چیزها را می پزد و قابل می
سازد چهارم قوة دافعه که فضلهٔ که از ان چیز حاصل می
شود دفع میکند و چهار کیفیت دگر است که این چهار قوة
را خدمت میکند چون حرارة و برودت و یبوسة و رطوبة
نوع دوم از قوتها قوة نفسانی است و این نفسانی محرکه
و مدرکه است اما قوة محرکه باعث بر حرکة می باشد که آنرا
شوقیه میگویند آن شوقیست که باعث بر حرکة می شود
و این قوة شوقیه را دو قوة خدمة میکند شهوانیه و غضبیه
و قوة دگر از قوة محرکه فاعل بر حرکتی می باشد باین طریق که
عضله را متشنج می سازد یعنی در هم می کشد پس و تر دراز

و آن عضو منقبض می شود و وتر کشیده می شود
و دراز است می سازد

می شود

می شود و عضو منبسط می شود اما قوة مدرکه دو نوع است
یکی انکه چیزهاء ظاهر را ادراك و احساس میکند دوم انکه چیزها
باطنی را احساس میکند بواسطهٔ مدرکهٔ ظاهری که چیزهاء ظاهری
را ادراك میکند و آن قوتها را حاسوس قوة مدرکهٔ باطنی میگویند
و مدرکهٔ امور ظاهری پنج است یکی قوة باصره و موضع این قوة
تقاطع صلیبی است دو عصب که از بطن اول دماغ میرویند
و آنچه از جانب راست بطن اول دماغ است بچشم راست
می آید و آنچه از جانب چپ بچشم چپ می آید اما این دو عصب
از آنجا که میرویند میل میکنند تا بهم متصل شوند و این
دو عصب مجوف می باشد که دران جوف روح می آید در محلی که
این دو عصب میشود و ثقبهٔ هر دو عصب یکی میشود باز این
این دو عصب از هم جدا میشود و آنچه از جانب راست می آید
بچشم راست می آید و آنچه از جانب چپ می آید بچشم چپ می آید
این محل که ثقبهٔ هر دو یکی میشود آنرا تقاطع صلیبی میگویند
بسبب آنکه بعضی میگویند که عصب که از جانب راست می آید
بدین خانهٔ چپ میرود و آنچه از جانب چپ می آید بدین خانهٔ
راست میرود درین محل تقاطع میکند هر دو عصب و ثقبهٔ
هر دو یکی میشود و شان این بصر آنست که ادراك کند رنگها و
شکلها را دوم قوة سمع است از بطن اول دماغ دو عصب
میرویند و می آید تا ثقبهٔ گوش که آنرا صماخ میگویند و موضع
قوة سمع این عصب است و از شان او ادراك کردن آوازهاست

سیم قوة شم است و موضع او دو عصب است که میرویند از
دماغ که این دو عصب مشابه سر پستان است می آید تا
بالاء خیشوم که سوراخ بینی است و از شان او ادراک کردن
بویها است که با هوا مخلوط شده و مستنشق میشود چهارم
قوة ذوق است و موضع آن عصبی است که در سطح زبان است
و این عصب از دماغ میرویید و از شان او ادراک کردن
طعمها است از شیرینی و ترشی و شوری و تیزی. پنجم قوة لمس است
آن قوة در جلد است و گوشت که در و عصب باشد و از شان
او ادراک کردن گرمی و سردی و سختی و نرمی است و اما
قوتها باطنی پنج است یکی حس مشترکست و محل او بطن اول است
از بطون دماغ و این مشترک ادراک میکند بواسطهٔ قوتهاء
ظاهری که ادراک کرده باشد و بقوة دیگر که خیالست و محل او آخر
بطن اول دماغست می سپارد و قوة دیگر وهم است و موضع
آن بطن اوسطست از بطون دماغ و ادراک معنی که قائم باشد
ظاهری است که در خیال سپرده شده و بحافظه که خزانه است
و موضع حافظه بطن مؤخر دماغست می سپارد و قوة دیگر
متصرفه است اگر این قوة متصرفه را عقل کار فرماید او را مفکره
گویند و عقل ادراک معقولات میکند و اگر او را واهمه کار
فرماید و خدمة واهمه کند او را متخیله گویند چون تحقیق
این معانی بتطویل می انجامید و این مختصر قابل تطویل نبود
از ان جهة در بیان و تصریح آن سعی کرده نشد نوع سیم

از قوتها قوة حیوانیست و منشاء او دلست و شریانی که از دل
میروید و باعضاء در می آید قوة حیوانی را باعضا می رساند
و شان قوة حیوانی آنست که اعضا را معد و مهیا می سازد
که قوة نفسانی را قبول تواند کرد و فرح و غضب را منسوب
باین قوة میدارند و محرک دل و شراین قوة حیوانیست
فصل هفتم در بیان افعال که فعل مفرد می باشد و مرکب می باشد
فعل مفرد آنست که بیک قوة تمام شود مثل جذب و دفع
و فعل مرکب آنست که حاصل نشود مگر بدو قوة یا بیشتر مثل
ازدراد که چیزی بگلو فرو بردنست و این فعل بقوة جاذبهٔ
مری و دافعهٔ عضله است که بر بالای مری است والله اعلم
باب دوم از جملهٔ اول در بیان صحة
و مرض و حالهٔ ثالثه صحت حالتی است مر بدن را که بسبب
ذات آن حالت جمیع فعلهاء بدن بر مقتضی طبیعت است
از فعلهاء قوة طبیعی و حیوانی و نفسانی و مرض حالتی است
مر بدن را که بسبب ذات آن حالت جمیع افعال آفت دارد
و حالهٔ ثالثه آنست که نه صحت باشد و نه مرض و این حالهٔ ثالثه
از چند حال بیرون نیست یکی آنکه جمیع فعلها در غایة کمال
نباشد چنانچه حال پیران و طفلان و ناقه دوم آنست
که بعضی فعلها آفت داشته باشد و بعضی صحیح باشد
در دو عضو مثل آنکه یک چشم نداشته باشد یا آنستکه
صحة و مرض در یک عضو باشد در دو جنس که از سیم

و این باب مشتمل ... فصل
فصل اول در تعریف صحة و مرض

دور باشند چنانکه یك عضو مزاج او صحیح باشد و ترکیب
با آفة مثل انف افطس و یا در دو جنس متقارب بهم یعنی
نزدیك باشد چنانچه خلقت او صحیح باشد و مقدار او
بیمار مثل عظم لسان یا در دو وقت باشد یعنی در وقت
معین صحیح باشد و در وقتی دیگر مریض و این حال کسی را
باشد که مزاج او مقتضی این حال باشد نه آنکه اتفاقی
او را این حال باشد چنانچه مثلا کسی که مزاج او مقتضی
این باشد که در زمستان صحیح باشد و تابستان مریض
یا عکس و در جوانی صحیح باشد و در پیری مریض و مرض
مفرد و مرکب می باشد مفرد آنست که اول بعضو
متشابه الاجزاء عارض شود چون سوء مزاج و مرض
مرکب آنکه اول بمرکب عارض تواند شد بی آنکه بعضو مفرد
عارض شود چون خلع عضو و آن مرض ترکیب است
و اگر تواند که بعضو مفرد و مرکب عارض شود آن مرض را
تفرق اتصال و انحلال فرد گویند چون قطع عضو **فصل**
دوم در امراض ترکیب امراض ترکیب چهار است امراض
خلقت که در اصل فطرت مریض واقع شده باشد و امراض
مقدار و امراض عدد و امراض وضع مرضهای خلقی چهار است
مرض شکل چون راس مسقط یعنی سر پهن و دیلج اقوسه
که کوز پشت است دوم امراض مجاری و مجری جوف است
در باطن عضو که چیزی در آن جوف میرود و این مرض

مجری یا این باشد که گشاده باشد بیشتر از حال طبیعی چون
انتشار یا تنگ تر شده باشد از آن حال چون تنگ شدن
مجری نفس یا بند شده باشد چون مجری زهره که صفرا از
زهره در آن مجری برود ه میریزد سیوم مرض تجویف و
جوف فضائی باشد در باطن عضو که چیزی در آنجا ساکن
شود و این جوف یا گشاده باشد زیاده از حال طبیعی
چون گشاده شدن کیس انثیان که آنرا قیله میگویند
یا تنگ تر شده باشد مثل خرد شدن معده یا خالی
شده باشد مانند خالی شدن دل از خون در فرح مهلك
یا بند شده باشد چون سکته چهارم مرض سطح عضو است
که ملسا شده باشد مثل ملاسه معده و رحم که این دو
خشن باید تا غذا و منی در و ساکن تواند بود و در
شش که ملسا باید تا هوا در و بآسانی نفوذ تواند کرد
و اما امراض مقدار بزیاده شدن عضو باشد یا بنقصان
و هر یك ازین دو قسم خاص می باشد چون عظم لسان و فرد
شدن حدقه و عام می باشد چون فربهی بافراط و لاغری بافراط
و اما امراض عدد یا بزیادتی باشد یا بنقصان و هر یك
ازین طبیعی و غیر طبیعی می باشد آنچه زیاده است طبیعی
چون شش انگشت و آنچه غیر طبیعی باشد چون کرم معده
و آنچه کم شدن عضو باشد و طبیعی چون کسی را که دست
نباشد مثلا و آنچه غیر طبیعی چون کسی که عضوی از و باکله

خورده شده باشد مثلا واما امراض وضع وضع عضو اعضای
محل میکند بطبع خود وتقاضاء مشارکت هم میکند مثلا
عضوی که زائل شده از محل خود بخلع یا غیر خلع آن عضو
از محل خود دور افتاد یا عضو در محل خود حرکت کردن
اختیار چون رعشه یا حرکت می باید کرد آن عضو را که
ساکن است چون تحجر مفاصل ودرین محل ممتنع است که
عضو بجانب جار خود حرکت تواند کرد یا از جانب جار خود
بجانب دیگر حرکت تواند کرد **فصل سوم** در مرضهاء تفرق
اتصال نام مرض تفرق اتصال مختلف می شود باعتبار
اختلاف محل تفرق که در جلد واقع شود خدش و سحج میگویند
واگر در لحم تفرق شد جراحة میگویند واگر جراحة کهنه شد
قرحه میگویند وتفرق که در استخوان ودر غضروف باشد
کاسر و فاسخ می نامند اگر بر عرض واقع باشد واگر در طول
واقع است صادع وعصبی وعرقی که در عرض باشد باتر
وطولی را صادع وفوهات مسام که کشاده شود باثق میگویند
فصل چهارم در مرضهاء مرکب مرض مرکب آنست که چند مرض
جمع شده واز آن مجموع مرکب حالتی خاص پیدا شود که علاج
آن حالة مخالف علاج اجزاء آن حالة باشد چون ورم
که از سوء مزاج وتفرق اتصال ومرض شکل حالتی حادث
شده که علاج آن مخالف علاج سوء مزاج وتفرق اتصال و
مرض شکل است **فصل پنجم** در نامهاء مرض نام مرض باعتبار

نسبت است بشیء چون داء الاسد یا باعتبار محل مرض است
چون ذات الجنب یا باعتبار سبب است چون مرض سوداوی
یا باعتبار عرض است چون صرع ومرض که هست اصلی می باشد
یا عارضی اصلی آنست که سبب او مرض نباشد وعارضی
آنست که سبب او مرض باشد وفرق میان اصلی وعارضی
آنست که حال مرض عارضی مختلف شود باختلاف مرض اصلی
ودر اصلی ضرر مقدم باشد **فصل ششم** در اوقات مرضها
هر مرض که متغیر میشود اگر زیاده شدن آن مرض ظاهر است
آن زمان را زمان اشتداد میگویند وزمانی که پیش از زیادت
شدن مرض است آنرا زمان ابتدا میگویند وزمانی که کم شدن
مرض ظاهر میشود آنرا زمان انحطاط میگویند وآنچه کم شدن
ظاهر نیست آنرا زمان انتها میگویند **باب سیم**
از جمله اول واین باب مشتملست بر سه فصل **فصل اول**
در بیان سبب سبب آنست که اولا احداث کند حالتی را از
حالتهاء سه گانه بدن انسان یا آن حالت را که صحت است
نگاه دارد که آن سبب را حافظ صحت گویند وسبب سه نوع
می باشد ضروری وغیر ضروری که مضاد طبیعت نباشد
وسببی که ضد طبیعت باشد وسبب بادی باشد وآن آنست
که خارج بدن باشد چون خوف و مانند آن وسبب سابق
آنست که بواسطه احداث حالتی کند از حالتهاء بدن انسان
چون امتلا وسبب واصل آنست که بی واسطه احداث کند

حالتی را جون عفونت خلط والله اعلم **فصل دوم** در بیها
ضروری و آن شش قسم است **قسم اول** هواست که ملاقی محیط
بدن است و ضرورة بهوا آنست که باستنشاق تعدیل روح
میکند و مادام که هوا صاف است و جیزهائی که فاسد کنند
هوا باشد با او مخلوط نباشد جون دود و بویهاء بد و بخار
و در گرمی و سردی باعتدال باشد نگاه دارنده و حافظ روح
و بدن است و اگر هوا متغیر شود حکم او نیز تغیر میکند و
جیزی که تغیر هوا میکند طبیعی می باشد جون تغیرات جهار
فصل بهار مادهائی که در زمستان ساکن بوده و حاصل
شده در حرکت آورد و مرضها پیدا میکند و بهترین فصلها است
و موافق حیوة است که گرم و تر است و تابستان گرم و خشک است
و مرضهاء سوداوی و تب احداث میکند و زمستان که سرد
و تر است زکام و نزله و مرضهاء بلغمی پیدا میشود **قسم دوم**
در ماکول و مشروبست خوردن و آشامیدن از ضروریات است
و هرجه خورده میشود اگر بکیفیت اثر میکند آن جیز دواست
جون زنجبیل و اگر بماده اثر میکند یعنی بدل ما یتحلل میشود
آن جیز غذاست جون گندم یا بخاصیة اثر میکند یعنی بصورت
نوعیه آنرا ذوالخاصیه موافق میگویند جون پادزهر یا مخالف میگویند
جون زهر یا بکیفیة و ماده عمل میکند آنرا جون
سندوانه یا بخاصیة و کیفیت و ماده اثر میکند
جون سیب و غذاء غلیظ می باشد جون گوشت گاو و لطیف

می باشد جون گوشت مرغ و متوسط می باشد جون گوشت میش
و هر یک ازینها صالح الکیموس می باشد یعنی خون و خلط نیک
میدهد و فاسد الکیموس می باشد یعنی خلط بد میدهد و هر
یک غذاء بسیار میدهد یا غذاء کم و آب غذا نمی شود **قسم سیم**
حرکة و سکون بدنی است و حرکة سخت و ضعیف و بسیار و
اندک و زود زود و دیر دیر می باشد اما حرکة زود زود قوی
اندک بدن را گرم میکند و تحلیل کم می دهد و حرکة بسیار
ضعیف تحلیل بسیار میدهد و بدن را بسیار گرم میکند
و افراط حرکة و سکون بدن را سرد می سازد و سکون هضم را
یاری میدهد و حرکة فضله و اخلاط دفع میکند **قسم جهارم**
حرکت و سکون نفسانی است و حرکة نفس را لازم میشود حرکة
روح و میل روح یا بخارج است جون فرح و غضب یا بداخل
جون غم و آن حرکة بخارج اندک اندک می باشد در خجالت و
بهر جانب که روح میل کند آن جانب گرم خواهد شد و افراط
روح بداخل و خارج مهلک هم می باشد و افراط سکون بدن
را گران و سرد می سازد **قسم پنجم** نوم و یقظه است یعنی خواب
و بیداری بیداری بحرکة مشابه است و خواب بسکون مانند
قسم ششم حبس و استفراغ است حبس بسیار مورث قولنج است
و استفراغ بسیار بدن را خشک و ضعیف می سازد و قوة
تحلیل می رود **فصل سیم** در تغیرات غیر طبیعی و غیر ضد
طبیعت و آن پیشتر باسباب سماوی و ارضی می باشد اما

اسباب سماوی جمع شدن کوکب پر نور است با آفتاب که هوا را گرم میکند
هرچند که در زمستان باشد و کسوف و خسوف هوا را سرد
میسازد اگر در تابستان باشد و سببهاء ارضی اختلاف اقلیمهاست
در هوا مثلا خط استوا باعتدال است نزدیک شیخ الرئیس و اقلیم
دوم و سیم گرمست و چهارم باعتدال و پنجم و ششم سرد یا سبب
کوهها است هر شهری که کوه در شمال آن باشد باد شمال را منع
و باد جنوب که گرم و تر است حبس کند و اگر در جنوب واقع شود
خلاف آن باشد و کوه که در مغرب شهر واقع شود بهتر از آنست
که در مشرق شهر واقع شود بسبب آنکه خورشید بلند واقع میشود
و بغایت گرم شود و باد مغرب را نیز حبس کند و سبب دیگر
آنکه شهرها که در میان مادر کنار دریا واقع شود هوا را در گرمی
و سردی باعتدال دارد و در تری بافراط و شهری که در زمین
تر و بوی آلنك واقع شود که آب ساکن و گیاه بسیار باشد
هوا را عفن و فاسد سازد و شهری که در زمین گرم واقع شود
چون زمینی که گوگرد ناك باشد هوا خشك سازد و گرم اما
تغیرات هوا که ضد طبیعت است چون غرق شدن و زهر
خوردن است **باب چهارم** از جملهٔ اول مشتمل بر
پنج فصل در بیان علامتهاء صحت و مرض و علامت آنست
که دلالت کند بر مزاج یا ترکیب بدن **فصل اول**
در بیان علامات مزاجها و آن ده جنس است **اول** ملمس است
معتدل المزاج در آن وقت که هوا و حال معتدل باشد اگر

لامس در لمس منفعل نشود مزاج ملموس معتدل باشد و اگر
گرم میشود مزاج ملموس گرم باشد و اگر سرد شود سرد باشد
و اگر خشك ادراك کند خشك باشد و اگر نرم یابد مزاج او
تر باشد **دوم** گوشت است فربهی بسیاری گوشت و پیه و فربهی
دلیل تری مزاجست و عدم اینها دلیل خشکی مزاج و بسیاری
لحم دلیل گرمی و تری مزاج است **سیم** موی است بسیاری
موی و غلیظی و سیاهی و جعودة دلیل گرمی و خشکی مزاج است
و ضد اینها دلیل سردی و تری **چهارم** رنگ بدن است
سرخی روی و بدن دلیل غلبهٔ خون است و گرمی مزاج و سفیدی
دلیل سردی و غلبهٔ بلغم است و سرخ و سفید دلیل اعتدالست
و زردی دلیل غلبهٔ صفرا و گرمی و قلت خون و کبودی دلیل
سودا و سردیست **پنجم** بنیهٔ بدنست گشادگی سینه و
ظهور رگها و عظم نبض و دست و پا و گشادگی عضلها
دلیل گرمی است و ضد اینها دلیل سردی است **ششم** انفعالست
زود منفعل شدن از گرمی دلیل گرمی است و از سردی دلیل
سردی **هفتم** فعلهاست فعل کامل چون قوتهاء نفسانی [illegible]
و قوت طبیعی چون هضم و غیره دلیل اعتدالست و فعل مشوش
و فعل زود زود دلیل گرمی است **هشتم** خواب و بیداریست خواب بسیار دلیل
سردی و تری است و بیداری بسیار عکس این و خواب باعتدال
دلیل اعتدال و صحة است **نهم** فضلهاست که از بدن
دفع میشود خواه بول و براز و خواه عرق و غیره فضله که از و

و فعل ناقص یا باطل دلیل سردی است

بوی بسیار آید و رنك زرد یا سرخ باشد دلیل کرمی است
وعدم بوی و سفیدی دلیل سردی **دهم** انفعالات نفسانی
زود منفعل شدن و انفعال قوی و بسیار دلیل کرمی است
و دیر منفعل شدن دلیل بلادة و سردی است و دیر باقی
ماندن انفعال دلیل خشکی است و زود زائل شدن
انفعال دلیل تری و ضعف دل و بخته یعنی بی حیائی
و زود در قهر شدن و بسیاری سخن دلیل کرمی است و حیا
و تمکین دلیل سردی و اکر این حالات و علامات از اول
خلقت بوده باشد طبیعی باشد و اکر نبوده باشد عارض
شده باشد و ازین علامات متضرر باشد و اکر باین مزاج که
کفته شد ماده باشد از خلطها اکر خون غالب باشد کرانی
روی و منتفخ شدن رکها و اکر بلغم سفیدی رنك و خواب
بافراط و کرانی بسیار و عدم تشنکی و آب دهان و اکر سودا
بیخوابی و خیالات و کرانی اندك و خیالات زرد دلیل صفرا
و خیالات سرخ دلیل خون و رعد و برق و آب دلیل سردی
و تری و خیالات سیاه و ترسناك دلیل سودا است **فصل دوم**
در بیان علامات ترکیب بدن اکر جوهر و نقش اعضا بر وجهی
باشد که باید دلیل صحت ترکیب است و اکر خلاف آنست که
در جوهر عضو کاینبغی نیست مثلا جون سر بهن که در بعض
سرکاینبغی نیست این مرض ترکیب میکویند و [illegible] در عرض
ترکیب کویند قصور است یعنی در جمال بدن مثل انکه در

تناسب اعضا قصور است که متناسب نیست و تناسب حال
بدنست و عارض مرض ترکیب است یا در فعل یا در عضو
قصور باشد اکر بسلامت نباشد مرض ترکیب است و علامه
دلیل نفس مرض می باشد جون ورم و علامت سبب مرض می باشد
جون سرخی ورم که دلیل خونست و بر محل مرض دلالت میکند
جون نبض منشاری که ورم در پهلواست و بر وقت مرض
دلالت میکند جون دلائل که بر منتهاء مرض است و بر حال
که لازم مرض است جون دلیل بر بحران و بر خصوصیت لازم
جون دلیل عرق بر بحران عرقی یا اسهال یا غیر آن **فصل سیم**
در بیان نبض و تعریف او نبض حرکت شراینست بقبض و
بسط از برای اعتدال روح به در آوردن نسیم بمسامات
شریان و بیرون بردن فضلات از مسامات شریان
و اقسام نبض به سه قسم میشود **قسم** اول در بیان وجود
نبض و نبض بده وجه دلالت میکند بر حالات بدن اول
مقدار است و این نه وجه میشود طویل قصیر معتدل
عریض ضیق معتدل مشرف منخفض معتدل
سه در نه را که ترکیب کنند بیست و هفت قسم میشود بهذه الصورة

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه دوم قرع حرکه است یعنی کوفتن حرکه لامس را واین
حرکه قویست یا متوسط یا ضعیف وجه سیم زمان حرکه است
یا سریع است یا متوسط یا بطی وجه چهارم قوام آلت است
وآن صلب است یا متوسط یا نرم وجه پنجم زمان سکون است
میان دو حرکه وآن متواترست یا متوسط یا متفاوت وجه
ششم ملمس آله است واین گرم است یا متوسط یا سرد وجه
هفتم آنچه در جوف آله است یا پرست یا متوسط یا خالی
وجه هشتم مساوی بودن است در جمیع حالات که گفته شد
یا مختلف وجه نهم انتظام است که مختلف منتظم باشد یا مختلف
بی‌نظام وجه دهم وزن است میان حرکه وسکون وآن
جیدالوزن است یا ردی‌الوزن یعنی وزن بد واین وزن
سه صنف میشود مجاوزالوزن میگویند اگر نبض صبی با وزن نبض
جوانان باشد ومباین‌الوزن اگر وزن صبی مانند وزن پیران
باشد وخارج‌الوزن نبضی باشد که مانند نباشد بوزن نبض
صبی یا جوان یا پیر واین نبض بغایت بد باشد قسم دوم
در سببهای نبض چون معلوم شد که حاجت بنبض باعتدال
آوردن روح است پس اگر احتیاج زیاده شود والله که شریان
مطاوع باشد یعنی نرم وقوة قوی باشد نبض قوی باشد واگر
حاجت زیاده شود یا عظیم یا سریع شود واگر حاجت با فراط شود
نبض متواتر شود واگر آلت صلب باشد نبض سریع تر شود
یا صغیر پس متواتر شود واگر ضعیف باشد برابر شود

در اختلاف یا غیر انتظام

وصغیر که از احتیاج باشد زیاده باشد از صغر صلابة ونبض
ونبض صغیر میشود در زیر مادهٔ غذائی یا خلطی اگرچه قوة
قوی باشد چنانچه در اول نوبت تب میشود ونرمی نبض
بسبب رطوبة است و [illegible] بسبب پوست ودر بحرانها
گاه باشد که نبض صلب [illegible] بسبب آنکه در دفع کردن
بجهة نبض کشیده می شود واختلاف از گرانی ماده است
یا شدة ضعف وضعف مفرط مبطل نظام وزن است
قسم سیوم در بیان اقسام نبض که نامها دارند نبض عظیم
آنست که طویل ومشرف وعریض باشد وقصیر آنست که قصیر و
ضیق ومنخفض باشد نبض منشاری نبضی باشد سریع متواتر
صلب مختلف الاجزا در شهوق وغور وتقدم وتاخر در صلابة
نبض موجی مشابه منشاری است درین صفتها مگر آنکه لین
او بیشترست نبض دودی مشابه موجی است لکن صغیرست
نبض نملی مشابه دودی است اما تواتر وضعف او بیشتر است
ذنب الفار نبضی است که اول حرکت ضعیف کند وبعد
از آن قوی تر تا بحد عظیم برسد یا از عظیم گیرد اول تا بحد
صغیر رساند یا از صغیر گیرد تا بعظیم رساند یا از عظیم بتدریج
بصغیر آید چنانچه بتدریج از صغیر بعظیم آمد وگاه باشد که در
میان حرکه کردن بدان نظام که حرکه می کرد از عظیم بصغیر
یا عکس نظام را بگذارد ومنقطع شود واین علامت بد است
نبض مطرقی نبضی است که یک حرکه تمام نشود ودر عقب آن

بجای سکون حرکتی دیگر کند و نبض واقع در وسط آنست
که بعد از حرکة که سکون متوقع است بجای آن حرکة کند یا حرکة
که متوقع است سکون واقع شود فصل ۲ در بول است و این
فصل بر هفت قسمست قسم اول در بیان رنگ بول پنج نوعست اول
اصفرست و آن پنج صنف است یکی تبنی یعنی کاهی دلیل سردی
دوم اترجی دلیل اعتدال بوصحت است سیم اشقر زرد مایل
بسرخی چهارم ناری پنجم احمر ناصع رنگ مشابه بشعر زعفران
مجموع دلیل گرمی است بدین ترتیب که گفته شد نوع دوم
حمرة است و آن سه صنف است اول را اصهب میگویند
سرخ ضعیف دوم وردی سرخ که زیاده باشد بر سرخی اصهب
سیم اقتم است سرخ با کدورت مجموع دلیل خون است اما
در افلیج و سوء القنیة گاه می باشد که بول خون می آید و آن
از غلبهٔ خون نیست می باید که طبیب غلط نکند نوع سیم
اخضرست یعنی سبز و این چهار صنف است فستقی و نیلنجی
دلیل سردی است و کراثی و زنجاری دلیل افراط حرارتست
و احراق نوع چهارم اسودست رنگ سیاه بول اگر مایل
بزردی است و بوی تیز دارد دلیل غایة گرمی است و سوختن خلط
و اگر مایل بکبودی است و عدم بوی دلیل سردی و انجماد و در
بحران رنگ بول سیاه می باشد حکم دگر دارد و گاه باشد که
چیزی خورد که رنگ بول تغییر کند و بول سیاه شود چون
شراب سیاه نوع پنجم سفید است و سفید حقیقی می باشد

چون سفیدی شیر که مانع بصر است دلیل غلبهٔ بلغم و سردیست
و در دق اعضا و پیه بیگداز و برین رنگ می آید و در پیله که
منفجر میشود بدین رنگ می آید حکم سردی ندارد و سفید
شفاف می باشد که مانع بصر نیست و آنرا پاض میگویند مجاز
دلیل آنست که قوت تصرف نکند در بدن و خلط و دلیل
عدم نضج است و گاه باشد که شخص باشد که چیزی که رنگ میدهد
بول را مانع شده قسم دوم در قوام بول است رقیق دلیل
عدم نضج است خاصه در صبیان و بول غلیظ اگر پیشتر غلیظ
تر بوده دلیل نضج است والا عدم نضج قسم سیم بول صافی که دردست
و صفای بول دلیل نضج است و ساکن بودن خلطها و بول کدر
دلیل عدم نضج است سبب آنکه در نضج قوام بول مساوی می باشد
و دلیل ورم باطنی هم می باشد و دلیل ساقط شدن قوت هم
می باشد و بول کدر که شوریده باشد دلیل درد سر است
که حادث می شود یا شده باشد و بول کدر آنست که در وی
اجزاء غلیظ باشد برنگ دیگر و برشاق باشد و متمیز باشد
از مایئة و باصره را مانع باشد از نفوذ کردن قسم چهارم
رایحهٔ بول است بولی که بوئی داشته باشد دلیل عفونة است
و ریش که در مجری بول باشد اگر با نضج باشد و عدم بوی بول
دلیل سردی است و خام بودن خلط و دلیل سقوط قوت هم
می باشد و چون بوی بسیار نباشد دلیل اعتدالست قسم پنجم
کف کردن بول است کف بسیار و بزرگ بودن چون حباب

دلالت بر مادهٔ غلیظ میکند و در امراض کلی منذر بطول آن است
قسم ششم رسوب است و رسوب در بول اجزاء غلیظ
متمیز چون دردی که از شراب حاصل می شود و در ته صراحی
می نشیند و این رسوب در ته قاروره می باشد و در وسط
هم می باشد و بر بالای قاروره نیز می باشد انکه در ته قاروره است
بهتر است پس انکه در وسط قاروره باشد که متعلق میگویند پس
از آن انکه در بالای قاروره باشد غمام میگویند و رسوب
محمود آنست که سفید و نرم باشد و اجزا مساوی یکدیگر باشد
و چون حرکت دهند زود از هم جدا شوند و زود در ته قاروره
جمع شوند و رسوب اشقر و سیاه و کدر و نخالی که مانند سبوس است
و قشوری و خراطی و صفایحی بد است خاصه انکه راسب باشد
یعنی در ته قاروره باشد پس از آن متعلق پس از آن غمام
و عدم رسوب عدم نضج است یا دلیل سن یا دلیل عدم خلط
و در تن درستی آن رسوب کم باشد خاصه لاغران و مرتاضان را
قسم هفتم مقدار بول است بسیاری که نه از جهت شراب باشد دلیل
گدازش اعضا است یا دلیل گدازش خلط جدا بجهة بحران
می باشد در عقب بول سبکی و خفت و در گدازش اعضا ضعف
و بول بهتر آنست که بسیار باشد و قلة بول دلیل تحلیل مادهٔ است
و عدم رطوبة یا سده و قلة بول با علم تحلیل منذر باستسقا است

فصل پنجم

در براز است بسیاری بوی و رنگ براز دلیل
گرمی است و [illegible] بسیاری صفرا و قلة آن دلیل خامی و سردی است

و بیاض دلیل غلبه بلغم است و اگر سده در مجری زهره باشد براز
سفید بود و منذر بقولنج است و یرقان و براز زرد که زرد آب
یا چرک باشد دلیل آنست که ورم در باطن بگشوده باشد و گاه
باشد که کسانی که آسایش کنند و ریاضت ندارند و غذا بسیار
میخورند رنگهاء مختلف باشد چون چرک و زرداب و رنگهای
دیگر که طبیعت باسهال دفع میکند و خفة تمام حاصل میشود
و براز سیاه حکم بول سیاه دارد و براز کراثی اگر از احراق نباشد
دلیل سردی است و بجمودة حرارة و قلت براز که از کم بودن
فضلهٔ غذا نباشد دلیل حبس فضله است و منذر بقولنج
و از ضعف دافعه نیز می باشد و بسیاری براز دلیل ضعف
ماسکه است یا سده ماساریقا یا علم جذب اعضا مر غذا را
یا نزله که غذا را فاسد میکند و طبیعت دفع میکند و براز لزج
دلیل خلط لزج است یا ذوبان اعضا اگر با آن نتن و سقوط
قوة باشد و کف بسیار در براز علامة باد و غلیان براز است
و براز خشك دلیل تعب و گرمی است خاصه در جگر و گرده
و کم آشامیدن آب و شرب و بهترین براز آنست که زود
بیرون آید و سبك و اندك بادی باوی بود و معتدل القوام
و بقدر دو وقت باشد و قراقر نداشته باشد اما براز که
بوی بد و رنگ منکر باشد دلیل موت است والله اعلم

جمله دوم در بیان عملی طب است این

جمله مشتملست بر دو باب

باب اول

فصل اول در بیان حفظ صحت و این مشتمل بر شش فصل است
در تدبیر ماکول و مشروب بدانکه بر طبیب نیست و ممکن نیست که
جوانی و قوت نگاه دارد یا توان نگاه داشتن و بر او نیست که کسی را
بزمان دراز برساند منع موت خود کی تواند کرد بسبب آنکه تکون
شخص از رطوبة غریزی است که مقارنست بحرارت غریزی و
حرارت غریزیست که حیوة قائم باوست و طباخ بدن است و دفع
امراض بمدد او میشود و در بدن دائم تصرف دارد به نضج و اصلاح و دفع
اخلاط و شك نیست که حرارة دائم در رطوبة غریزی تصرف دارد
بغذا دادن و اصلاح آن و چون رطوبت غریزی دائم متأثر
میشود از حرارة قابلیت تحلیل یافتن رطوبة غریزی و فانی
شدن روز بروز بیشتر باشد و چون طباخ بدنست و نضج
غذا او رسد روز بروز ضعیف شود و هضم کمتر شود
و بدل ما یتحلل کمتر شود و هر چند رطوبة بیشتر تحلیل یابد
حرارة کمتر شود چون بقاء حرارة بقاء رطوبتاست و چون
هضم ضعیف گشت فضله بسیار شود و آن نیز موجب
فناء حراره شود و بدل ما یتحلل به بدن نرسد تا بجائی
رسد که حرارة از نضج غذا باز ماند بفناء رطوبت و انطفاء
حرارة و این اجل طبیعی هر شخصی بحسب مزاج پس غایت
فعل طبیب آنست که رطوبت غریزی را از تحلیل زیاده و از عفونة نگاه
دارد اگر از خارج بدن بدی واقع نشود چون قتل و غرق
شدن در آب و امثال آن و این حفظ صحت نگاه داشته

می شود باعتدال آوردن ستهٔ ضروری و هوا یکی از ستهٔ
ضروریه است و فاضلترین سته آنست گفته شد و تدبیر
در خوردنیها گفته شود پس باید کسی که حفظ میکند صحت
خود را نگاه دارد بغذائی که شبیه باشد در کیفیت بمزاج
و این غذای حقیقی مرادست و غذای حقیقی آنست که بدل
ما یتحلل شود چیزی را که تحلیل یافته باشد و اگر خواهد که
مزاج را باز آورد بآنچه فاضلترست در مزاج غذا یا دواء
دهد که ضد مزاج باشد حافظ صحت باید که قناعت کند بر
نان که بالیده باشد از شوائب چون شیلم و غیره و بر گوشت
گوسفند و بزغاله و بره و ماکیان و طیهوج و دراج و کبک
و شربت ملائم و از میوها انجیر و انگور و خربزه و خرما
هر کسانی را که معتاد است در بلاد ایشان و غذاء دوائی
نخورد مگر از برای اعتدال آوردن مزاج یا تعدیل غذا
و از ادخال طعام و دراز کردن زمان خوردن و جمع کردن
طعامهاء مختلف در یك وقت احتراز کند و غذاء لذیذ
بهتر است از غذاء غیر لذیذ و طعام بی نمك شهوة را
باطل کند و طعام شیرین شهوة را ضعیف سازد و طعام شور
بدن را خشك سازد پس باید که بی مزه را بشود باعتدال
آورد و شیرین را بترش و از اشتها بقیه باقی گذارد
و پرهیز از آنکه بدن را لاغر و قوة را ضعیف کند چنانچه
در مرض تخلیط بدست صحیح را پرهیز بدست الاحتماء

بالصحیح کالتخلیط للمریض ونعتاد عمل نماید اگر معتاد آ
و از آن خلط بد حاصل میشود بتدریج کم کند و ترك
کند و غذاء صفراوی مزاج سرد و تر است و دموی سرد
که غاذیهٔ خون را کم سازد و بلغمی گرم و خشك و سوداوی
را گرم و تر و گفته اند اهل تجربه که ماهی و شیر هم نخورند
که امراض بد احداث کند چون جذام و فالج و شیر با ترشی
حتی دوغ با آش آلو نخورند و سرکه را با برنج وانگور در عقب
کله وانار دبر بالاهریسه **فصل دوم** در تدبیر مشروب
آب چاه با آب جوی نخورند تا یکی پاك از معده نگذرد
بهترین آبها آب جوی است خاصه که آب بسیار باشد و بر
خاك پاك گذرد یا بر ریگ و بجانب شمال رود و جوی
گشاده باشد و تیز رود و دور رود و از بلندی بنشیب رود
و بوزن سبك باشد و تصور شود که آب شیرین است و باید
آب بوقتی خورند که غذا بهضم در آید مگر کسی که معتاد باشد
در میان غذا یا در ذیل آن آب خورد اما گرم مزاج را هر وقت
که خواهد باید آشامید و بر ناشتا و در عقب جماع و حمام و
و بر بالاء میوه ها خاصه بطیخ خربزه بسیار بد است و بلغم
شود و لزج تشنگی می آورد و چون آب خورند غلظت بیشتر
شود و آب بیشتر طلبد و اگر بر تشنگی صبر کنند بلغم نضج یابد
و تشنگی کم شود و علامت آنست که بچیزی شیرین گرم
چون عسل این تشنگی تسکین یابد بهترین شرابها

آنست که خوش طعم و خوش بوی و صاف و معتدل القوام
باشد و چون دیر بماند فاسد نشود و رقیق لطیف تر
از غلیظ و زود مستی آورد اما زود تحلیل یابد و غلیظ
دیر مستی آورد و دیر بماند و بدن را زود فربه کند خاصه
شراب شیرین اما و هم سدّه باشد و گرم مزاج و جوانرا
شراب سفید رقیق ممزوج پیش از آشامیدن بیک ساعت
مناسب است و پیران زرد قلیل المزج قوی بیاشامند
هر چند خواسته اما درین احکام اکثری است بسیاران
باشند که از شراب ممزوج نیز متاثر و متضرر شوند و کیف
که شراب قوی مزاج باشد و شراب بعد از آن که طعام
تنزیل باشد که از معده بگذرد خورند و در میان
طعام و عقب طعام بدست مگر معتاد را و بعد از غذا
اگر اندکی خورند معین هضم باشد و تا سرور زیاده
می شود و رنگ و بشره سرخ و براق و حرکات بنشاط
و ذهن بسلامت افراط نباشد اما چون خمیازه و
غثیان قوی شود و دماغ و بدن ثقیل ترك کند و قی
کند و شراب در قدح کوچك خوردن بهتر است و صبر کردن
تا آن قدح هضم شود و باید که مجلس شراب آراسته باشد
نظیف و ندما و بی بهاء خوش و محبوبان و سماع و مطربان
و سرود خوش آیند و خاطر از هم و غم پاك باشد و جامها
خوش رنگ مشرف و سر تراشیده و مجلس رفیع و گشاده.

[illegible]

وبتردیك آب روان ومطلوب حاضر از محبوب وغیره ونفع
شراب نفسانی وبدنی می باشد اما نفسانی ممکن
نیست که هیچ چیز مانند آن ونفع آن باشد مثل سرور و
نشاط وقوت وشجاعت وازالهٔ بخل وغم وفکر فاسد
ونافع ترین چیزهاست مر مالیخولیا را از برای آنکه وحشت
سودا را وظن فاسد وخلق بد زائل کند وتصفیهٔ ذهن
کند بغایتی که مانند ندارد ودماغ قوی نبود مست نشود
وقوت وضعف دماغ را بقدر دیر مست شدن توان
دانست واما نفع بدنی اگرچه ممکن است که بتراکیب
حاصل شود عسرتست مثل رنگ روی را روشن وبراق
ساختن وتقویت حرارت غریزیه وانعاش و ونضج رطوبتها
دادن وازلاق آن وزائل کردن سدها وتفتیح مسامها
وتقویت هضم ولطیف کردن روح وپاك کردن بدن
ونضج بلغم دادن وادرار صفرا وترطیب بدن وتعدیل
مزاج سوداوی وضرر سودا را بر کندن وبیرون بردن از
بدن وتعلق بقوت طبیعی وحیوانی بیشتر دارد که بقوت نفسانی
ومداومت شراب ذهن را فاسد سازد وعصب را سست
کند ورعشه آورد وتشنج وبسیار باشد که بفجاة هلاك
سازد وشراب صرف خون را بسوزاند ودماغ وجگر را بد
باشد ومصطار ذو سنطاریا آورد ومستی متعاقب
ضرر بسیار دارد اما در ماهی دو بار مست شدن ضرری

ندارد اگر ممکن بود ترك نقل اولی است اما گرم مزاج را
به وانار ترش وسیب وامرود وزعرور وقرص لیمو
وزرك وحماض مناسب است واگر گرمی بسیار باشد
قرص کافور نقل سازد چنانچه اصحاب دق میکنند
وترمزاج را شهدانه وزیتون وپستهٔ شور ومغز بادام
شور نقل سازند ونخاه مغز بادام پیش از شراب مستی نگاه
دارد خاصه بادام تلخ وثرید جرب همین حکم دارد
جوزطیب وعود وشیلم وورق القنب وزعفران مستی آورد
وبنج ولفاح وشوکران مستی بافراط آورد وانکه جوانان
را بشراب سفید ممزوج دلالت میکنند وپیران را بشراب
سرخ غلیظ **فصل سوم** در تدبیر حرکت وسکون بدنی
چون بقاء بدن بدون غذا محالست وهر غذا که هست
تمام غذا نمی شود البته ازو فضله میماند وبتدریج آن فضله
بسیار می شود وبکیفیت ضرر میرساند اگر گرم است بدن را
گرم میکند واگر سرد است بدن را سرد می سازد وگران میکند
وعروق ومسامات را میگیرد وفضلها عفن میشود وسبب
انواع مرضها احداث میکند واگر اندك فضله را بمسهل دفع
کنند بدن ضعیف شود وهاضمه از کار باز ماند وخلط
صالح نیز بمسهل دفع می شود وبدل به بدن نمی رسد پس
حرکت کردن بهترین سببهاست بر دفع فضله بدن را
کم کند وفضله را از بدن منفذ سازد وتحلیل دهد ونیز

بدن سبک و پاک شود نشاط آورد و قوت قوی شود و
معده و اعضا غذا طلبد و عصب محکم گردد و از جمیع ضررها
مادی و بعضی ساذج ایمن باشد اگر حرکت با اعتدال و بوقت
باشد و هر عضو را ریاضتی خاص دارد که بآن ریاضت قوت
گیرد ریاضت سینه آواز است که بتدریج بلند خواند و
سمع با آواز نرم خوش و چشم بخطها باریک احیانا و نظر
کردن در شکلهای خوب و سواری ریاضت تمام بدنست
و از جمله ریاضتها که نفع بسیار دارد دلک است اگر بدست
درشت یا چیزی درشت دلک کنند رنگ را سرخ کند
و فربه سازد اگر بافراط نباشد و دلک بچیزی محکم بدن را
محکم سازد و دلک نرم بدن را سست سازد و دلک استعداد
و دلک استرداد دلک استعداد آنست که کسی ریاضت خواهد
کشید بدن را بدلک مستعد آن ریاضت کند و دلک استرداد آن
که کسی ریاضت کشیده مثلا از سفر آمده و بدن کوفته و ملازم
شده دلک کنند تا بقیه ماده را بتحلیل آورد **فصل چهارم**
در تدبیر نوم و یقظه بهترین خوابها آنست که بعد از هضم طعام
و قرار بودن نفخ باشد و معتدل و نیکو خواب عرق باشد خواب
کردن اول بر دست راست باید تا اگر اندک طعامی باشد بقعر
معده آید بعد از آن بر دست چپ گشتن معین بر هضم است
و خواب کردن بسیار دلیل امتلاء بدن است **فصل**
پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس اگر طبیعت بر عادت نیاید

باید که در تلیین کوشند اگر صفراوی باشد بمثل تمر هندی
و آلو بخاری و غذاء چرب که چغندر در آنجا باشد و ترش کنند
به تمر یا آب لیمو و روده تر دارند بشیره مغز کاذیره و انجیر
بمغز کاذیره و مغز جوز تلیین خوب است خاصه پیران را و فتیله
سهل و حقنه نرم و پیران را حقنه کردن بروغن نافع است
و اگر طبیعت زیاده از معتاد طبیعی آید در قبض کوشند بمثل
آش سماق و غوره و ناردان و آش سیب و روغن کم کنند و چغندر
نکنند و شراب صندل و لیمو و امثال این و چون حمام از چیزهاست
که بدن را پاک می سازد از اخلاط شروع کنیم در بیان آن
فاضلترین حمام آنست که کهنه و گشاده و آب خوش و شیرین
داشته باشد و گرمی با اعتدال باشد خانه اول سرد و تر است
خانه دوم گرم و تر است خانه سوم گرم و خشک است و بسیار
مقام کردن در وی موجب تحلیل بسیار است و غشی و خفقان و
[illegible] و خشک مزاج آب با اعتدال بسیار بر خود ریزد و سودا را
بسیار دخل ندهد و حمام را آب سرد بزند تا بخار سرد متصاعد
شود و سودا را تر سازد و تر مزاجان باید که در حمام مکث کنند
و آب کم بر خود ریزند تا تحلیل بیشتر باشد از ترطیب و دیگر
کرب و [illegible] در حمام علامت افراط است زود بیرون باید آمد
و صاحب ورم و تفرق اتصال و کسانی که تب خلطی دارند
و نضج نیافته باشد حمام مضر است و بعد از غذا حمام تن را
فربه کند اما [illegible] است سکنجبین بیاشامد اگر صفراوی باشد

والا ما را العسل اگر بلغمی باشد و بعد از حمام غذا خوردن بدن را
فربه کند و و هم ستبر نباشد و بر خلاء معده بحمام رفتن بدن را
لاغر و خشك کند و کسی که ریاضت کم کند بدن بآب سرد شستن
قوی کند اما وقت آن نیم روزست که هوا گرم باشد و جوان
و فربهی باعتدال باشد و دموی و صفراوی مزاج باشد و پیران
و کودك و صاحب تخمه و نزله را بد باشد و آب کی کرد فالج و رعشه
و تشنج خلطی و حکه و جرب و درد مفاصل و عرق النساء و
ورك را نافع باشد جماع وقت جماع بعد از هضم طعام
باشد و اعتدال بدن در گرمی و سردی و در امتلاء بدن
اما بهتر آنست که در خلاء بدن جماع کند اما تا شهوت قوی
نباشد که انتشار شود بی آنکه تخیل شهوت کند و فکر یا نظر کند
در کسی جماع در توقف باید داشت و بعد از جماع بدن سبك
شود و خواب آید و جماع معتدل بدن را مهیا کند بعد از رفتن
و غضب را فرو نشاند و فکر بد را زایل کند و وسواس سودا
را و مرضهاء بلغمی دفع کند چون دوار و تاریکی چشم و گرانی بدن
و افراط جماع عصب را سست کند و قوت را ساقط کند و رعشه
و فالج و تشنج و تاریکی چشم آورد و باید که پیر زن و صغیره و حایض
و بدشکل و بیمار و کسی را که مدتی جماع نکرده باشند جماع نکنند که
بخاصیت مضرّ است و جماع محبوب نشاط و سرور آورد و ضرر
کم کند و جماعی که تولد آورد آنست که اول طاعبه کند با عورت
و سینه و کش ران او را برفق بمالد بعد از آن که پایها او را

برداشته بود جا بجه معلوم است ذکر را بر فرج زن می مالد
تا رنك زن سرخ شود و چشم زن تغیر کند و پایها خود را میل
کند که فراهم گیرد و دم آورد و نفس او متفاوت شود
ذکر را در فرج او در آورد و منی را بگذارد و ساعتی همچنان
مکث کند تا هر دو منی بهم جمع شود و در محل خود قرار گیرد
و زن زود بر نخیزد تا حمل گیرد و موی عانه تراشیدن مقوی
نعوظ است و ذکر بدست گرفتن و مالیدن مضعف باه است

فصل ششم در تدبیر فصلها است باید که در اول
بهار کسانی را که بر مزاج ایشان خون غالب باشد تدبیر
فصد کنند و قی کنند همه کس و گرم مزاجان بچیزی که صفرا
و گرمی خون و حرکة آنرا بنشانند مداومت نمایند و بعضی را که
صفرا غالب باشد ملین صفرا اختیار کنند که مهراك جمیع مادتها
و شربتهاء ترش بخورند و از شراب قوی مزاج احتراز کنند و سبك باید
و جامه که از پنبه باشد بپوشند و در تابستان در اکل و شرب
بطریقه بهار عمل کنند و میوهاء تر بسیار بخورند مثل آلو و خیار
و خربزه و کتان کهنه بپوشند و در خریف از جماع پرهیز کنند و
در آب خنك نشستن محترز باشند و میوه کم خورند و در زمستان
جامه پنبه بپوشند اما دلق و حواصل بسیار گرم است
مگر سرد مزاجان بپوشند و غذاهاء غلیظ چون هریسه توان
خورد و مناسب اوقات است و گوشت بسیار و شراب قوی و قی کردن
در زمستان مناسب نیست

باب دوم

توان آشامید

از جملهٔ دوم مشتمل بر دو فصل فصل اول در قاعدها
علاج علاج به قاعده تمام است یکی تصرف کردن در
ستهٔ ضروریه و آن گفته شد دوم دارو ها است سیوم
عمل دست اما علاج کردن بدارو سه قانون باید دانست و ملاحظه
کرد قانون اول مزاج نوع مرض را تحقیق باید کرد و کیفیت
دوا را اختیار کرد تا علاج عکس باشد قانون دوم مرتبهٔ
کیفیت مرض را معلوم باید کرد و مرتبهٔ کیفیت دوا را اختیار
کرد در مقابلهٔ در مرض تا دوا ضعیف نباشد در عمل و این حال
را بحدس معلوم توان کرد از طبیعت عضو و مقدار مرض
و جنس و فصل و عادت و سن و صناعة و بلد و سحنه
و قوت و چون معلوم شد که در صحت مزاج او چه بوده و
مرض چند عدول کرده پس دوا را اختیار می تواند کرد در مقابلهٔ او
و خلقت اعضا را چون معلوم شود بدوا لطیف علاج توان
کرد بسبب تخلخل عضو که با تجویف داشته باشد از یک جانب
یا دو جانب و اگر این صفت نباشد آن عضو را البته دوای
قوی باید داد اما وضع عضو عضو قریب اثر دوا زود
باو میرسد و قوت دوا شکسته نمی شود و اگر عضو ماوف
بعید است دواء قوی باید داد تا آن زمان که دوا باو میرسد
اندک قوتی باشد اما قوت عضو عضو که حس قوی دارد
یا عضو شریف است یا رئیس دواء قوی بدو وارد نسازند
و دوائی که بسیار سرد باشد تیز ند سند و هر دوا که برین عضو

وارد سازند قابض عطر اضافه کنند و دوائی که در کیفیت
مخالف باشد اصلا وارد نسازند مثل زنجار و اگر مسهل
دهند ماده را یکبار دفع نکنند اما مقدار مرض شک نیست
که مرض اندک و ضعیف را دوائی ضعیف کفایه باشد
و مرض قوی محتاج باشد بدواء قوی و باقی امور دیگر
ظاهر است قانون سیم وقت مرض است اگر اول مرض است
مثلا که اول ورم گرم است رادع بنهند و اگر انتها است محلل
صرف و اگر تواند رادع با محلل و از علاجها بسند بین که شرکت
بسیار مرض را فرح است و دیدن کسی که از و سرور و شادی بخاطر
آید و ملازمهٔ کسانی که واجب الاحترام باشند و بسیار
عاشقان که بر شرف هلاک بوده اند از عشق چون معشوق
را دیده اند دفعةً علت زائل شده و بوییها خوش را و ازهار
خجسته و اشتغال از نوائی بهوائی و از فصلی بفصلی و از
مسکنی بمسکنی اما مرض ترکیب را در مرضهای جزئی گفته
خواهد شد فصل دوم در علاج سوء مزاج سوء
مزاج یا مستحکم است علاج آن بضد است یا بدن مستعد
آن سوء مزاج شده است اما هنوز سوء مزاج نشده مقدم
بحفظ باید کرد یا شروع کرده در حاصل شدن سوء مزاج
و هنوز مستحکم نشده دفع سبب باید کرد و تعدیل مزاج
و این سوء مزاج یا با ماده است یا بی ماده اگر بی ماده باشد
تعدیل کفایت است و اگر با ماده باشد اول ماده را دفع باید کرد

کرد

بعد از آن سوء مزاج را تعدیل کردن اگر سوء مزاج مانع باشد و دفع
کردن ماده بمسهل ده چیز را رعایت ضرورت است اول امتلاء
ماده که در خلاء مسهل بسیار بد است دوم قوت است که ضعف
مانع است سیم مزاج است افراط گرمی و خشکی و سردی بدن
مانع است چهارم نحیف لاغری و تحلل مانع است پنجم
عرض است که لازم باشد صاحب ریش روده را مانع است ششم
پیری و کهولت مانع است هفتم گرمی هوا و سردی مانع است
هشتم بلد است بلدی که بافراط گرم یا سرد باشد مانع است نهم
صناعت کسان که مقیم در حمام می باشند مانع است دهم عادت
کسانی را که دارو خوردن عادت نبوده باشد دواء قوی ندهند
و سزاوار آنست که تنقیهٔ بدن که میکنند از اخلاط پنج چیز را
رعایت کنند اول خلطی را بیرون برند که ایذاء بدن میکند
از خون و بلغم و صفرا و سودا و باد وغیره دوم آنکه بقدر قوة
بدن دوا بدو وارد کنند و اما اگر خون بیاید خطر هست فی الحال
بند کنند سیم آنکه خلط را بجائی دفع کنند که میل طبیعت بآن
جانب باشد در دفع ماده مثلا غثیان قی و مغص را باسهال
چهارم آنکه بدان جانب که ماده را دفع میکنند باید که مخرج
طبیعی باشد پنجم آنکه ماده باید که نضج یافته باشد و نضج
ماده در امراض مزمن واجبست اما در امراض حاده اگر
ماده در حرکت باشد البته پیش از نضج مسهل بدهند تا کم شود
و گاه باشد که ماده میل بعضو شریف داشته باشد آنرا بخصوص

باید

باید کشید بحجامه اگرچه خون بر ندارند و جذب ماده بجانب مخالف
و پیوست بعید می باشد اما باید که در قطر باشد اگر دست راست
درد کند از پای راست رگ توان کشود و بر پای چپ نتوان
کشید که خلاف بعید است در قطر دیگر هرگاه که خلطها از حد
شود از آنچه بدن بآن محتاج است و هر یک بنسبت طبیعی زیاده
شده اول فصد کنند پس از آن هر خلطی که زاید مانده آنرا دفع
کنند و گاه باشد که در تنقیهٔ بدن می کوشند بی سبب زیادتی
خلط از آنچه بدن را ضرورت است بلکه تنقیه واجب می شود
بسبب آنکه خلط فاسد شده یا کیفیت بد پیدا کرده باشد یا
بدن را سبک سازند تا بر سر مرض نباشد و تقدم حفظ
صحت کنند مثلا کسی معتاد است که در وقت معین البته
بیمار شود بسبب ماده باید که پیش از آن وقت بدن را از آن
ماده پاک کنند و کسی را که نتوان فصد کردن باید که آن خون
را یا بلغم را بقلت طعام و روزه دفع کند و بخواب و بعد از آن
تعدیل مزاج کند و مسهل را که محتاج باشد بتعدیل باید که آن
تعدیل بچیزی کنند که در اسهال موافق باشد و در مزاج مخالف
مثلا سقمونیا را تعدیل کنند بهلیله زرد که در اسهال موافق
و در مزاج مخالف است و اگر ماده را خواهند که دفع کنند
و مانعی باشد که مسهل نتوان داد چون ضعف معده و صاحب
ذرب بقی دفع کنند و کسی را که بقی معتاد نباشد یا صاحب جوع
باشد یا معده قوی داشته باشد و در معده خلط باشد آنرا

باسهال دفع کنند وحمام پیش از دارو خوردن یاری دهد
بر اسهال ودر روز بعد از مسهل بحمام رفتن خلط را تحلیل میدهد
اما در وقت مسهل خوردن بد است فعل دارو را باطل میکند
وبر بالای مسهل طعام خوردن قطع عمل مسهل میکند وکسی که
نتواند که صبر کند وبگرسنگی دارو بیاشامد پیش از دارو قدری
کشک جو یا آب انار شیرین یا خوش ترش بخورد واگر بعد از
مسهل قدری آب انار بخورد یاری دهد بر اسهال وخواب
بالای مسهل قوی مانع نباشد اما بر بالای مسهل ضعیف فعل
دارو کم کند وقطع کند وبعد از اسهال گرم مزاج را قند
وگلاب واسبغول شربت کنند وسرد مزاج را قند وتخم
ریحان وبعد از دارو غذای لطیف لذیذ باید خورد وکم
باید خورد مثل فروج واگر مسهل خورده شود وعمل نکند
اگر توانند تسکین گیرند تا هضم شود واگر نتوانند تسکین گرفتن
قابضی بخورند یا حقنه کنند یا فتیله مسهل عمل کنند تا دارو
بعمل در آید ودر یک روز دو دارو خوردن خطر است
واگر بحقنه وفتیله دارو عمل نکند فصد باید کرد اگر علامات
بظاهر شود وماده میل بعضو شریف کند واگر عمل دارو
بافراط شود از ران او تا سر پای واز بازو تا سر دست
فوطها بپیچند وقابضی شربت کنند ودوای قابض بر شکم
طلا کنند وبدان که قی معده را از خلط پاک میکند وقوت
میدهد وبینایی را تیز میکند وگرانی دماغ را زائل میکند

ومرض کرده وشانه را نافع است وفالج ورعشه ویرقان را
بغایت مفید است وباید که صحیح در سالی دو نوبت متعاقب
که ترتیب رعایت نکند قی کند وقی بسیار مضعف معده است
وکسی را که ورم حلق باشد یا ضعف سینه یا گردن دراز باشد
یا مستعد نفث دم یا قبض طبیعت داشته باشد قی نکند
ووقت آن بهار وتابستان است ودارو خوردن در تابستان
وزمستان بد باشد مگر آنکه ضرورت باشد وبعد از قی
روی را بآبی که بسرکه مخلوط باشد بشوید وشراب سیب
با مصطکی وگلاب بخورد وفصد باسلیق تنور بدن را
پاک کند ونفع رساند واکحل جمیع بدن را وقیفال نصف
بالای بدن را از سر ورقبه واسیلم راست جگر را واسیلم چپ
سپرز را وعرق النسا عرق النسا را ودوالی را ونقرس وصافن
ادرار حیض کند وحجامة بر ساق پای کردن قریب بفصد است
وطمث پا ورد وحجامة بس سر قلاع ودرد سر را نافع است
اما حافظه را زیان دارد حقنه علاجی پر فایده است
از اعالی بدن ماده را جذب کند ودر قولنج نظیر ندارد ووقت
آن دو طرف روز است در تابستان ودر زمستان میان روز
ختم این جمله در وصیت طبیبان باید که طبیعت را
عادت نکنند بآنکه قصور که بر مزاج ظاهر شود مسهل
دادن یا فصد کردن یا پرهیز کلی ونمودن تا بامسهل وجوه
دفع توان کرد رجوع بدوای قوی نکنند وبتدریج از ضعیف

بقوّی روند بلکه تا توان علاج بتقلیل غذا کردن یا بحرکة
یا بصوم یا بشربت بدوا نروند و نیز بهیأت علاج مداومة
نمایند که طبیعت را عادت شود و مؤثر نماند و از علاج
صواب که اثر آن دیرتر ظاهر شود غلط نکند و رجوع بعلاج
دیگر کند و در فصل قوّی مثلاً در تابستان و زمستان دواء
قوّی ندهند و اگر مشکل شود که گرم است مرض یا سرد تجربه
بدواء قوّی نکنند احتیاط باید کرد که در غلط نیفتد از طبیب را
تاثیر مرض مثلاً کسی را نقرس گرم است دواء حار طلا کنند
و اگر درد تسکین یابد در غلط افتد که مادّه سرد است
بلکه تسکین دادن درد بسبب آنست که چیزی از مادّه را
تحلیل داده و وقتی که دو مرض جمع شوند باید که اوّل آنچه
قوّی باشد از مرض آنرا علاج کنند یا مرضی سبب دیگر شده
آنچه سبب است اوّل علاج آن باید کرد یا وقتی که مرض باشد
و عرض اوّل علاج مرض باید کرد بعد از آن علاج عرض مگر
عرض قوّی باشد در ضرر اوّل تسکین آن باید داد والله اعلم

جملهٔ سیم در احکام داروهاء مفرد

و خواصّ داروها و این جمله مشتملست بر دو فصل فصل اوّل
در حکم ادویه سرد وانچه که وارد شود بر بدن معتدل اگر مزاج
بدن میل نکند بگرمی و سردی و تری و خشکی از آن دوا
معتدلست در چهار کیفیت خواه یکبار خورد و خواه بتکرار و اگر
تاثیر کند در بدن امّا محسوس نشود اثر آن آن دوا در درجه

اوّل باشد و اگر اثر محسوس شود امّا ضرر نکند آن دوا در درجه
دوم باشد و اگر ضرر کند امّا بحدّ قتل نرسد در درجه سیم
باشد آن دوا و اگر ضرر بحدّ قتل رسد آن دوا در درجه
چهارم باشد و آنرا دواء سمّی گویند و دواء مختلف القوی
می باشد که مرکب شده از چیزهاء که مختلف المزاج باشد یا مرکب
طبیعی باشد چون شیر که مرکبست از روغن که گرم و ترست
و از پنیر که سرد و خشکست و از مایه که سرد و ترست و مرکب
صناعی چون داروهاء که بهم ترکیب کنند دواء لطیف آنست
که زود متجزی شود از حرارة بدن چون دارچینی و دواء کثیف
عکس آن لزج آنست که زود منقطع نشود از کشیدن چون
عسل جامد آنست که از شان او که سیلانست فی الحال مجتمع
شود سائل آنست که منبسط شود اجزاء او بجانب اسفل لعابی
آنست که چون در آب خیسانند مجموع آب لزج شود چون خطمی
دسمی آنست در وی روغن باشد چون مغزها منشف آنست که
چون رطوبت ملاقی آن شود در مسام او در رود چون آهک
ملطف آنست که مادّه را رقیق سازد چون زوفا جالی آنست
که رطوبت را بتراشد از مسام عضو چون عسل خشن آنست که
سطح را مختلف سازد در ملاسة و همواری مفتّح آنست که مادّه
که مجری را بند کرده بیرون آورد چون کرفس مرخی آنست که عضو
را نرم سازد چون آب گرم منضج آنست که غذا زود پخته سازد
یعنی زود نضج دهد محلّل ریاح آنست که مادّه را رقیق سازد از

برای دفع چون سداب مقطع آنست که ماده را خرد خرد سازد
جاذب آنست که ماده را بکشد بموضع خود لادغ آنست که اتصال
سطح عضو را جدا سازد و محسوس نشود محلها که جدا شده فرو رود
چون خردل محکک آنست که خاریدن در عضو احداث کند بحلل
کردن خلط گزنده چون تلقطار مقرح آنست که رطوبت اصلی عضو
را فانی سازد و خلط بد را احداث کند که عضو را ریش
سازد چون بلادر محرق آنست که خلط لطیف را می سوزد
و خاکستر سازد چون فرفیون اکال آنست که جزوی از عضو فانی
سازد بحدت و قرحه کردن و تحلیل دادن چون زنجار مفتت
آنست که خرد سازد خلطی را که سنگ شده باشد چون
حجر الیهود معفن آنست که فاسد سازد مزاج روح را چون زرنیخ
مقوی آنست که مزاج و قوام عضو را باعتدال آورد که قبول کند
ماده را چون روغن گل رادع ضد جاذب مغلظ ضد ملطف
منضج ضد هاضم مخدر آنست که روح حساس و محرک را چنان سازد
که اثر نفسانی را قبول نکند چون افیون منفخ آنست که در درون
فضلی باشد که حرارت تحلیل آن نتواند کرد و ریح شود چون لوبیا
غسال آنست رطوبت و چرک را از سطح عضو پاک کند برطوبت و
سیلان خود چون آب مزلق آنست که تری در سطح فضله کند
عضو محتبس شده باشد احداث کند و بلغزاند و از بدن بیرون برد
چون اجاص ملمس آنست که سطح عضو که خشن باشد ملس سازد
مجفف آنست که رطوبت را از عضو فانی سازد بتحلیل و تلطیف

قابض آنست که اجزای عضو را جمع کند سدد آنست که مجری عضو
را تنگ سازد مغری چیزیست که در رطوبت لزج باشد که بر فوهات
مسامات بچسبد و بر بندد مدمل آنست که رطوبت که بر دهان
جراحت باشد لزج سازد و بر هم چسباند دهان جراحتها منبت
لحم را آنست که چون بر دهان جراحت و آید محکم می سازد خلط
غلیظ را و می بندد خاتم آنست که بر سطح خشک ریش احداث کند که
نگاه دارد جراحت را از آفت تریاق و پادزهر دوائی را گویند
صحت و قوت روح را نگاه دارد از ضرر زهر فصل دوم
در مفردات است و بعضی از مرکبات و چون صاحب ترجمه
در مرکبات تعرض نکرده این فقیر هم متعرض مفردات نشد

جملهٔ چهارم از رسالهٔ بهلیه

در امراض خاصه بعضو و این جمله مشتملست بر بیست و سه فصل
فصل اول در مرضهاء راس صداع درد سر را گویند اسباب
گرمی سراست که از خارج بدن باشد چون بودن در آفتاب
یا نزدیک آتش یا در حمام گرم که دماغ گرم شده باشد علامات
آن وجود سبب است و گرمی سر و خشکی دهان و تشنگی و آواز
گوش و ساکن شدن درد بچیزهاء خنک و اعتدال بود و براز
علاج در موضع سرد و تر باید نشست و چیزهاء سرد و تر بوی
کردن مثل بنفشه و بید و کشنیز تر یا صندل و گلاب و نیلوفر
و بادرنگ شق کرده و لخلخهٔ سرد و گلاب و سرکه و آب کشنیز
و صندل بر سر طلا کردن و اگر احتیاج شود کافور اضافه کردن

وروغن گل وروغن کدو طلا کردن شراب تمر هندی واگر سعال
باشد شراب آلو یا شراب بنفشه یا شراب نیلوفر یا اسبغول
واگر قبض با سعال باشد شراب آلو وشراب حماض یا شراب نیلوفر
غذا مزوره سرد وتر باید خورد اگر تب باشد کشك جو وماش
مقشر وکشنیز سبز وشیره بادام واسفناج با آب لیمو یا انار دان
یا زرك یا غوره یا آب نارنج یا حماض یا سماق ترش کنند غذا
وقتی که اسهال باشد واگر قبض باشد تمر هندی فتق کنند واگر
تب نباشد اکره ومرغ جوان وگوشت بزغاله وبره وماهی تازه
بزهیشها که مذکور شد ومیوه [illegible] وانار میخوش ولحم خیار
وبادرنك وگلاب وصندل وبوی [illegible] بیدی وسرکه بهم خلط کرده
طلا کردن واگر بیخوابی باشد سرکه نکنند وآرد جو وبنفشه لعاب
اسبغول ضم کنند واگر قدری پوست خشخاش اضافه کنند شاید
واگر درد صعب باشد وباین تدبیرها تسکین نیابد قدری افیون
وزعفران اضافه نمایند وبه بنفشه وبرك بید وگل خطمی وسبوس
وسرکه پای بشویند است اگر سبب گرمی سر از داخل بدن
باشد که داروی گرم یا غذای مضر خورده باشد چون سیر یا پیاز
وامثال آن علامات تقدم خوردن اینها وخشکی بینی واضطراب
وبدی فکر وبیخوابی وتغیر حسها از ذائقه وباصره باشد علاج
شربتها وغذاها وطلاها که مذکور شد اما باید که درین طلا
قابضی نبود وروغنهای سرد مثل روغن بنفشه وبادام وروغن
گل بغایت مناسب است خواه تب باشد وخواه نباشد اما

سبب دیگر سرد شدن سر است از خارج بدن چون سرما یا آب
سرد وکلماء سیاه که در تك جویها می باشد واین نوع درد
سر را خوطه میگویند وبودی بزکام یا نزله میشود علامات
وجود سبب وگرانی حسها از ادراك چیزها ومیل کردن
درد به پیش سر وتسکین یافتن بچیزهای گرم از آب وهوا
وگرمی آتش وغیره علاج حمام گرم وخرقه گرم بر سر نهادن
یا سبوس وبابونه وامثال آن وروغن گرم طلا کردن مثل
روغن زنبق وباسمین ونرگس وغیره وداروهای گرم جوشانیدن
وسر بخار آن داشتن وطبیعت را نرم داشتن بشیافات
وحقنه بشیره کانیره وشکر خوردن انجیر ومغز جوز با هم خوردن
وگل قند خوردن نافع است وزرده بیضه مرغ وکباب
یا قلیه بکشنیز خشك وعسل مناسب است مشك وعنبر
وسنبل وعود وغالیه وقرنفل با سایر داروهای گرم خوش
بوی چون ریحان وبادرنجبویه وزعفران وامثال آن
بوئیدن گل خطمی وتخم کتان کوفته وقدری زعفران ودر
واندکی افیون ضماد کردن نافع است واگر بخل یا احتیاج شود
قدری پوست خشخاش کوفته واندك افیون وزعفران
طلا کنند اما تا ضرورت نشود بحد زعمل نکنند وغذا کم خورند
ودر غذا وشربت ترشیها نکنند اما درد سر بسبب آب
سرد خوردن وچیزهای سرد خوردن هم می شود علامات
سردی دماغ است ونفع یافتن بچیزهای گرم از داخل وخارج

علاج آنست که کفته شد از طلا و روغنهاء کرم وغیره
اما سبب دیکر غلبهٔ خون است علامات آن سرخی
روی وچشم است وکرانی سر وبدن وتیرك زدن رکهاء
شقیقه وتمامی سر وحالهٔ مشابه بخواب شدن یا علم
وقاروره سرخ وغلیظ وممتلی شدن رکها وعظم نبض وشیرینی
دهان علاج آن فصد قیفال است اکر مانعی نباشد از صغر
سن وفصل یا حمل وفصد اکحل یا حبل الذراع اکر قیفال ظاهر
نباشد وحجامت ساقین اکر احتیاج باشد وشربتهاء
ترش که کفته شد وکشك جو یا آکه یا برنج وکشنیز تر ترش
ساختن تمر هندی یا ترشیهاء دیکر که کفته شد ومیوهاء
ترجون آلو وهندوانه وخیار وبادرنك وخلطه سرد
وطلاهاء که کفته شد نافع است اما سبب دیکر غلبهٔ صفرا است
علامات آن سوزش درد سر است وکرمی وخشکی بینی ودهان وتشنکی
وبیخوابی وسرعت نبض وتلخی دهان ومایل بودن رنك سفیدی
چشم بزردی وصفاء قاروره علاج آن اخراج صفرا است
بمطبوخ سلیلها هلیلج زرد پانزده درم تمر هندی نیم سیر
شاهترج پانزده درم عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد
آلو ده عدد کل سرخ شش درم برك عنب الثعلب پنج درم
مجموع را ولعوق خیار شنبر یا شیرخشت وتمرهندی والو
بخاری یا حب بنفشه بنفسج دو درم تربد مثقالی سقمونیا
انطاکی دانکی ونیم رب سوس نیم درم یا معجون خیار شنبر

بنفسج وتربد از هر یك چهل درم نمك هندی هفت درم ونیم
رازیانج وانیسون ومصطکی از هر یك پنج درم رب سوس
استارین محموده پانزده درم فلوس خیار شنبر صد درم
مجموع را مخلوط سازند بمغز خیار شنبر وصد درم فانید
شی حب از پنج درم تا ده درم صفت حب مفید تربد یکدرم
بنفشه یکدرم نمك هندی دانکی ونیم مصطکی دانکی رب
سوس دودانك سقمونیا دانکی لعاب خیار شنبر دو مثقال
مجموع کوفته وبیخته بروغن بادام چرب کنند وبشیرخشت
حب سازند واین یك شربت است وباقی علاج درد
سر ها است که از غلبهٔ خون است از غذا وطلا وغیره اماده
سردی وتری بیشتر کوشند اما سبب دیکر غلبهٔ
بلغم است علامات کرانی سر وکدورت حس دماغ وتری
در بینی ودهان وبطوء نبض وخواب کردن وسفیدی
قاروره غلیظ وسفیدی رنك روی ودرد سر وسستی
وکرمی علاج اول باید که ماده را نضج دهد بشراب اسطوخودوس
وشراب اصول باکل قند مرکب بمصطکی وانیسون
بعد از آن دفع بلغم باید کرد با یارج که مرکب باشد بتربد و
حنظل وغاریقون از جمیع بدن ویا یارج جالینوس و
غرغره باب کامه که ایارج در وحل کرده باشند و غذا
وتدبیرها که در صداع بارد کفته شد بجا آرند وارزن
کرم کرده در خرقه بندند وبر سر نهند نافع باشد اما

سبب دیگر غلبهٔ سودا است علامات گرانی سر و خشکی دماغ
و بینی و بیخوابی و کبودی رنگ روی و لاغری بدن و
خیالات فاسد و دقت نبض و بطؤ و رقت قارورهٔ و
بیاض علاج اول مادهٔ سودا را نضج دهند بشراب
گاوزبان و شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب خنک
بعرق بید مشک و گلاب و اسبغول و تخم ریحان با آب
جو و قند بعد از آن مطبوخ افتیمون بدهند تا بدن
و دماغ پاک شود و غذا گوشت گوسفند رسیده و بزغاله
و مرغ فربه با کره یا ماهی تازه و زردهٔ بیضهٔ مرغ با کره
بروغن بادام و طلاء روغن بنفشه بادام و روغن کدو تخم
یا روغن نیلوفر یا مغز یا مجموع بهم اضافه کنند و گلاب
با آب خیار و اگر دماغ گرم باشد بشیر نیم گرم نطول کنند
بعد از آنکه سر تراشیده باشند و باید که زود بشویند
و خبازی و بنفشه و جو را که جوشانیده باشند صاف کرده
و از موضع بلندی سر ریزند و روغن بنفشه بادام در
گوش چکانند و به بینی بالا کشند و حمام باعتدال بغایت
مناسب است اما سبب دیگر خشکی دماغ است
علامات آن خشکی و سبکی دماغ و خشکی بینی و بیخوابی و نفع یافتن
بطلاءهای تر علاج جلاب با آب سرد یا شراب بنفشه گلاب
و عرق بید مشک یا شراب نیلوفر با اسبغول یا کشکاب
بقند غذا گوشت مرغ جوان فربه یا گوشت بزغاله و بره

با کره و زردهٔ بیضهٔ نیم بخت و ماهی تازه و اسفناج با کره بروغن
بادام و میوه سرد مانند خیار و شفتالو و آلو و زردآلو
و انگور ترش شیرین و تدهین بروغن کدو یا بنفشه یا نیلوفر
جدا جدا یا بهم جمع کنند و آب خیار و گلاب و آب برگ بید
و جوادهٔ کدو را غلاف کرده بر سر نهند و شیر نیم گرم بر
بر سر طلا کنند بعد از آنکه سر تراشیده باشند اما زود
بشویند و ازین روغنها در گوش چکانند و در بینی بالا
کشند و حمام معتدل بغایت مناسب است و آرد جو
و آب برگ بید و لعاب اسبغول ضماد کنند و حلوای
از کعک تر و قند و نشاسته و روغن بادام و او از آب
بغایت خوب است اما سبب دیگر بادی باشد که
در سر غلیظ شده باشد علامات تمدد سر و تشنگی و نقل
کردن از موضع بموضع دیگر و آواز گوش و تیرگی زنی علاج
طبیعت را نرم باید داشت بشیافات و حقنهای نرم و
تحلیل باد باید کرد با دهن گرم کرده و ضماد کردن بر سر
بابونه و مرزنجوش و سذاب و شبت و سیاه دانه بجوشند
و بر سر نطول کنند و چیزهای بادانگیز نخورند اما سبب
دیگر که درد سر بشرکت معده باشد اگر صفرا در معده باشد
علامات آن صفرا در دماغ است با غثیان و تسکین بقی صفرا
علاج آن علاج درد سر صفراوی است و قی کردن صفرا به
سکنجبین با آب گرم یا سکنجبین با آب ترب و باعتدال آوردن

بعد از آنکه سر تراشیده باشند
غلاف کرده و بر سر بنهند

معده بعد از تنقیه بشراب لیمو و شراب غوره و سماق
و حماض و دیباج و امثال آن است سبب دیگر خلط
بلغمی است که در معده باشد علامات آن درد سر بلغمی و تخمه
بسیار شدن و جشاء ترش و نفخ در معده و بسیاری آب
دهان و غثیان و سبک شدن بعد از قی بلغمی علاج آن
تنقیهٔ معده کند بعد از نضج مادهٔ بلغم بگل قند یا شراب
اصول صفت آن پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانج
اصل دخرا انیسون مصطکی تا نخواه قردمانا افیمون
سلیخه اسطوخودس غاریقون فوتنج جبلی مجموع را بجوشانند
و صاف کند گل قند اضافه کرده شرب نمایند و تنقیه
کردن بحسب بلغم با یارج و بتربد و قدری مصطکی یا
غاریقون و اگر ماده غلیظ باشد با یارج جالینوس بدهند
و بعد از آن تعدیل کند بقرص عود با گل قند بمصطکی و
انیسون و نوش دارو است سبب دیگر سوداییکه
در معده باشد علامات آن شهوت بسیار و ترشی دهن و سوزش
و نفخ معده و تسکین یافتن بقی سوداوی علاج آن تنقیهٔ
معده باشد بعد از نضج ماده بشراب اسطوخودس یا شراب
گاوزبان و حب افیمون یا مطبوخ افیمون صفت آن
هلیلج سیاه اسطوخودس زبیب دانه بیرون کرده افیمون
از هر یک ده درم بسفایج پنج درم سنا سیمهٔ ترنجبا
مجموع بجوشانند غیر از افیمون را و حل کنند در آنجا افیمون را

وبدهند تا معده پاک شود و بعضی معالجهاء که در درد
سر سوداوی گفته شد است سبب دیگر ضربه که بر
سر خورد یا سر بر چیزی خورد علامات آن ظاهرست علاج
آن طبیعت را نرم دارند بشیافات و حقنه مثل آلو
بخاری و سپستان و اصل سوس و عناب و خارخسک
و مغز کاجیره و شاف نیلوفر و تخم خطمی و ترنجبین با شیر خشت
و منع جماع کنند با طریفل کشنیزی یا کشنیز تف داده با قند
و فصد کنند اگر احتیاج باشد است سبب دیگر خمار است
که از کثرت شراب شود یا از شرابی که مزاج آن متغیر شده باشد
علاج آن شراب لیمو و شراب حماض و شراب انار ترش و
کشکاب جو بغایت موافق است با آب لیمو و انار و حماض و سماق
و غوره و بحمام معتدل و روغن بابونه طلا کردن است
سبب دیگر بسیار کردن جماع است علامات آن ظاهر است
مثل لرزیدن پیر است بعد از جماع و ضعف حرکات و گمان
انکه پس سر او را می کشد یا به پس پشت میکشد علاج
آن معالجهٔ خشکی دماغ است در تقویهٔ دماغ پیشتر گوشند
با آنچه مذکور شده است سبب دیگر قوت حس دماغ است
علامات زود منفعل شدن از ادنی سببی و پاکی و صفاء
افعال دماغ و پاکی بینی وغیره علاج حس دماغ را کند باید
کرد بغذاها غلیظ مثل هریسه و کله و شراب خشخاش
است سبب دیگر ضعف دماغ است علامات آن

آنست که باندک سببی درد زیاده شود و حواس دماغ ضعیف
باشد از قوت مفکره و مذکره و حواس ظاهری از باصره و سامعه
و غیرها علاج ملاحظه باید کرد اگر دماغ گرم باشد تقویت
و تعدیل باید کرد بتدبیرها که در صداع گرم گفته شد و همچنین
خشکی دماغ را در معالجهٔ درد سر که از خشکیست گفته شد
اما سبب دیگر بخار باشد که از عضو علیل بدماغ آید
علامت زیاده شدن درد سر در وقتی که عضوی که مرض دارد
آفت او زیاده شود و باحساس کردن بخار که متصاعد شود
از ان عضو علاج عضو ماوف باید کرد و تلیین طبیعت
و منع بخار کردن با طریفل کشنیزی و بستن مجری عضو ماوف
که بدماغ می آید اگر ممکن باشد چون جراحة که در انگشت
پای باشد یا در ساق پای که محسوس میشود مثل حرکه
مودجه که بالا میرود بعضو است سبب دیگر کرم است
که در بالاء خیشوم از بلغم حاصل شود علامت فهم کردن
حرکه چیزی در اعلی منخرین و بوی بینی و زیادت شدن
درد وقتی که حرکه میکند علاج تنقیهٔ دماغ باید کرد به
ایارج فیقرا و داروئی که دود را بکشد در دماغ باید
چکانید چون آب برگ شفتالو و ترمس و داروها که در
معالجهٔ دود گفته خواهد شد البیضة والخوذة درد یست
صعب مشتمل بر تمام سر و عسر العلاج است و آن
بخاری است که محکم شده باشد در تحت غشائی که بر بالاء

کاسهٔ سر است یا در میان دو غشا که کاسهٔ سر از آن محیط است
و یا ضعف دماغ اسباب آنست که باندک سببی بغایت صعب
شود و روشنائی و سخن کردن مکروه دارد و تاریکی خلوت
طلبد و از آوازها ایذا یابد و بر گشادن چشم قادر نباشد
و هر ساعت احساس کند گوئی به مطراق بر سر او میزنند و سر او شق
میشود اگر ماده در زیر غشائیست که بر بالای کاسهٔ سر است
علامة آنست که درد سر میکشد تا روی و رنگ روی او متغیر
می شود و کشش در پوست سر فهم کند تا روی او که میکشد
و از دست بر سر نهادن بغایت متاذی شود و اگر ماده در میان
دو غشا باشد که محاط کاسهٔ سر است یا در میان کاسهٔ سر
و آن دو غشا علامة آنست که درد میکشد تا حدقهٔ چشم
علاج آن علاج درد سر بلغمی است که گفته شد در محلوق زیاده
کوشند و سر را بسنگ مصری بخارند بعد از ان بحنا و نمک
لطوخ کنند الشقیقه همان بیضه است اما در یک طرف
سر باشد آنچه خاص است شریانیست و چون آن شریان را ضغط
کنند درد ساکن شود علاج آن تدبیر بیضه است السرسام
ورمیست که در یکی از دو غشاء دماغ واقع شود و این
دو غشا را حجاب میگویند اسباب آن خون می باشد و آن را
فرانیطس میگویند علامات تب دائم و گرانی سر و سرخی
روی و چشم و درد سر و از روشنائی کراهت شود و گاه
باشد که قطرات خون از بینی او آید علاج رگ قیفال بگشایند

وچون بحسب قوت بردارند وطبیعت نرم دارند بشراب آلو حقنه
نرم مثل بنفشه وعناب وسپستان وتخم خطمی وساق
نیلوفر واصل سوس وآلو وخبازی وعنب الثعلب ولیکن
جعند ودو شیرخشت ماشیاف قرقروت واین طلا بر پیش
سر او دائم بنهند روغن گل ده درم گلاب ده درم سرکه
پنج درم مجموع رانیکو بهم خلط کنند وخرقه بآن آلوده کنند
سر او نهند وبنفشه ونیلوفر وکدوی تر وبادرنگ شوکرده
وآب کشنیز وگلاب وصندل ونخلخه سرد بو میکنند ومعالجه
تب دموی می باید کرد از غذا وشربتها تا سبب دیگر
صفرا می باشد واین را قرانیطس خالص گویند علامة
صعوبت تب وزردی روی وزبان وبیخوابی وخشکی دهان
وبینی وچشم وسبکی سر علاج او علاج تب صفراوی می
باید کرد ودواء خنک بسیار بر سر او می باید نهاد چون
تراشه کدو وعنب الثعلب وبرگ بید وآب خیار ودو [عصاره]
سرد طلا کنند چون روغن نیلوفر وکدو وسرسام از سودا
کم واقع شود ومعالجه آن معالجه تب سوداوی است
در تری دماغ سعی باید کرد چون تدبیری که در صداع سوداوی
گفته شد لیثرغس او را سرسام میگویند اسباب
ورمی است که در دماغ از ماده بلغم واقع میشود چنانچه
در سرسام گفته شد علامات آن حالتیست که میان خواب
وبیداری با تب نرم وناخوشی وگرانی حواس وسپیدی

زبان وبرجستن ومبهوت شدن ودر جواب دادن گران و
حرکت پلک چشم علاج اول ماده بلغم را نضج باید داد وحقنه
نرم باید کرد پس از آن حقنه قوی تر اما ملاحظه تب
باید کرد دوا استفراغ بلغم حب ومطبوخ که در صداع بلغمی گفته
شد وباقی تدبیرها ایضا وبسیار در گوش کنند وقدری
گلاب وروغن گل وسرکه بر سر طلا کنند پس از آن اندکی
جندبیدستر اضافه کنند پس از آن محلل صرف بنهند چون
بابونه واکلیل وخطمی وروغنهاء محلل وجندبیدستر وکندش
بوی کردن ودر بینی وی چکانیدن تا عطسه بیاورد والله اعلم
سبات سهری ورمی است که از صفرا وبلغم در دماغ واقع میشود
علامات آن مرکب است از علامات سرسام ولیثرغس اگر صفرا
غالب است علامات سرسام غالب است واگر بلغم غالب است
علامات لیثرغس علاج آن مرکب باشد از علاج سرسام ولیثرغس
رعونت نقصانیست در ادراکات عقلی اسباب آن بیماری
الرعونة هي خفة العقل كالحمق
دماغ باشد بی ماده یا با ماده وعلامات مجموع در صداع خشک
وسوداوی گفته شد علاج آن مزاج دماغ را باعتدال باید
آورد واگر مادی باشد دماغ را از خلط وآن ماده پاک باید
کرد ومعتدل ومنقی مجموع گفته شد در علاج صداع که از تری
دماغ باشد وصداع که از ماده بلغم وسودا باشد غذا کم باید
خورد ودماغ را گرم باید داشت واطریفل وهلیله مربی
ومعجون فلاسفه نافع است وقوی تر از آن معجون بلاذر است

[margin:] ...شرح ... والعلاج ... العقل ...

اما بسیار کرم است ملاحظه باید کرد و زنجبیل و کندر
و قند سفوف سازند و قدری در وقت خواب بخورند و
قدری بناشتا موافق است و او را بعلوم عقلی مشغول
باید داشت و سخنان که ذهن را قوت دهد **نسیان** قوت ذکر
که نقصان کرفته باشد یا باطل شده باشد که هیچ یاد او نباشد
اسباب خشک شدن دماغ است خاصه بطن موخر دماغ
کی بی ماده باشد **علامات** کدورت حواس است و نفع یافتن چیزی
کرم که بدماغ رسد **علاج** روغنهاء کرم بر سر طلا کردن خاصه
روغن سر و جوارش فلاسفه و معجون انقردیا و دائم سرها را خواب
خنک نکاه باید داشت اما سبب دیکر خشکی دماغ است
با ماده بلغم **علامت** کدورت حواس است و خواب بافراط و دائم از بینی
رطوبت آید **علاج** تنقیه دماغ باید کرد بحب ایارج و غرغره
با سکاجه و خردل و تراکیب و روغنهاء کرم که کفته شد بکار آوردن
اما سبب دیکر سردی دماغ است و خشکی او **علامات** بیخوابی و سبکی
سر و چیزهاء مجدد فراموش کند و آنچه قدیم یاد کرفته بخاطر
آید و خشکی منخرین و دفعه زود سخن نتواند کفت و کاه کاه
تصور شود که خناق میکیرد و کاه تصور میکند که سر او را
بجانب بر میکشند **علاج** او معالجه سردی دماغ است
مانیا جنون است که افعال کلب از و ظاهر شود از قهر کردن
و زدن و شکستن و ایذا کردن و برجستن **اسباب** یا سودا
که سوخته باشد **علامات** افعال سبعی با فکر بسیار و سکون دائم و

سکوت

وسکوت و کم سخن کفتن و اکر بسخن درآید از تکلم باز نه ایستد
و کاه کاه غافل شود و بدن مائل بسیاهی باشد یا صفرا
سوخته باشد **علامات** میل بشر و ایذا رسانیدن بیشتر باشد
و اضطراب و ساکن کردن از سخن زود تر توان و رنگ او
مائل بصفرت باشد و سایر اعراض صفرا که در صداع
صفراوی کفته شد است نوع دیکر داء الکلب است
و سبب خون سوخته باشد **علامات** با افعال سبعی کاه بخندد
و کاه کاه تلطف نماید و بدی خلق در وکم باشد و دماغ
کرم باشد و رکهاء پای انکیخته و پرخون باشد و بیخوابی کم
باشد **علاج** علاج علت مالیخولیاست که کفته شود **الیخولیا**
علتی است که فکرهاء فاسد کند که مائل به تشویش و وهم
باشد و دائم خلوت جوید و بترسد از چیزهایی که عادتا
از آن نباید ترسید و کاهها فاسد و فزع کند و این سه
قسم میشود **قسم اول** از امتلاء بدن است از ماده سودا
غیر دماغ که بخار او بدماغ می آید **علامات** مائل بودن رنگ بدن
بسیاهی و لاغری و صلابت و اختلاف نبض و صفاء قارورة
و تقدم غذاهاء غلیظ و رنج و تعب کشیده باشد اما کر
سبب این خون سوخته باشد **علامات** با اختلاط عقل
و ذهن ضحک و فرح باشد و رنگ او کندم کون باشد و
رکهاء کشاده پرخون و سرخی چشم و نبض عظیم با سرعت
و جوان باشد و غذاهاء کرم و تر که متولد خون باشد خورده

یا پیشتر خون رفتن که او را عادت باشد الحال بند شده باشد اما
اگر بسبب سوداء سوخته باشد علامات فکر بسیار بود و غالب باشد
با ترس و میل بخلوت و گریه و فزع و افکار فاسد اما اگر
بسبب صفراء سوخته باشد با اضطراب و برجستن و شرارت
و قهر و تند دلی نزدیک روی و نظر کردن او مثل سبع باشد و بیخوابی
و درد و آسایش نباشد و گرمی بدن و اگر پیشتر غذاهاء گرم خورده
باشد دلیل ظاهر باشد خاصه که رنج سفر کشیده باشد در سوای گرم
اما اگر بسبب بلغم سوخته باشد علامات کسل و سکون و کمی گویی
و علامات بلغم در بعضی مواضع گفته شد علاج اگر خون غلبه باشد
رگ اکحل بگشاید یا باسلیق و صافن و اگر باآمدن خون معتاد
باشد و بند شده مثل بواسیر و حیض شراب گاوزبان و شراب دم
نیلوفر بیاشامند و مطبوخ افیتمون تا بدن پاک شود و دماغ
را بروغن سرد و تر که در صداع سوداوی گفته شد بکار
دارد و در غذاء سرد و تر مبالغه نماید و اگر صفراء سوخته
باشد در ترطیب بدن کوشد بشربتها اخلاط چون شراب تمر
هندی و شراب آلو و سند واند و بادرنگ و خیار و شفتالو
و زردالو و چون ماده نضج باید مطبوخ افیتمون و افیتمون بماء
الجبن مکرر بیاشامند بعد از آن باین شربتها و میوهها در ترطیب
بدن کوشند و آسایش کنند و از اعراض نفسانی دور بوده
در همه اقسام سودا ضرورة است و اگر سوداء محرق باشد
نضج ماده بماء الاصول باید کرد و شقیه بحب افیتمون و ایارج

لوغادیا باید کرد و مکرر را شقیه درین قسم ضرورتست
چون گلقند و اطریفلات و اگر بلغم سوخته باشد بگلقند
و شراب اصول نضج دهند و بعد از نضج حب افیتمون و ایارجات
بدهند [illegible] آن سودا در نفس دماغست و این بدترین
اقسامست علامات افراط فکر و فرو رفتن چشمها و وسواس
دائم و بیخوابی و نظر کردن دائم در زمین و لاغری سر و روی
با اعتدال بدن و بطوء نبض و خوردن غذاها که بدماغ مضر
باشد و در قرقارون علاج اگر خون غالب باشد رگ قیفال
بگشاید و نضج ماده سودا بکنند بشربتها که گفته شد در سودا
و ملاحظه کنند که صفراء سوخته یا سوداء سوخته هر کدام
که باشد آنرا نضج دهند و بدن را از آن خلط پاک کنند بمسهلی
که مناسب آن باشد و دائم دماغ را بروغن سرد و تر چرب
دارد و منخرین را هم چرب کنند و بمفرحات یاقوتی مداومت
نمایند [illegible] اما ملیخولیا سوداوی مراقی است و علة نافخه
نیز گویند اسباب افراط گرمی جگر است که خون و اخلاط را
می سوزد و در سپرز میریزد و از سپرز در دهان معده
میریزد و در معده ورم پیدا میشود یا سپرز ورم میکند
و علامات ورم معده و ورم سپرز خواهد آمد علامات این
سوداء مراقی جشاء ترش و سوخته و ضعیف هضم طعام است
و آب رفتن از دهان و درد و سوزش و کشش میان دو شانه
و سر استخوان سینه و انتفاخ شکم و نرمی طبعت و جوع

بافراط وضم کردن بخارات که بالا می آید وبه بیخ دندان میرسد
علاج اصلاح جگر کنند بعرق کاسنی وطلا بصندل وگلاب
وآرد جو وصندل ترکیب باید کرد وغذا کشکاب یا رشته
یا شوربا گندم یا نخود آب بگوشت مرغ یا گوسفند رسیده اگر
ضعف قوی باشد یا آش آلو یا رمان یا سیب حلوا بقند و روغن
بادام ونشاسته وشیره خشخاش در جمیع اقسام مناسب است
ودماغ معده را دائم بروغن گل چرب دارند وسنبل و اکلیل
وبرگ ترنج وبابونه را کوفته وبیخته با مصطکی طلا ساخته
بر معده نهند تا دفع نفخ بکند وطبیعت را بشیاف وحقنه
نرم دارند ولعاب خیار شنبر بروغن بادام اندک بیاشامند
وهرچند گاه بمطبوخ افتیمون یا گاوزبان وبنفشه وآلوی
بخارا ونیلوفر وسبستان وتخم کاسنی وگل سرخ معده و
اعضا را از سودا پاک کند یا سفوف افتیمون بماء الجبن بیاشامند
ودر میان دارو خوردن مفرح یاقوتی بخورند وحمام در جمیع
اقسام سودا مناسب است خصوصا مراق را ودائم صحبت عقلا
ومحتشمان لازم دارند وایشان را از فکرهای فاسد بسخنان
معقول باز آورند واین مردان را بیشتر واقع شود وزنان را
کمتر باشد واگر سبب ورم سپرز یا ورم معده باشد معالجه
سپرز و معده و ورم باید کرد وآن در محل خود گفته خواهد شد
قطرب نوع دیگر از مالیخولیا قطرب است سبب سودای سوخته است
علامت آنست که یکساعت در جای قرار نگیرد ودائم روی خود

درهم کشیده دارد و دژم باشد و تأسف میخورد واز مردم گریزان
باشد واز توهم قصد گریختن کند وروز در کنج پنهان شود و
شب بیشتر بیرون آید وگاه باشد که از غفلت از کسی گریزد
وروی او زرد وزبان او دائم خشک باشد وبر ساقهای پای
او ریش باشد علاج همانست که گفته شد عشق اطبا عشق
را نوعی از سودا داشته اند بسبب آنکه اعراض سودا ظاهر میشود
وشاید که آخر بسودا منجر شود بسبب بیخوابی واندوه وتعب واین
علت بیشتر غریبان ومردم بیکار ولوند وکم عقل را عارض
شود بواسطه صحبت بارباب حسن ونظر در صورت
ایشان کردن وگاه باشد که شهوت جماع نیز باشد علامات
خشکی چشم وفرو رفتن باشد مگر در وقت گریه کردن وبحران
وفربهی جفن وخاریدن آن ونفس بلند وآه کشیدن و
لاغری وحال او را انتظام نباشد علاج بهتر از وصال
علاجی نیست واگر آن میسر نشود قوم قوم مردم دانا را
با وملاقات فرمایند واز محبوب او نقل فعلهای زشت
کنند واو را از وی بحیلها متنفر سازند وبعقلا وظرفا و
صاحب حسنان مخالطت فرمایند واو را تنها نگذارند
وبلعب واعمال او را از فکرها باز آورند وعورتان را فرمایند
تا در پنهان از معشوق او قباحت ها با او بگویند واو را بصید
دلالت کنند وسخنان جماع انگیز پیش او نقل کنند تا بجماع
مشغول گردد ومیل کند واین اثری تمام دارد واگر او را سفر

فرمایند که این از خاطر او بیرون رود مناسب است سبات و
خواب گران کشیدن را گویند که بآسانی بیدار نتوان کرد
اسباب سردی دماغ که از سرما یا از خوردن مخدری
مثل افیون یا شوکران و مانند آن حاصل شده باشد
علامات آن وجود سرما است که در سر او تصرف کرده باشد
یا خوردن مخدری و رنگ او مایل بسبزی باشد و نبض
او صلب باشد و متفاوت علاج سرما زده را بحمام برند
و روغنهای گرم بر سر طلا کنند و داروهای گرم خوشبوی
چون مشک و عنبر و سنبل و عود و امثال آن بویانند و
غذاهای گرم خورند و گوشت را بزند و کشنیز خشک در او
مهرا سازند اما سبب اگر خوردن مخدری باشد
علاج آن بشربتهای گرم کنند و غذاهای گرم چون عسل و
حلواهای عسل و امثال آن و دواهای خوردن مخدرات
جا جا در ضرر افیون و غیره گفته خواهد شد اما
سبب دیگر بلغم خام است که در مقدم دماغ حادث شده
باشد علامات گرانی پیش سر و گرانی حرکت دادن چشم و
اختلاج ابروها و پیشانی و تری منخرین و رطوبت سفید
بر روی زبان و حالتی شبیه بخواب آلودگی علاج او علاج
صداع بلغمی است اما سبب دیگر ضربه است که بر سر
او رسیده باشد یا او بر چیزی خورده باشد علامات آن وجود
ضربه است و سقطه و علاج ضربه و سقطه گفته خواهد شد

در جای خود و فرق میان سبات و سکته و غشی و خناق
رحم آنست که بعطسه صاحب سبات را بیدار می توان
کرد و سکته و شبیه بزندگانست و دیگران را بعطسه
بهوش نمی توان آورد سهر بیخوابی بافراط است که بر
مقتضی طبیعی نباشد اسباب گرمی مزاج و خشکی مزاج دماغ اما
گرمی ماده باشد علامات سوختن و خشکی منخرین و دهان و
تشنگی و سبکی سر باشد علاج علاج صداع گرم و خشک است
اما سبب دیگر گرمی و خشکی دماغ است که با ماده صفرا
باشد علامت غلبه صفرا باشد و گرانی سر فی الجمله و زردی
رنگ روی و خشکی دهان و عطش و تلخی دهان علاج آن
علاج صداع صفراوی است و اگر از سودا باشد علامتهای سودا
ظاهر باشد و معالجه آن در صداع سوداوی گفته شد اما
سبب دیگر خلط بورقی است که در دماغ حادث شده باشد و
این مشایخ را بسیار واقع میشود علامت تری منخرین و جرب چشم
و گرانی و نعوذ از خواب در آمدن و برجستن علاج دماغ را از
خلط پاک باید کرد بحب ایارج که مقوی بسقمونیا کرده باشند
و سقمونیا و بنفشه حب ساختن تاثیری تمام دارد و دائم سر را
بروغنهای شیرین چرب باید داشت چون روغن بادام و کدو
و بید و با بکامه غرغره کردن نافع است و گاه باشد که بیخوابی
از درد و روشنائی و هم و غم و امتلاء معده باشد و علاج امتلاء
معده گفته خواهد شد و معالجه درد و هم و غم و شدت و روشنائی

باید کرد وفکر بسیار نیز موجب بیخوابی میشود دوار

دوار حالتی است که صاحب او کمان میبرد که چیزها میگردد و

سر وبدن او میگردد وقادر نیست که خود را بر پای نگاه دارد

اسباب آن خلطی است رقیق یا باد وبخار که در بطون دماغ

باد در رکهاء بزرگ دماغ میگردد و روح بخلاف آن میگردد

بحرکت طبیعی خود وچون روح که مخالف اند چون بهم رسیدند

در هم میگردند مثل کرد باد که آنرا زوبعه میگویند ونسبت

چیزها به نسبت با روح مختلف میشود چون روح میگردد

وبدین سبب تخیل میشود که چیزها که در نظر است میگردد

چون کسی که میگردد نسبت با آن چیزها که محسوس میشود

مختلف میشود درین حالة نیز نسبت با آن محسوسات مختلف

میشود برابرست اختلاف نسبت روح با شیا خواه اشیا

بگردد وخواه نگردد که نسبت میان روح واشیا مختلف شود

وآن اخلاط وبادها یا در نفس دماغ باشد یا از عضوها

دود چون معده وآن خلط وباد یا سردست یا کرم است

سبب که بلغم دماغ باشد علامات کرانی سر وبسیاری آب دهان

وخواب بسیار وقلت تشنگی وکدورت حواس ونرمی نبض

وسفیدی قاروره وتسکین یابد بکرم شدن سرامت سبب

که سوداء دماغ باشد علامة بسیاری فکر وبیخوابی وتخیل

چیزهاء سیاه ودرازی صحت وصلابت نبض وضعف

است سبب دیکر که باد سرد باشد علامة جمیع این

علامتها است با عدم ثقل علاج دماغ را از خلط پاك باید

کرد بحقنه ومسهلها وغرغرها وبادها را تحلیل باید داد

بمثل روغنهاء کرم چون روغن قسط وروغن حب الغار

وبابونه وروغن بان وامثال آن ونطولهاء کرم مثل بابونه

ومرزنجوش وقیصوم وورق اترج واکلیل وشبت وسنبل

باید جوشانید وآب آنرا به سر نطول کرد وثفل آنرا بر سر نهاد

ومشك وعنبر بوی باید کرد وروغنهاء کرم نشوق باید کرد

وبر بخار داروهاء کرم که کفته شد سر فرو باید داشت واکر

آن داروها را باد رزن کرم کنند ودر خرقه بسته بر سر نهند

نافع باشد است سبب دیکر صفرا است علامة زردی رنك

روی وچشم وتلخی دهان وخیالات زرد در نظر درآمدن و

سرعت نبض وعطش علاج دماغ را از صفرا پاك باید کرد به

مطبوخ فواکه وحب بنفشه وتعدیل مزاج کردن بشربتهاء

سرد وغذاهاء سرد وتر است سبب دیکر بخار بلغم باشد

که از معده بدماغ می آید علامة غثیان وقلت هضم وآب رفتن از

دهان وجشاء دائم وصداع وکاه باشد که دوار بیشتر وکاه

کمتر باشد بحسب تخمه وخلا وامتلاء معده علاج معده را

پاك باید کرد از بلغم بحقنه وقی وایارجات وقوت معده

باید داد بمعجون وجوارشات چون نوش دارو وفلاسفه

وجوارش عنبری وامثال آن است سبب دیکر باد

سرد است که از معده بدماغ می آید علامات غثیان است

که بآن چیزی از معده قی شود و باد در معده محسوس شود
و درد معده باشد علاج آن علاج امراض بلغمی است زیره
بادرنجبویه جوشانیده مفید است و اگر سعتر اضافه کنند
در دفع نفخ قوی تر باشد اما سبب دیگر خلط دماغ
گرم است که از معده بخار انگیزد یا باد گرم باشد که از معده بر
آید علامت قلت شهوت و خفقان و قصور و فتور نفس و
اضطراب که دائم از پهلو به پهلو گردد و غثیان و قی صفراوی
علاج بسکنجبین قی باید کرد و آب گرم و مطبوخ هلیله و
ماء رمانین بشیرخشت و شربتهاء ترش باید خورد و اگر باد
گرم باشد مطبوخ ساده بخورد یعنی سرد ارو ج بهد اما
سبب دیگر ضربه و سقطه باشد علاج آن گفته خواهد شد
مگر بخاری باشد که از عضوی دیگر بالا رود معلوم باید
کرد که عضو ماوف کدام است معالجه آن عضو باید کرد
سدر چیزی است که در وقت برخاستن چشمها تاریک
شود و صاحب آن مبهوت بماند و گرانی در سر فهم کند و آواز
گوش و گاه باشد که عقل او زائل شود اسباب آن اخلاط سرد
در دماغ یا در معده و علامات و معالجات در صداع بلغمی
گفته شد یا ضربه و سقطه است گفته خواهد شد و گاه باشد
که از شدت درد سر باشد سبب درد سر علامات گفته شد معلوم
باید کرد و معالجه کرد کابوس مرضی است که در خواب گمان
می شود که چیزی گران بر سینه او می فشارد و نفس او تنگ

بیز



می شود و چون بیدار می شود این حال زائل میشود اسباب
بخار خلط غلیظ خام است که در بیداری تحلیل می یابد و
در خواب بدماغ میرسد و سرد می شود و در مقدم دماغ
میریزد و در عضلات سینه فرود می آید و بر سینه
و عضلات شش گرانی میکند گمان می شود که چیزی بر سینه
او افتاده است و او را می فشارد اما اگر سبب این بخار
از خون است علامت سرخی رنگ چشم و روی و غلبه خواب است
علاج فصد باید کرد و حجامت ساق و تقلیل طعام
اما سبب دیگر بخار بلغمی باشد علامت کدورت حواس
و آب دهان و غلبه خواب و قلت عطش و سستی بدن و
کاهلی علاج بدن را از بلغم پاک باید کرد بقی و ایارج و بعد
از پاک کردن بدن باید خورد و بعضی معجونات گرم
اما سبب دیگر سودائی باشد علامت سودا ظاهرست
از اشتهاء بسیار و بیخوابی و خیالات فاسد و رنگ مایل
بسیاهی علاج بدن را از سودا پاک باید کرد بحب افتیمون
و معجون نجاح صفت معجون النجاح هلیله کابلی و سیاه
بلیله و آمله از هر یک دو درم تربد و اسطوخودوس
و افتیمون و بسفایج و غاریقون از هر یک نیم درم حجر ارمنی
مغسول دو درم و نیم عسل صاف کرده سه برابر ادویه
بدان بسرشند شربتی چهار درم اما سبب دیگر ضربه دست
که دفعة بر سر خورد در وقت خواب رفتن یا در خواب با ضعف

دماغ علاج داروهاء گرم بر سر طلا باید کرد چون روغن
زنبق و زیت و نرگس و امثال آن و کاد بداروهاء گرم
صرع مرضی است که منع میکند اعضاء نفسانی را
از فعلهاء او منع غیر تام بسبب سدّی که واقع میشود در
بطون دماغ و مجری عصبها که اعضا را حرکت می دهد چون سدّ
غیر تام است روح در عصبها و مسالک نفوذ تمام نمی
تواند کرد و بدشواری نفوذ میکند پس حادث میشود
حرکت باضطراب و درهم کشیده میشود عصبهاء تمام
بدن بحرکت غیر طبیعی و چون روح اضطراب میکند دخانی
که در دماغ است گرم میشود و در جوش می آید و نفخ می انگیزد
و کف بر دهان می آید و خرخره از گلو می آید و بسبب آنکه آلات
حرکه سست میشود نفس به تنگی بیرون می آید و گاه باشد که
بسبب سستی آلات بول بی اختیار بیرون آید و اگر صرع دماغی
بعد از بیست و پنج سالگی واقع شود تا آن وقت بماند
و معالجه نیابد دیگر معالجه نمی شود و بعض حکیم میگوید
که صرع اصلا معالجه نمی یابد اسباب این سدّ خلط
بلغم است که در دماغ است علامات آن علامات خلط
بلغمی است و در وقت صرع کف بر دهان آید علاج
بلغم دماغ را نضج باید داد بشراب اسطوخودوس و بعد از
نضج دماغ را پاک باید کرد با یارجها و حبها و غرغرها که
در صداع بلغمی گذشت اما سبب دیگر سوداوی

علامات خشکی دماغ و لاغری و بیخوابی و خفقان و اضطراب
و اختلاج در عضلات سر و ترشی در کف دهان و خشکی
و گاه تنها باید یافت علاج در مالیخولیا گذشته اما
سبب دیگر غلبهٔ خون می باشد علامات امتلاء و دورك
کردن و سرخی چشم و روی و غلبهٔ خواب و گرانی سر
و گاه باشد که از بینی قطرات خون آید علاج فصد صافن باید
کرد و محجمه بر ساق نهادن و تقلیل غذا اما سبب دیگر
بشرکت معده میشود علامت اختلاج اعضا و خفقان معده
و گزیدن دائم و لرزیدن معده در وقت گرسنگی و آب دهان طعم
مائل بعفونت و دودک کردن بر آمدن و سوراخهاء بینی تر
و حالتی که گوید که او را خناق میکند این حالات در وقتی است
که صرع میشود پس صرع او را در می یابد و گاه باشد که زیاد
کند در اول صرع شدن و گاه باشد که او را اطلاق شود یا
بول و صرع بگذرد خاصه وقتی که او داق شود و زیادت
شدن در عقب تخمه و فساد معده و امتلا اما
سبب دیگر گزیدن گژدم است که بر عصب آید بخار سمّ او
بدماغ میرسد و عصبها از ایذاء او خود را درهم میکشد
اما سبب دیگر صفراوی باشد و آن نادر است علاج
او علاج صداع صفراوی است اما سبب دیگر
معده و درد او است علاج درد معده گفته خواهد شد اما
سبب دیگر احتباس حیض است و علاج آن گشادن حیض است

دوام ماخوآن کهنه خواهد شد علاج جمیع اقسام صرع تا غیر
صفراوی تریاق و مثرودیطوس نافع است و بسکنجبین عنصلی
اگر چهل روز مداومت نمایند صرع زایل شود و بوییدن
سداب و مشك و عنبر نافع است و گویند آویختن فاوانیا
بر کردن مصروع نافع است اما گویند این نفع در تری است
جمیع چیزها که بخار انگیزد صرع را مضرست چون شراب
و سیر و پیاز و کرنب و کندنا بخاصیت بد است خردل
و باقلا و شیر و ماهی و میوهای تر غلیظ منزلت و در عقب
طعام بحمام رفتن و آوازهای صعب هولناك چون آوازهای
شیر و آوازهای ناخوش چون دری که صداء بد دهد و
امثال آن سکته بازماندن اعضا است از حس
و حرکت اسباب آن سدة تام است که در بطون دماغ حادث
شود اما اگر سبب خلط بلغمی باشد علامات زردی بدن
و سپاهی و آب دهان و بینی و کف دهان و این اصعب است
وگاه باشد که بجز حلق و نفس زدن ظاهر نباشد و مثل مرده باشد
و زنده بودن او را چنین توان معلوم کرد که پاره پشم یا پنبه را بر
دهان او نهند اگر حرکت کند زنده است یا کاسه سر گشاده را
پر آب کنند و بر شکم او نهند اگر در وقت نفس زدن حرکت کند زنده است
یا آینه در برابر چشم او بدارند اگر در آینه مردم چشم او ظاهر
شود زنده است و آخر رگی از شریان که از حرکت باز می ماند
رگیست که در مقعد می باشد آن رگ را مساس کنند حرکت

آن رگ اگر باشد و از کار نمانده باشد زنده است والا مرده است
و اگر ازین علت به شود باین نوع شود که ماده در شق بدن
ریزد و افلیج شود علاج طاقیه از نمد در سر او نهند و کاسه
کوی را بر بالای طاقیه نهند باید که کاسه نیکو گرم باشد
و تریاق یا مثرودیطوس را در ماء العسل یا آب حل کنند و در
گلوی او ریزند و اگر افاقت نشود بادیان و تخم کرفس و زیره
را بجوشانند و صاف کنند و با گلقند در حلق او ریزند و حقنه
تیز کنند پس تنقیهٔ بدن کنند با ایارجات و حبوبات
اما سبب دیگر غلبهٔ خون است علامات سرخی رگهای
بحدی که خناق میشود و بر آمدن رگها و کردن و اندك عرق
بر جبین و در نفس زدن او بخبر پیدا شد و این نوع اگر علاج نیابد
منجر بافلیج شود علاج قیفال این را دفعه بگشایند و اگر حاجت
شود و داجین را بگشایند و محجمه بر ساق پا نهند و اول حقنه
نرم کنند پس از آن حقنهٔ قوی تر و اگر سبب ضربه یا سقطه باشد
علاج ضربه و سقطه کنند و اگر عصب و اقع شود فی الحال فصد
کنند فالج سستی عضو را گویند از هر عضوی که باشد چنانکه
حرکت نکند اصلا یا بدشواری حرکت کند اسباب بلغم باشد که
در عصب ریزد اگر از دماغ در یك جانب بدن است ریزد — در عصب که
یك شق بدن مفلوج شود و اگر در منبت عصب ریزد
چنانچه هر دو شق بدن را فرو گیرد تمام بدن مفلوج شود
غیر وجه علامات سستی یك شق بدن یا از یك عضو مخصوص

وبطلان حرکة وحس ودفعة واقع شده باشد وبیاض قارورة
ونمامی آن علاج اول حقنهٔ متوسط باید کرد بسناء مکی
وبنفشه وعناب وسبستان واصل سوس وتخم خطمی وبابونه
ومغز کاذیره وبرگ چغندر وشیرخشت وشکر سرخ بعد از آن قنطوریون
وتخم حنظل وتربد وشبت وبادیان واشال این اضافه کنند
ماده را بگلقند عسلی یا شراب اسطوخودوس وماء الاصول یا
افتیمون وبادآورد را واسطوخودوس بجوشانند وصاف کنند
بسکنجبین عنصلی ماده را نضج دهند وتنقیهٔ بدن کنند بحب ایارج
که مقوی بتخم حنظل وغاریقون کرده باشند وایارج لوغاذیا وکر
از سه هفته یکبار حب منتن بدهند ودر مسهل دادن اعادت
وتکرار کنند وباز در نضج دادن تکرار کنند وغذا روز اول
ماء العسل دهند یا ماء العسل با آب نخود دهند یا مرغ جوزه
بشبت ودارچینی وفلفل وکبوتر بچه وگوشت واشال آن
کباب کنند گوشت خرگوش وعصافیر مبرز بدارچینی وآس
مناسب است انجیر ومغز جوز هم بخورد خاصه وقتی که قبض باشد
خاییدن مصطکی وکندر وزنجبیل وقرنفل خوب است یا روباه
یا شغال در آب بجوشند بهتر آنست که در روغن زیت بجوشند
تا مهرا شود ودر آنجا نشینند بعد از تنقیهٔ بدن ومشک وعنبر
دائم بوی کند وچون اثری ظاهر شود بر ناشتا او را حرکت
فرمایند است سبب دیگر خون می باشد علامات سرخی
رنگ روی وچشمها وگرانی بدن وبر آمدن رگها وعلامات

دکر که مکرر گفته شد علاج قیفال بگشایند ومحجمه بر ساقها
نهند وتقلیل طعام وحقنه باید کرد واما باید که احتیاط
تمام کنند در فصد کردن تا علامات غلبهٔ خون نیکو ظاهر
نشود بفصد دلالت نکند که فصد ضرر دارد است
سبب دیگر سوء مزاج سرد وترست که ماده نباشد علامات
آنست که بتدریج فلج شود ونرمی آن عضو وخنکی علاج
گلقند ومثرودیطوس وجوارش عنبری یا فلاسفه وترکیبها
گرم وغذا ماء گرم که گفته شد وبوییدن دارو ماء گرم خوش بو
وورق الغار وحرمل واکلیل وبرگ اترج وبابونه وقیصوم و
سداب باید جوشانید وآب آنرا بر سر نطول کردن وثفل آنرا بر
سر نهادن است سبب دیگر ضربه وسقطه است علاج
آن خواهد آمد اگر دفعهٔ واقع شود سکته وفلج علاج ندارد و
اگر بعد از دو روز یا سه روز واقع شود علاج ورم کنند است
سبب دیگر زائل شدن مهرهٔ پشت است یا مهره کردن از موضع
خود علامات آنست که محل مهرهٔ پشت یا محل مهره کردن بیرون
آمده باشد یا فرو رفته باشد ومغاک شده اگر فرو رفته باشد
سینه با سر میل به پشت کرده باشد واگر بیرون خزیده باشد
کوژ پشت شده باشد علاج آن مهره بتدریج بجای او باز باید
آورد تشنج هم آمدن عضله است که میل
بمبدأ کرده باشد منبسط نشود سبب ماده بلغمی باشد در میم
عصب در رفته باشد ودر عرض عصب زیاده شده واز طول

در ہم آمدہ واین را تشنج امتلائی گویند علامات غلبهٔ بلغم است
ودفعهٔ واقع شود علاج تنقیهٔ بدن است از بلغم بحقنها
وایارجها ودوغنهاء گرم طلا کردن وغذا ماء العسل وگوشت
کبوتر وعصفور وآهو وصید بریه ودارچینی وقرنفل وزنجبیل
اسباب دیگر خشکی عضله است که بسبب تبهاء
ویا تبهاء محرقه کشیده باشد یا بجهت جوع بسیار علامات
لاغری وخشکی اعضا وبادید شدن عضو است وبتدریج
شده باشد علاج این علت علاج ندارد ودر جوانان نادر است
معالجه وصبیانرا بدشواری روغن تر طلا باید کرد
چون روغن بادام وپیه مرغ وپیه بط وامثال آن و
غذاهاء چرب وتر باید خورد واز ریاضت اجتناب باید
کرد اسباب دیگر آنست که ایذا بعضله رسد
چون گزیدن عقرب ومار ورتیلا یا خوردن افیون یا شوکران
یا سرماء صعب بآن عضو رسد یا خلط تیز در وقت قی
کردن در آن عضو بند یا علتی در رحم باشد یا بسبب
درد معده که بخار بآن عضله رسد ومتاذی شود علامات
اینها ظاهرست وعلاج گفته خواهد شد در علاج زهرها
ودرد معده وقی کردن که در معده باشد ومعالجهٔ عضوی
که بخار آن بعضله رسد در مرض آن عضو باید طلبید
تمدد مرضی است که در یکی از آلة اعضا واقع شود که منع کند
آن عضو را از انقباض واز طول کم نشود اسباب آن اسباب

تشنج است فرق آنست که مادهٔ تمدد در خلل عضله واقع میشود
چنانچه در جهات عضله گرفته میشود ودر ہم نمی تواند آمد
وراست می ماند تا ابتدا بمبدا و تن نمیرسد وترد ر طول می
گردد علاج آن بعینه علاج تشنج است در جمیع اقسام
لقوه مرضی است که کشیده میشود بمه روی بجانب غیر طبیعی
اسباب آن تشنج است یعنی کشیدن یکی از دو جانب روی
جانب دیگر را میکشد بخود بسبب خشکی دماغ علامات
امتداد جلد روی جانب صحیح وقلت آب دهان وگشاده ماندن
چشم در جانب صحیح واین تشنج دایم می باشد وعلامت آنست
که بتدریج پیدا می شود وجانب ماوف خشک ولاغر باشد
علاج آن علاج تشنج یبسی است وعلامت تشنج امتلائی
در لقوه ایست که دفعة واقع شود وجانب ماوف نرم باشد
علاج آن علاج تشنج امتلائی است اسباب دیگر
سست شدن یک جانب روی است علامات سستی جانب
ماوف وضعف حرکت وبشیب آمدن پلک چشم وسستی
برده برکام است از جانب ماوف وآب از چشم رفتن
در جانب ماوف وباد آمدن از دهان بی اختیار و
کند و ترجمانی باید که مادهٔ لقوه را تا نهم درجه کذ نیا ورند
از برای آنکه موذی بتشنج میشود یا سکته واگر از نشان
بگذرد علاج نیابد علاج نضج ماده رسند بگلقند
یا شراب اسطوخودوس یا شراب بزوری وغذا لطیف

خورد مثل عصفور وکبوتر وکوشت آهو وچون ماده
قابل شود ونضج تمام یابد مسهل مثل ایارج وحبوب راحم
غاریقون مجرد بغایت مجربست وغرغره بجز دل وآبکامه
نفع تمام دارد رعشه مرضی است که در عضو آلی پیدا
میشود وآن چنانست که قوت که حرکت آلی میدهد عاجز ست
از حرکه دادن عضو باتصال بسبب انکه کرانی عضو میل
به پایان میکند وقوت محرکه میخواهد که عضو را به بالا کشد
هردو حرکه بهم مختلط می شوند میخواهد قوت محرکه که عضو را
نکاه دارد که حرکه نکند وحرکه ثقل عضو او را نمیکذارد که ساکن
سازد واین حالت ظهور نیابد مکر در آلت عضوی را کویند که مرکب
باشد از اجزاء مختلف چون دست که مرکبست از عصب و
عضله وعظم مثلا اسباب تری مزاج عضو است که سرد شده باشد
نه بحدی که فلج شود چنانچه پیران را میشود وکسی که آب سرد خورد
دفعةً وبافراط یا بر ناشتا آب خورد یا مداومت کند بشراب
یا عصبی که مشوش تر شود یا مرض بسیار کشیده باشد یا بعد
یا فزع یا بعد از جماع می باشد یا بسبب کرفته شدن عضوی
چنانچه کسی بر پای خود نشیند وبا ایذای بعصبی عضله رسد
از کزیدن حیوان چون عقرب وحیه وغیره علاج وعلاج
این سببها ظاهرست اکر بسبب غضب باشد تقویت دل باید کرد
اما سبب دیکر هرچه باشد بسبب خلط غلیظ لزج که روح
بر وجه طبیعی نفوذ نتواند کرد در عصب آن عضو آلی علامات

بدی مزاج وامتلا است که در فالج کفته شد با علاج آن
خدر نقصانست یا بطلان که در حس لمس واقع شود
سبب ضغط است که عارض میشود عصب را مانند کسی که
بر پای خود نشیند تا کرخ شود علاج منع ضغط است
اما سبب دیکر سردی باشد که از خلط خام غلیظ
سرد در عضله وعصب واقع شود که قوت حساسه از
نفوذ کردن در آن عضو باز مانده باشد یا ماده در جرم
عضو نفوذ کرده وعضو سست شده باشد ومجاری
مسدود شده علامات سستی بدن وکسل وبیاض لون
وثقل حواس علاج آن علاج فالج سرد ستا سبب
دیکر از کزیدن عقرب وحیه نیز میشود علاج تریاق وفاد زهر
اختلاج حرکه مرضی است ازبدن که از عادت آن عضو
نباشد حرکه سریع متواتر کند وزود ساکن شود وباز حرکه
کند اسباب رطوبت غلیظ است لزج که حرارت بدن
آنرا دفع میکند ریح میشود واز جهة غلظت از مسامات
بیرون نمی رود وطبیعت چون میخواهد که دفع کند آنرا حرکه
میدهد وریح راه نمی یابد که بیرون رود وحرکه مخالف
میکند پس عضو در حرکه می آید تا تحلیل میرود علاج
داروهاء کرم مثل بابونه ومرزنجوش وشبت وحاشا و
سذاب وامثال آن جاودشیر نیز مناسبست کرم کنند
وضماد کنند وروغنهاء محلل چون روغن بابونه وروغن

جب الغار واکر باین کادسا و روغنها بر طرف نشود مسهل
بلغم باید خورد چون ایارجات و حبوب فصل دوم
در امراض چشم رمد ورم ملتحمه را کویند اسباب
غلبهٔ خون باشد علامات سرخی و منتفخ شدن ملتحمه و ورم
وکشیده شدن حدقه وچرك بسیار و برآمدن رکها و ترك
زدن شقیقه علاج احتراز کردن از دود و غبار و روشنائی
و نظر کردن در چیزهاء سفید و هوای کرم و سرد و قبض
طبیعت و چیزهاء بخار انکیز چون عدس و کرنب و شراب
بسیار و معده را پر کردن از طعام خاصه شب و خواب
کردن بر بالاء طعام و چیزهاء تیز چون سیر و پیاز و شور
و ترش بافراط و بیخوابی بسیار و بدترین چیزها جماع است فصد و
حجامت باید کرد و از شربتها شربت بنفشه یا شراب نیلوفر
یا شراب آلو یا شراب کل عناب برنج و کشنیز و کدو و زردهٔ
بیضهٔ نیم برشت واکر ضعف باشد مرغ جوزه و مسهل قرص بنفشه
با ایارج اکر ماده غلیظ باشد سفیده بیضه مرغ یا شیر جاریه
یا شیاف ابیض یا شیاف مامیثا در کلاب حل کنند و در
چشم چکانند اما سبب دیکر صفرا باشد علامات
ورم و انتفاخ چشم کمتر باشد اما سوزش و درد و خلیدن
بیشتر باشد علاج طبیخ هلیله یا حب بنفشه یا شیرخشت
و آلوی بخاری باید داد تا دماغ از صفرا پاك شود و عصارهٔ
سرد و تر چون عصارهٔ خرفه و کاسنی و کدو در چشم باید

نهاد و سفیدهٔ بیضه مرغ و شیاف کافوری و افیونی اکر
سوزش و درد صعب باشد اما سبب دیکر بلغم باشد
علامات ورم عظیم و حمرة کم و چرك بسیار باشد و درد صعب
نباشد علاج تنقیهٔ بلغم باید کرد بحب و مطبوخ اکر
احتیاج شود و لعاب حلبه و تخم کتان بعد از ان شیاف
احمر لین و وقتی که رمد معالجه نپذیرد و دیر بماند یقین
داند که در طبقات یا رکها آفتی است پس توتیاء شسته
با اسفیداج و قیمولیا ذبل شسته و نشاسته اندك صمغ
دارو سازند و کاه باشد که طبر مجرد کفایت باشد باید که
در آخر رمد خرقه را با آب کرم بر چشم نهند و دران تکرار
کنند اکر سبك شود بحمام روند و اقداح صغار از شراب
درین وقت نافع است و اکر رمد دور کشد درد موی
شاید که بفصد شریان صدغ احتیاج شود و فصد پس سر
و تعلیق علق بر پیشانی و اکر سبب رمد نزله باشد آرد
عدس یا آرد جو یا دانهٔ کل زا با آب غوره یا کلاب یا آب
مورد بر پیشانی طلا کنند و در بعض شیاف کل بکشند
تکدر کرمی و تری است که در چشم میشود که مانند رمد است
اسباب از آفتاب کرم یا از کرمی آتش یا چیزی خورد که بخار کرم
انکیزد علامات آن وقوع سبب است که در وقت مرض باشد
یا پیشتر بوده باشد علاج آن اکر از حرارت آتش یا آفتاب باشد
سفیدهٔ بیضه مرغ یا لعاب اسبغول که با آب کشنیز کرفته

مابشند یا شیاف ابیض بکشند و در غذا ملاحظه کنند
و چیزی که بخار انگیزد نخورند و شربتهاء سرد بیاشامند
و طبیعت نرم دارند اما سبب دیگر سردی که
بر وی وارد شده باشد علامات وقوع سبب است علاج
زردهٔ بیضهٔ مرغ را بروغن گل گرم کرده بر چشم نهند اگر
محتاج شود بر هر دو و تکدر را بعلاج رمد علاج کنند
ودق ورمی عظیم است که در ملتحمه پیدا میشود یعنی سفیدی
چشم تا غایتی که چشم فراهم نیاید و بیشتر این اطفال را عارض شود
علاج علاج این علاج رمد است مگر آنکه درین مرض خون بیشتر
بردارند بفصد یا حجامت بر نقره یعنی بر پس سر و برگ کشنیز
را بر چشم نهند و زردهٔ بیضهٔ مرغ با اندک زعفران بر چشم نهند
نفاخات اندکی پیدا میشود نفخ مانند آبی ماند در میان طبقات
قرنیه اگر در طبقهٔ اول باشد از قرنیه سیاه خواهد نمود
و باصره را مانع نخواهد شد و اگر در زیر طبقهٔ دوم باشد هم
باشد سفید خواهد نمود و باصره را مانع خواهد شد و این
آب که نفخ شده ترش می باشد و تیز و خورنده تیز می باشد علاج
اگر این نفخ خرده باشد خشک کنند که کفایت است والا عمل
بحدید باید کرد قروح عین قرحه که در چشم پیدا میشود هفت
نوع می باشد چهار نوع بر سطح قرنیه می باشد آنرا قرحه
و خشونة می نامند اول آنست که بر سیاهی چشم پیدا می شود
مثل دود می نماید و آنرا قتام می نامند دوم آنست که اگر خود

القتام فی اللغة الغبار

واقع شود و در عمق قرنیه باشد آنرا سحاب می نامند سیوم
آنست که این قرحه برگرد سیاهی چشم باشد آنچه بر سفیدی باشد
سیاه نماید و آنچه بر سیاهی بود سرخ نماید آنرا اکلیلی می نامند
چهارم مثل صوف است که بر ظاهر سیاهی نماید و آنرا صوفی گویند
و سه نوع آنست که در عمق واقع شود اول قرحه ایست بغایت تنگ
دوم آنست که بسیار در عمق نیست اما گشاده تر باشد سیوم
خلک ریشی است که چرک دهد و با آن ضربان سخت باشد و
چرک آن سفید باشد و درد صعب اگر آن چرک رقیق باشد و
زرد سبکتر باشد آن قرحه و اگر کبود بود آن هم سبک باشد و
سبکتر آن باشد که سرخ باشد علاج اگر قرحه در چشم راست
باشد بر دست چپ خواب کنند و اگر در چپ باشد بر راست خواب
کنند و غذاء لطیف خورند چون ماش و نخود و امثال آن
و چون اثر قرحه منفجر شود مرغ جوجه خورند یا پاچه و پیش از
انفجار البته دماغ را پاک سازند بمسهل یا حقنه و اگر غلبهٔ
خون باشد بفصد قیفال و حجامت ساقین و فصد رگ صافن
و برچند گاه طبیخ فواکه بیاشامند تا تقلیل ماده شود و اگر
قرحه چرک دهد آنرا پاک سازند بماء العسل و شیر دختران
و اگر درد باشد شیاف نشاسته و چکانیدن شیر دختران
و چون قرحه از چرک پاک شود کندر مجرد با شیاف نشاسته
بشیر دختران در چشم چکانند طرفه نقطهٔ سرخ است خونی که
در چشم عارض میشود بسبب ضربه یا رگ کشاده شده باشد یا

حرکتی عنیف رگ چشم را کشاده باشد و در ملتحمه قطرهٔ خون
ریخته علاج قطرهٔ خون کبوتر یا از فواخت که از زیر پر او باشد
که بر او را بر کنند آن خون در چشم چکانند یا فاخته یا کبوتر را
بکشند و خون آن که گرم باشد در چشم چکانند و اگر در اول
مرض باشد بخون اندک قیمولیا اضافه کنند شاید سبل

باکل ازنی

مانند برده ایست که بر بالاء ملتحمه حادث میشود بسبب
رگهائی که پر خون است و ورم یافته و سرخ است و بیشتر
در چشم خاریدن می باشد و از روشنائی و چراغ ایذا می یابد
و چشم خانه خرد مینماید علاج اگر سبل قوی باشد علاج
آن بجدید می باشد که برده را بردارند و اگر سبک باشد براده
مس قبرسی یک روز در بول اندازند و در چشم چکانند و
شیاف احمر لین صفت آن شادنج شش درم صمغ عربی کثیرا
از هر یک پنج درم نحاس محرق چهار درم کهربا اسفیداج رصاص
از هر یک دو درم لولو شنجرف از هر یک یکدرم دم الاخوین
زعفران از هر یک نیم درم مجموع را شیاف سازند و احمر حاد
صفت آن شادنج درم زاج محرق درم روسختج زعفران
فلفل از هر یک درمی و نیم شیاف سازند بآب سذاب و استعمال
کنند و اگر با سبل جرب حادث شود بهتر از شیاف سماق
نباشد مجرد یا سماق با صمغ و انزروت اضافه کنند قطع سبل
و دفع جرب کند مجربست ظفره مشهور برگ ناخنه است
و آن مانند عصب حریری است که از گوشهاء چشم میروید و بیشتر

از گوشهٔ می روید که از جانب بینی است تا غایتی که بیشتر
چشم را می پوشد و باصره را از دیدن مانع میشود و این زرد
و سرخ و کبود می باشد علاج بهتر از آن نباشد که بآلتی که
آنرا منقاش میگویند بچینند و زیره را با نمک بخایند و بر چشم
نهند و ساعت بساعت حلقه را میگردانند تا پلک چشم بر
حلقه بچسبد و فصد کنند و بدن را از اخلاط پاک کنند
اول بعد از آن بچینند و شیاف دینارکون کشند صفت آن
شنجرف روسختج زرنیخ احمر شکر طبرزد از هر یک درم مرو
زعفران عروق از هر یک ربع درم اشق کندر از هر یک دو درم
مجموع را شیاف سازند و شیاف دینارج صفت آن کحل
زنجار ساذج سندی از هر یک درم و نیم اقاقیا دو درم
اشق سکبینج دارفلفل از هر یک نیم درم حل سازند اشق
و سکبینج را بشراب کهنه و باقی داروها را بسایند و بآن مخلوط
کنند و شیاف سازند صفت روشنائی نحاس محرق شادنج
از هر یک پنج درم فلفل دارفلفل تخم الحنظل زعفران از هر
یک نیم درم زنجار صبر بورق ارمنی از هر یک درم اقلیمیا دو درم
از اینها بگیرند و سرمه کنند و بچشم کشند و شیاف باسلیقون
بکشند اما بتدریج و مدارا دارو بسیار تیز کشند قمقام
و قمل شپش را گویند در جفنها حادث شود
از ماده عفن که طبیعت آنرا در جفن میریزد بشکل شپش
و جوره میکرد یا بشکل دکو که آنرا بپارسی پنج پایک میگویند

علاج بدن را از اخلاط پاک سازند با ایارج و حب
شبیار بعد از آن با آب دریا و نمک آب بشویند سلاق
غلیظ شدن جفن را گویند سبب خلط تیز بد باشد که
جفن را سرخ سازد و مویهاء جفن بریزد و گاه باشد که
جفن ریش شود و چشم را ضرر کلی کند و این سلاق نو می باشد
و کهنه می باشد و بسیار باشد که بعد از رمد حادث شود
علاج اول بدن و سر را با ایارجات و حب قوقایا پاک
باید کرد و آنچه نو باشد عدس را بگلاب بجوشانند یا در
آب برگ خرفه یا آب برگ کاسنی و سفیده بیضه مرغ و روغن
گل طلا کنند و بحمام در آیند و آنچه کهنه بود رگ پیشانی
بگشایند و حجامت ساق بکنند و بحمام روند و بگیرند مس سوخته
نیم درم زاج سه درم زعفران یکدرم فلفل یکدرم مجموع را
بشراب عفص صلایه کنند تا مانند عسل شود و بر پشت
جفن مالند شعیره ورمیست دراز بر شکل جو که بر طرف
جفن حادث میشود و بیشتر از خون می باشد علاج
فصد باید کرد و بایارج بدن را پاک کردن از اخلاط و پیه
را بگدازند و بیارد جو طلا کنند یا خون کبوتر یا خون ورشان
یا خون شفانین بمالند برده پیه زیادتی است که در جفن
بالا میشود و جفن را گران و سست میکند و کودکان و کسان
که مزاج تر دارند ایشانرا عارض میشود و کسی را که رمد بسیار
واقع شود علامت آنست که پشت جفن را در میان دو انگشت

گیرند چون انگشتان بگدارند آنچه در میان انگشتان گرفته
باشند یک لحظه بلند بماند علاج قطع باید کرد و پیه
زیادتی را بیرون آورد اگر بقیه بماند نمک را بر آنجا ریزند تا آن
بقیه را ناچیز کند و بخورد و خرقه بسرکه تر کنند و بر آنجا اندازند
شعر منقلب داغ باید کرد یا بسوزن در کشند یا موی
زیادتی بموی راست بچسبانند یا پلک چشم کوتاه کنند جالینوس
میگوید که صدف خرد را بسوزند و سحق کنند و بقطران خلط
کنند و موی زیادتی یا موی منقلب را بر کنند و این دوا را
بر آنجا طلا کنند دیگر نروید ضعف باصره ضعف قوت باصره
یا بسبب بدی مزاج بدن یا بدی مزاج سر یا مزاج چشم خاصه
بیشتر از خشکی می باشد که از اسهال یا از جماع بسیار
یا تعب یا روح رقیق شده باشد مانند کسی که در جرم آفتاب
نظر کرده باشد علامات آنست که در چیزهاء بسیار روشن
و شعاع نظر نتواند کرد و اگر رقت بسیار باشد از دور
چیزی نتواند دید و اگر روح غلیظ باشد عکس آن باشد
و گاه باشد که در رطوبات چشم یا در طبقات قصوری
واقع شده باشد و شناختن مشکل باشد علاج مزاج
بدن و سر و چشم را باعتدال باید آورد و قوت باید داد به
اطریفل صغیر که دماغ را پاک کند و قوت دهد و منع بخار
کند و معده را قوت دهد و اگر روح غلیظ باشد توتیا را
بآب بادیان یا آب بادروج یا مرزنجوش بکشند و دائم

بحضض کحل کنند بغایت قوت چشم بدهد و جوز و سی نواة
هلیله زرد را بکوبند و یکمثقال فلفل صلایه کرده و در چشم
کشند نوع دیگر آب انار ترش را بجوشانند تا به نیمه باز آید
بعد از ان نیمه آن عسل اضافه کنند و دو ماه در آفتاب نهند
و صاف کنند و قدری صبر و فلفل اضافه کنند نوع دیگر آب
پیاز با عسل در چشم چکانند و خوردن شلغم بریان یا خام با جو
چشم را قوت تمام دهد و نور باصره تیز سازد و گوشت افعی
قوت باصره بدهد و صحت چشم نگاه دارد و شانه کردن سر
هر روز نافع است خاصه مشایخ را و چشم در آب گشادن
خاصه جوانان را و امتلا و شراب بسیار و خواب بر بالای
طعام کردن و گریه بسیار و هر چیزی که خون سوداوی انگیزد
چون عدس و جماع بسیار و فصد بسیار و حجامت و استفراغ
بسیار خواه بقی و خواه باسهال و هر چیزی که مضعف معده
باشد و قابض طبیعت و بادروج و زیتون پخته و شبت
بضعف باصره بد است جرب سه نوع است نوع اول آنست
که در باطن جفن درستی اندک مفهوم میشود و ظاهر جفن
سرخست و اشک چشم می باشد و این نوع بعد از رمد می باشد
که رمد معالجه نیابد اسباب خلط غلیظ تیز کننده باشد
که در زیر غشا [illegible] داخل جفن است می ریزد علاج
فصد است و اسهال با یارج و حب قوقایا و شیاف [illegible]
و احمر لین و اصفر لین صفت آن زنجار سه درم قلقطار محرق

شش درم بورق زبد البحر از هر یکی یک درم زنجار احمر درم نوشادر
نیم مثقال اشق مثقال حل سازند اشق را در آب سذاب و
شاف کنند و بسرکه و گلاب و سرکه باید شست و بعد از ان
این شافها بکار برد نوع دوم حصفی می باشد و این نوع هم
بعد از رمد می باشد اسباب بخارات تیز است که در زیر غشاء
جفن در می آید و عفن می شود پس بر سطح جفن مثل حصفه
ظاهر میشود اگر چنانچه تاخیر شود سبل و دمعه صعب
میشود علامات مثل چاورس دانه بر سطح داخل چشم ظاهر
میشود سرهاء سفید و منقش میشود مثل سبوس پیدا میشود
علاج فصد است و تنقیه بدن کردن و اختصار کردن
بر غذاء لطیف آنچه ممکن باشد و این نوع را باید که حل نکنند
والا ضرر کلی کند بسبب آنکه غشائی که بر سطح جفن است رقیق
می باشد و این حصفه بر سطح ظاهر شده کلی آن غشا را محرق
سازد و جفن فاسد شود بلکه تا ضرورت نشود جرب حل
نکنند خاصه این نوع را نوع سیم تینی گویند اسباب
فاسد شدن و تیز شدن خون باشد و این بدترین انواع
جرب است علامات مانند دانه انجیر باشد سرها باریک و
بیخ باریک علاج فصد است و پاک کردن بدن است از ماده تیز و
خشک کردن بدفعات متعاقب و شیاف احمر حاد را هم
باید کشید و [illegible] خشک باید کرد و بوره تیز حک کنند
بعد از ان شیاف ابیض و شیاف آباره و شیاف [illegible] کشند

علتی است که در شب چیزی را نبینند و روز
نیك بینند آنرا بفارسی شبکوری گویند اسباب بخار
غلیظ است که روح را در شب غلیظ میکند علاج اگر قوی
باشد حب ایارج بخورد تا از خلط پاك شود جگر بزکوهی را شق
کنند و فلفل دراز در آن کوفته بر آتش بریان کنند و جگر را بر آن بخار
و بعد از آن فلفل و بادیان را بردارند و بسایند و در چشم کشند
و چشم را بر بخار در آورده که جوشانیده باشند بدارند و آنگاه
بعد از آن غرغره کنند و باسلیقون نافع است خیالات
چیزهائی را گویند که آنرا رنگ باشد سیاه و سرخ و زرد
و کبود و امثال آنها در نظر می آید و آن در خارج نباشد که در
نظر باشد اسباب آن نوع ما صرع می باشد که بخار غذائی را که
هیچ بدن از آن خالی نیست احساس میکند و علامات و معالجه
در صرع که از نوع حس دماغ باشد گفته شده است سبب
دیگر در طبقات می باشد که حادث شده باشد بر قرنیه اثری
از جدری یا از رمد یا از خشکی که رسیده باشد بر حدقه که
آنرا کثیف ساخته باشد و صفاء آن زائل شده آن آثار
مرئی میشود بر هیئة آن علامت آنست که زیاده و کم نشود
و تغیر نیابد آنچه محسوس میشود بحسب امتلاء و خلاء معده
است سبب دیگر آنست که در مزاج رطوبات سردی تیز
شده باشد که صفاء آنرا مکدر کرده باشد یا حرارت باشد
که رطوبات را در جوش آورده باشد که از هوای بد حادث

شده باشد و برطوبت خلط شده مانند دود یا سرد و خشك
شده باشد که کثافت کسب کرده باشد و شفاف نمانده باشد
و اگر این نوع خیالات بر یك حال بماند و متغیر نشود و کم
نشود بلکه زیاده شود این مجربه نزول آب میشود باید که
کحال بعلاج زود شغل کند و اگر شش ماه بگذرد این خیالات
نزول نشود و اگر خیالات بسبب غذا یا بحران یا بسبب غضب
باشد زیاده و کم شود بحسب خلاء معده و گذشتن غضب
و بحران سبب رطوبت غریبه است که محتبس میشود در
ثقبهٔ عنبیه که میان صفاق و رطوبة بیضیه است و مراد
از صفاق طبقهٔ قرنیه است و علامت خیالات است که مدتی کوتاه
شد و آب که رقیق و صاف است کار ابتدا است بدارو های خشك
که بکشند زائل میشود و غذا های خشك و اگر دیر کشیده باشد
میل باید زد و اگر آب کدر یا ازرق یا اخضر باشد یا غلیظ
باشد علاج ندارد و اگر این رطوبت در تمام ثقبه در آید
که در ساند و گاه باشد که در یك موضع ثقبه آید در بالا
یا شیب یا در یمین یا در یسار ثقبه آنچه برابر این رطوبت
آید از مرئیات دیده نشود علاج باید که تنقیه کند با ایارج
یا حب الذهب و غذا های خشك خورد چون مطجنه و کباب
و قلیه و از ثرید چرب و شوربا پرهیز کلی کند گویند بزد کتم را
در کحل ساختن منع نزول میکند و اگر نزول شده باشد خلاص یابد
و شیافات بعد از تنقیه بدن بغایت است و نظر کردن در چشم

حمار دشتی بخاصیت دفع نزول میکند مفصل سیُم
در امراض انف یکی از مرضهاء بینی نقصان شامه است یا بطلان
نقصان آنست که بوی چیزها را نیکو احساس نکند و بطلان آنست
که هیچ بوی نشنود اسباب برودت مجردست یا برودت بلغم که
در مقدم دماغ یا در زائدتین عارض شده باشد یا بلغم سرباشد
علاج تنقیه دماغست بایارج یا حب ایارج که با آب
بادیان حب سازند و اطریفل را مقوی سازند با یارج بعد
از انکه نضج ماده داده باشند بشراب اسطوخودوس است
سبب دیگر همان باشد و آن در زکام کهنه شد رائحه کریهه
بوی بد که در بینی پیدا شود و صاحب آن ازین بوی لذت
یابد و هیچ بوی دیگر نشنود اسباب خلط است که عفن
شده باشد در مقدم دماغ یا در خیشوم یا در زائدتین
یا بینی ریش شده یا بخار بد از معده یا از شش بدماغ میرسد
و هر بوی که بدماغ میرسد کیفیت آن بوی نیز بد میکرد
و شامه آن بوی را در می یابد علاج تنقیه بدن و دماغ
کنند از خلط عفن که بیشتر از بلغم می باشد با یارجات و حب
و دائم چیزهاء خوش بوی باید بویند چون مشک و عنبر و امثال
آن و مشک را در گلاب حل باید کرد و در بینی چکانید و سیر
را بشراب بشویند و فتیله سازند از سعد و صبر و سنبل و گل
و قرنفل با ب فوتنج یا آب برگ مورد و در بینی نهند و کوبند بول
حمار را در بینی چکانند بخاصیت این علت زائل کند

دوام ادراک رائحه طیبه دائم شنیدن بوی خوش گاه می باشد
که در تبها بوی گل میشنود یا بوی مشک و هیچ یک ازینها
حاضر نیست علامت موت است علاج آن پاک کردن دماغست
از خلط بعد از ان چند پید ستر بوی کردن تا آن علت زائل
شود جفاف انف خشکی بینی در تبها می باشد و بسبب گرمی
و خشکی بدن می باشد چنانچه در دق می باشد یا بسبب خلط
باشد که در بینی خشک شود علاج دماغ را از خلط پاک
باید کرد بمسهلها که گفته شد و خشکی که بسبب تب باشد روغن
بادام یا روغن بنفشه بادام یا روغن کدو یا روغن نیلوفر
چرب سازند و اگر از حرارت باشد قدری کافور اضافه کنند
قروح انف ریشی که در بینی میشود اگر تازه باشد مرهم سفیداج
با هلیله بروغن گل که از زیت کرفته باشند و اگر خشک
باشد روغن بنفشه بادام سفید پاکیزه یا لعاب اسبغول
و غذاء صالح خورند و ترک گوشت کنند و طبیعت نرم دارند
و منع بخار از معده بمثل به و امرود و سیب یا اسبغول و عود
و قند و کشنیز خشک و اگر قوی باشد رگ قیفال بکشاید
و حجامت نقره اگر بدن ممتلی باشد پاک کنند از اخلاط رعاف
اگر در روز بحران بود بند نکنند مگر آنکه وهم شود که قوت ساقط
شود و اگر بسبب غلبه خون باشد علامات سرخی رنگ روی
و گرانی اعضا و انتفاخ رگها باشد آنرا بند نکنند تا بدن سبک
شود و بعضه بقرار آید و اگر بسبب گرمی خون باشد علامات

سرخی رنگ روی وگرانی اعضا علامة آنست که بیشتر ازان دو
صعب باشد واندوه وسوزش در سر وعرق سیاه خون
که از ورید وشرائین می آید آنست که اگر از شرائین آید
جهنده ومائل بزردی باشد علاج اقاقیا وگلنار وگل
ومازو بقبض عمل میکنند وآنچه خنک باشد حبس میکنند
چون افیون وبنج وعصارهٔ کاهو وعصارهٔ لسان الحمل
وآنچه بعفونت لزوجت باشد بند میکنند چون گرد آسیا وزیره و
کندر وآنچه بداغ بند کنند مثل زاجات وآنچه بخاصیة
بند کنند آب سرگین خر که تازه باشد به تارهای عنکبوت
وآب بادروج وپودنهٔ ماهی فتیله از تارهای عنکبوت
بسیار تر سازند وغبار آسیا بعد باشند ودر سوراخ بینی
نهند افیون دانگی گرد آسیا گلنار هر یک نیم درم مجموع را
بآب سرگین خر که تازه بفشارند خلط کنند بتارهای
عنکبوت ودر سوراخ بینی نهند وپیشانی را بگلاب
وکافور طلا کنند ومحجمه بر جگر نهند ونیش نزنند اگر
رعاف در بینی راست باشد ومحجمه بر سپرز نهند اگر
خون از بینی چپ آید وکشیدن خصیه بقدر احتمال
خاصیت تمام دارد در حبس رعاف وگاه باشد که فصد
کنند بحدی که امکان غشی شود زکام ونزله سبب آن
از خون وصفرا می باشد علامة زکام ونزله گرم سرخی چشم
وروی باشد وآنچه از دماغ فرود آید بجانب سینه یا بینی

رقیق وگرم باشد ومائل بسرخی وزردی وسوزش در بینی
وروی وسینه باشد علاج آن فصد است علامات
زکام سرد گرانی دماغ وخلط که از بینی آید غلیظ وسفید
باشد وسوزش در بینی وسینه نباشد درین مرض احتیاط
باید کرد اول چیزی کم باید خورد دوم مزاج را باعتدال
باید آورد بشراب نیلوفر وعناب وبنفشه واسبغول
وشوربا وغذا ماء الشعیر وکشنیز تر وکدو تر واسفناج و
کره وباقلا وامثال آن وبحمام فاتر باید رفت ودر زکام
سرد بعد از نضج ماده بحمام روند وتلیین طبیعت کنند و
دفع صفرا وخلط که در دماغ یا سینه ریخته باشد بطبیخ
خیارشنبر وبنفشه وتخم خطمی واصل سوس ونیلوفر و
خبازی وناف ومعده را بروغن بنفشه بادام چرب باید
کرد سیم نزله وزکام را بباید بستن تا از دماغ نریزد
بشیرهٔ خشخاش ومضمضه کردن بآبی که در آنجا جوشیده
باشد عدس وپوست خشخاش وعناب اگر سبب گرمی باشد
سرد واگر از سردی باشد گرم غرغره کنند چهارم ماده را باعتدال
باید آورد اگر رقیق باشد بشراب خشخاش وعناب وعلک
وامثال آن واگر سرد باشد بشراب زوفا واصل سوس
یا سکنجبین عنصلی یا شراب لیمو که بسیار ترش نباشد
پنجم ماده را بجانب مخالف میل دادن چنانچه اگر در سینه
وحلق میریزد بجانب بینی میل باید داد بدارو ها که عطسه

ودست وپا

آورد تا بر سینه وشش نریزد ششم آنچه بر سینه وشش ریخته
باشد آنرا دفع باید کرد بعد از نضج ماده وگفته شد ومعجون بنفشه
در سرد وگرم نافع است وخواب روز نباید کرد وبعد از طعام
کردن [illegible] واستلا وتخمه بدانست وبخار سرکه گرم که بر سنگ
ریخته سده دماغ بگشاید واگر گرم باشد زکام سیاه دانه
را بکشا [illegible] زود در سرکه بسیار ترش بجوشانند و باندک روغن
زیت کهنه بکوبند بوییدن آن سده بگشاید واگر در بینی
چکانند بهتر باشد فصل چهارم در امراض لثه واسنان
وشفتین حافظ صحت دندان باید که هشت چیز را رعایت
کند تا دندان ضعیف نشود اول از فساد معده از طعام
وشراب وغیره خواه آن طعام در جوهر خود فاسد شود یا لذت
فاسد شود مثل صحناه مغربی وشیر وماهی دوم از چیزهاء
که علك باشد احتراز کند چون انجیر خشك وچیزها که دندانرا
بخاصیت ضرر رساند چون کندنا سیوم چیزها که دندانرا
کند کند وچیزهاء خنك چون یخ وآب خنك بعد از انکه دندانها
گرم باشد وچیزها که سخت گرم باشد خاصه بعد از انکه دندانها
خنك باشد چهارم چیزهاء محکم چون بادام وپسته شکستن
پنجم احتراز از قی کردن بسیار ششم مبالغه نکند در دندان پاك
کردن بحدی که گوشت بیخ دندان ضعیف شود ودر حرکت آید
هفتم در مسواك کردن مبالغه نکند هشتم گاه گاه بیخ دندان
ودندانرا در وقت خواب بروغن گل وروغن ناردین چرب

کنند واگر عسل با قند در بیخ دندان بمالند بهتر باشد تا چرك دندانرا
جلا دهد بیخ ینبوع را که لاغیه است در شراب بجوشانند ودر
ماهی دو نوبت بآن مضمضه کنند صحت دندانرا نگاه دارد
وسرکه در دهن نکند واگر نمك سوخته یا غیر سوخته با عسل بمالند
همین خاصیت بدهد وهرچه قابض است ضعف دندانرا
دفع کند چون مازو ونمك اندرانی که در سرکه جوشانند ودانه
گل وگلنار واقاقیا ومضمضه کنند بگلاب وآب برگ مورد
وسماق لثه دامیه خون که از گوشت گرد دندان می آید زاج
بلور را داغ کنند ودر سرکه فرو برند ودو جا بر آن نمك وبرابر
مجموع دانه گل بسایند وبر آنجا ریزند اما اولی آنست که اول
رگ بگشایند که در بند کردن خون بیخ دندان ورم نکند ودرد
نقصان لثه نقصان گوشت دندان کندر وزراوند گرد
وخون سیاوشان وکرسنه وبیخ سوسن بسکنجبین عنصلی بر
بیخ دندان طلا کنند استرخاء لثه اگر استرخا ضعیف باشد
این دارو که گفته شد در نقصان گوشت بیخ دندان کفایت است
واگر استرخا قوی باشد آنرا نیش باید زد وخون آنرا بود داشت
وغذاء صالح باید خورد تا خون نیکو حاصل شود واین ترکیب
را بر گوشت طلا کردن وجع اسنان درد دندان اگر ورم داشته
باشد در گوشت دندان وچیزی که بر آنجا رسد درد کند
وبیشتر از بن سست بود باشد کندن دندان نفع نرساند
بل که ضرر بیشتر شود واگر دندان سالم باشد ودرد در دندا

دندان محسوس شود کندنی باشد خصوص که سوراخ داشته
واگر درد در بیخ دندان باشد گاه باشد که کندن نفع رساند که
چون طریق گشاده شود ماده از آن طریق دفع شود و گاه باشد
که نافع نباشد و مزاج دندان توان شناخت اگر آب گرم نفع کند
مزاج دندان سرد باشد واگر آب خنک نافع باشد مزاج آن گرم
باشد و رنگ دلالت کند اگر زرد باشد صفرا غالب باشد واگر
سیاه باشد سودا غالب باشد واگر خشک باشد و مضطرب
و لاغر و فرو رفتن بعضی خشکی غالب باشد و علامت تری بخلاف
این علامات باشد و رنگ ورم نیز دلالت کند بر ماده **علاج**
بیشتر ورم بیخ دندان از خون می باشد فصد باید کرد و دفع
صفرا بمطبوخ هلیله و امثال آن و دانه گل و بعضی داروها
قابض را چون هلیله کابلی و سماق و مرولج و گلنار و رامك
برآنجا باید پاشید و بآب برگ مورد مضمضه کرد و ورم را نضج
باید داد بروغن گل و مصطکی و لعاب اکلیل الملک اما قلوس
انفع است و درد دندان را زرده بیضه مرغ که جوشانیده باشند
و گرم باشد دندان را برآنجا فرو برد و نگاه دارد یا بر زبان گرم و
بزرخته و زیره کرمانی و ادخر و اندک عاقرقرحا بجوشند
و مضمضه کنند و شراب گرم کرده مضمضه کنند واگر درد
صعب باشد فلونیا برآنجا نهند و تریاق و برشعثا مناسب است
واگر سبب سردی باشد دندان را داغ کنند واگر بابونه و سبوس
و گاورس گرم کنند و در زیر زنخ نهند ماده برآنجا کشد

و درد تسکین یابد خاصه که سبب درد باد باشد واگر سبب
کرمی دندان باشد گلاب و سرکه مضمضه کردن تسکین دهد
و سماق و دانه گل و گاوزبان زیادت کنند بهتر باشد واگر سبب
خشکی باشد روغن بنفشه بادام و مسکه نافع است و کبد
سام ابرص را که بر دندانی که خورده شده باشد نهند درد تسکین یابد
بخشد بوی دهان که ناخوش شده باشد آنرا گویند علامت
سستی لثه باشد مضمضه باید کرد بسرکه عنصلی اسباب
دیگر آنست که دندان خورده شده باشد **علاج** آن سرکه عنصلی
باشد که مضمضه کنند و چون دندان از چرک پاک شود قلیل را
در سرکه عنصلی خلط کنند و بر دندان مالند تا عفونت آن
دفع شود و علاج بهتر آنست که دندان برکشند اسباب
دیگر آنست که بخار معده باشد اگر صفراوی باشد علامت
آنست که دهان تلخ باشد و خشکی و تشنگی باشد علاج آن
شمش باشد واگر نباشد کشته او را در آب کنند و بیاشامند
و خربزه و شفتالو و خیار نافع است واگر مطبوخ هلیله بیاشامند
تا معده از صفرا پاک کند اولی باشد واگر بلغمی باشد علامت آن
آب از دهان رفتن و قلت تشنگی و نرمی طبیعت و قی بلغمی
باشد **علاج** شراب لیمو و سکنجبین سفرجلی بود و معده را بایارج
پاک کنند و با طریفل قوی دهند و پیش ها تر نخورند و شوربا
و بعد از کباب و قلیه باید خورد برگ مورد را بسایند و مویز
بکوبند و هر روز مقابل جوزی فرو برند **قلاع** ریشی است که

در روی زبان و دهان واقع شود اگر سفید باشد شوریاج
زیتون که بنمک شور کرده باشند بغایت است و گلنار و دانه
گل و اقاقیا سوده بپاشند و اگر سرخ باشد سلیلهٔ زرد و
سماق و کشنیز خشک کوفته بپاشند و اگر زرد باشد سماق و
گلنار و کافور بر آنجا پاشند و اگر سیاه باشد آب غوره نافع است
و اگر قلاع قوی بود و در جرم گوشت در رفته باشد و گوشت
فاسد شود رگ قیفال و چهار رگ باید گشود و در زیر زنخ
حجامت باید کرد بعد از ان زمرد بلور و مازوی ساویده و
سحق کرده مثل غبار بر ان محل باید پاشید و فلافیون باقاقیا
نافع است و علاج سوداوی مثل علاج صفراوی است باید که
در تعدیل مزاج کوشند **قلع اسنان** کندن دندان و
ریزه ساختن آن بلبن یتوع که آرد را خمیر کنند و بر بیخ دندانها
نهند گوشت بیخ دندان را سست کند و اگر بر دندانها کنند
بریزاند و پیه ضفدع بحری بغایت است **سیلان لعاب** آب
رفتن دهان سبب کرمی معده می باشد علامت آن سوختن
دهان معده و کرمی آن و نفع یافتن از چیزهای خنک که بر دهان
رسد برگ کاشنی خوردن نافع است سبب دیگر بلغم معده
می باشد علامت آن گفته شد بعد از تنقیهٔ معده مجرب است
برگ کاشنی بکوبند و هر روز صباح بر یک درم نمک نیم کوفته
بخورد سبب دیگر کرم معده می باشد و علامت و علاج
آن گفته شد **تشقق شفه** شق شدن و ترکیدن لبها جمیع

دارویهاء قابض نافع است کثیرا درد دهان نگاه دارند و بزبان
بر لبها بمالند بتعاقب نافع است کف خیار و خیار بادرنگ
شق کرده که بر هم مالند تا کف حاصل شود و لعاب اسبغول
نافع است از موم سفید و روغن بنفشه بادام و کثیرا
و لعاب به دانه موم روغن سازند و بمالند و ناف و مقعد
را بروغن بنفشه بادام چرب کنند **اورام شفه** ورمی که
در لب پیدا شود اول بدن را پاک سازند از هر خلط که غالب
باشد و بعد از ان معالجهٔ ورم لثه کنند چنانچه گفته شد
فصل پنجم در امراض وجه جوششی را گویند سرخ و در روی
پیدا شود و سوزش و ورم کند تا غایتی که چشمها آماس کند و تب
محرق باشد و علامت زود آب از و مترشح شود اول فصد
قیفال کنند و شراب تمر هندی و آلو بخارا دهند و تنقیهٔ
صفرا کنند و شراب تمر هندی و آلو بخارا یا مطبوخ سلیله با آب
انار دهند یا شیرخشت با تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت و لعوق
خیارشنبر و کشک جو و ماش مقشر و عدس و کشنیز تر
و اسفاناج و کدوی تبتر هندی و هندوانه و خیار و انار
میخوش و باقی علاج صفراوی کنند و آب کشنیز تر و گلاب
و صندل طلا کنند و البته مسهل زود دهند **بادشنام**
سرخی بافراط را گویند که در روی پیدا شود مشابه سرخی
که در ابتداء جذام میشود **اسباب** آن پری خونست که میل
به بالا کرده و در حرکه آمده و گاه باشد که آن سرخی ریش شود

علاج فصد باید کرد و بدن را از اخلاط پاک کردن شاهتره
بسکنجبین خون را پاک سازد وافیتمون بماء الجبن منقی
بغایت است وغذاهاء سرد ومیوهاء تر باید خورد فصل ششم
در امراض لسان مرضهاء زبان شق زبانست اسبغول با تخم به
یا کثیرا در دهان نگاه دارند وغذا پاچه یا گندم بریزند بجوشند
جفاف لسان خشکی زبان اگر گرمی بود چاره در تبهای حاد
لعاب اسبغول ولعاب بهدانه وآب نیلوفر وقند بر زبان مالند
ومضمضه بشیره خرفه کنند وکف خیار وبادرنگ وکدوی تر
وآب هندوانه بر زبان مالند واگر از خلط لزج باشد علامة
آنست که آنچه بر روی زبان بود از خلط چسفنده باشد باب
دهان چوب بید را در سکنجبین غمس کنند وبر زبان مالند
وآب هندوانه بقند مناسب است استرخاء لسان وتمتمه و[illegible]
والفافا سستی زبان ظاهرست تمتمه آنست که زبان بتاء
کردانست وفافا آنست که زبانش بفا کردانست اگر از غلبه
خون باشد علامت آن سرخی زبان وگرمی آن باشد فصد
باید کرد وقابض مثل گلنار وطرائیث وانواع آن مضمضه
کنند وسماق بغایت است واگر بلغمی باشد علامت آنست که
زبان تر باشد واز چیزهاء خنک متضرر شود وآب از دهان
بسیار آید علاج تنقیه باید کرد با یارجات بزرگ وبرگ
اترج در سرکه عنصلی بجوشند وبدان مضمضه کنند وقابضات
بر زبان باشند وکبر را بجوشند با نمک عاقرقرحا وخردل

بخور

ومضمضه کنند ونوشادر در دقه قوت حل کنند ومضمضه کنند
الصبی اذا ابطا کلامه کودکی که دیر سخن کند نمک را در سرکه
حل کنند وبر زبان او مالند فصل هفتم در امراض اذن
طرش ثقل سمع می باشد که غشائی بر مجری گوش عارض شده باشد
یا زخمی در مجری یا گوشت زائد در مجری رسته وعارض می باشد
اگر از سال گذشته باشد مشکل علاج پذیرد است اگر از سردی
یا بلغم یا چرک باشد که در مجری گوش باشد یا خلط غلیظ یا باد
روغن ترب یا روغن بادام کوهی تلخ گرم کرده چکانند
یا حنظل را در روغن کنجد بجوشند ودر گوش چکانند یا
عصاره سداب با عسل یا جندبیدستر بروغن شبت یا
روغن بلسان یا قسط بچکانند دفع شود است اگر ورم
باشد در عصب که بگوش می آید تب صعب بود وهذیان
علاج آن علاج تب است اگر خون باشد فصد باید کرد
وطبیعت را بحقنه نرم باید داشت ودرد را بشیر دختران
یا روغن بنفشه یا بادام یا روغن نیلوفر یا روغن کدو تسکین
داد واگر بلغمی باشد تنقیه دماغ کنند با یارج یا حب ایارج
وگوش را بر بخار آب که در آنجا اکلیل وبابونه وسبوس وخطمی
وورق غار جوشانیده باشند بدارند وثفل آنرا بر گوش نهند
وروغنهای گرم در گوش چکانند وهر چیزی که در گوش چکانند
باید که گرم باشد است اگر از صفرا باشد بدن را بمطبوخ
هلیله با مغز خیار شنبر وشیرخشت از صفرا پاک باید کرد

وشراب آلو و بنفشه و نیلوفر مناسب است و در ورم ترك
کوشت باید کرد و اکر درد کوش صعب باشد شاف مامیثا
در روغن بنفشه بادام حل کنند و در کوش چکانند و بعضی
قدری افیون در روغن کل حل کرده بچکانند و اکر غشا
با زخم یا الم ماند آنرا قطع باید کرد بالتی که از برای اوی سازند
و کری کوش را آواز دهل و آوازها صعب نافع است اکر
سبب آن کرم باشد آنچه در معالجه دود کفته شود انفحة ارنب
دار و ساکه در قوت ضعیف باشد در کوش چکانند و اکر سبب
چیزی باشد که جرم محکم داشته باشد در کوش فند مثل ریک
یا مانند آن بروغنها کرم کرده یا بالة بیرون آورند قروح
اذن اکر ریش کوش نو پیدا شود شاف مامیثا بسرکه و عسل
یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون علاج کنند و اکر ریش کهنه باشد
علامت آنست که بوی بد دهد و چرك بسیار آید محتاج بقطران
شود که بچکانند دخول حیوان و تولد دود حیوان که در کوش در آید
یا کرم در کوش حادث شود قطران در کوش چکانند فی الحال
حرکة او تسکین یابد و هلاك شود یا روغن زیت کرم کنند و
بچکانند و کوش برابر آفتاب بدارند هلاك شود آب برك
شفتالو یا آب برك آلو همین حکم دارد دخول آب آب در کوش
بکرد در آید اکر بیك پای برجستن دفع نشود فتیله بروغن زیت
چوب کنند و بر سر چوب بر دوی بچند و سر دیکر در کوش نهند
و آتش در فتیله زنند چون نزدیك کوش رسد دفعة چوب

از کوش بیرون کشند یا صوف ارجوانی را فتیله سازند و در
کوش نهند و بعد از زمانی بیرون آورند و آب آنرا بفشارند
و باز در کوش نهند تا تمام آب از کوش بیرون آید فصل هشتم
در امراض حلق خناق یکی از امراض حلق خناق است و آن
تغیر نفس زدن یا عدم نفس زدن است که چیزی بکلو فرو نرود
اسباب ورم باشد که در عضلات که بیرون کلو باشد پیدا شود
و این سالم تر باشد امـا اکر سبب خون باشد علامات
سرخی ورم و رنك روی و چشم و سوزش ورم و بر آمدن رکها
کردن و بدن و ترك زدن ورم و نواحی آن باشد و دهان شیرین
یا طعم شراب دهد علاج هره و قیفال بکشایند و حجامت ساق
و طبیعت را بحقنه نرم دارند و بسرکه و کلاب و سکنجبین یا رب
شاه توت غرغره کنند و ورم را نیش زنند اکر ظاهر باشد و اکر
رنك ورم زرد شود و نرم یا بانکشت یا بالة آنرا بفشارند
تا بکشاید و شربت و غذا ترهندی و آلو و شراب عناب و کشك
جو و عدس و کشنیز تر و اسفاناج و کدوی تر و صندل وانه خیار
و بادرنك و امثال اینها امـا اکر ماده صفرا باشد علامات
آنست که رنك روی و ورم زرد باشد و تلخی دهان و سوزش
و مد بیشتر و رکها انکیخته نباشد علاج آن علاج دموی باشد
در ترطیب بغذا چون کشك جو و کدوی تر و میوهاء تر و طلا
سرد و تر چون لعاب اسبغول و آب کدو و مثل آن بیشتر سعی
کنند امـا سبب دیکر بلغم باشد و آن کم واقع میشود

علامات ورم تمامی روی و سفیدی آن و آب رفتن دهان وقت
در وهم سوزش و بسیاری تنکی حلق و شوری دهان یا طعم
ناخوش علاج حقنه تیزها باید کرد و غرغره با بکامه و عسل
و رب انکور و سکنجبین عنصلی با آب ترب و خردل و مویزج
و عاقرقرحا و آب پوست جوز و طبیخ انجیر و بوره را با انکرد
و نوشادر بسایند و در ما سوز کنند و در کلو دمند و شرب
ماء العسل بدهند اما اکر ورم در عضلات اندرون
حلق باشد یا فقره از محل خود بیک طرف میل کرده باشد
یا ضربه یا سقطه یا ورم در عضله که نزدیک فقره است
واقع شده باشد که فقره میل داده باشد بیک طرف یا تشنج
یا نفخ غلیظ فقره را از جای او میل داده باشد و لغزانیده
علامات آنست که سر خود نکاه نتواند داشت اکر فقره
قائل شده باشد بهیچ جانب خود را میل نتواند داد و بر
کشادن دهان قادر نباشد و اکر ورم در عضلات باشد
شاید که دهان تواند کشادن و زبان او از دهان بیرون آمده
باشد علاج آن فصد است و طبیعت نرم داشتن و فقره
بدست یا با آلة که مثل زبانه جا مست بجای او آورند
و قوابض مثل مغاث و مر و اقاقیا و اسراش و صبر بلعاب
اسبغول تر کردن و بر موضع که فقره لغزیده باشد طلا کردن
اما سبب دیکر الخناق است و آن ورمی است که در عضلات
که بر دهان مری و حلق است حادث شود علامات آنست که

[illegible]

قادر نباشد بر چیزی فرو بردن بحلق و اکر بکلفه چیزی
خواهد که فرو برد از بینی و بیرون آید و چشمها بیرون خزیده
بود و آب بسیار از دهان او آید و سخن نتواند کرد و کاه باشد
که بر شکل هلال ورم از کوش تا کوش دیکر ظاهر باشد علاج
فصد قیفال و خون اندک بردارند و آب جو بر سر او ریزند زمان
تا زمان و دارویی که ماده را به بیرون کشد طلا کنند شاید
که ماده میل به بیرون کند و در مطلق خناق که از ماده بود
رشته که بآن رشته افعی را خفه کرده باشند بر کردن مخنوق
بندند نافع باشد و سرکین کودک همین حکم دارد استرخاء لهاة
لهاة کوشتی است که از کام آویخته است جمیع داروها که کفته شد
از قوابض چون اقاقیا و رامک و مازو و هلیله و امثال آن
نافع است ضیق النفس تنکی نفس است سبب اول جمیع اسباب
خناق است و کفته شد علاج او اما سبب دیکر آنست که
هوای سرد بر سینه خورده باشد و اعضاء تنفس تنک کرده
علاج آن مغلی شیرین باشد که بقند بیاشامند صفت آن
کل بنفشه و کل نیلوفر و پر سیاوشان و کاوزبان و اصل سوس
و انجیر بجوشند و صاف کنند و بقند شیرین کرده نیم کرم بیاشامند
و سینه را بروغن سوسن چرب دارند یا روغن بان بمغز
و کثیرا کرم بمالند اما اکر سبب خشکی باشد علامات
لاغری بدن و خشکی سینه و بتدریج حادث شده باشد
از چیزهای چرب نفع یابد علاج غذاهای چرب و تر چون

مرغ جوان واکره وکشنیزها واسفاناج وکدو وپنیر بریشت
وامثال آن وروغن کدو ونیلوفر وبادام دائم بمالند اسبا
سبب دیگر بخار سوخته باشد که اعضاء تنفس را اثلک کرده
باشد علامات خشکی گلو وسینه باشد واندوه وزیاده شدن
از چیزهاء گرم وهواء گرم علاج کشک جو بقند الزام نماید
وگوشت مرغ واکره وپرهیز کند وبدن را از مادهٔ سودا وخلط
سوخته پاک کند به مطبوخ افیتمون وحب آن ومفرحات یاقوتی
معتدل بخورد واز چیزهاء شور وتر وترش پرهیز کند وهر چیز که سودا
انگیزد چون گوشت گاو وقدید وبادنجان وعدس وپنیر شور وامثال
آن وشراب کاوزبان وشرابهاء املیسی وانار شیرین نافع است خوردن
بسیار بخورد ربو مرضی است که در شش حادث میشود
که بضرورت نفس زود زود میزند مانند کسی که تعب صعب باو
رسیده باشد اسباب آن بلغم غلیظ است که در قصبهٔ شش
ریخته باشد علامات آنست که خرخر در قصبه وسینه وتنگی
نفس وزبان بیرون آمدن در حرکت کردن باشد علاج
خلط را لطیف سازند بشراب زوفا وسکنجبین عنصلی ولعوقات
گرم بعد از آن بدن وشش را پاک کنند بقی واسهال بغاریقون
ولعاب خیارشنبر وایرسا است سبب دیگر بخار دل میباشد
علامات نفس عظیم وعظم نبض وعطش ونفع یافتن بهوای
خنک علاج رگ باسلیق زدن وتسکین دادن گرمی دل
بشراب صندل ومفرحات سرد وغذاهاء سرد وتر وطلا کردن
بر دل آب کاسنی وصندل وگلاب وکافور است سبب
دیگر سستی عضلهاء سینه است وضعف حرارت غریزی
علامات نفس زدن مانند کسی که میگرید ونرمی نبض علاج
آن علاج فالج است سبب دیگر خشکی شش است
علامات آنست که بتدریج پیدا شود وتشنگی وباریکی آواز
وخشکی گلو وهوا بیشتر کشیدن بهتر باشد ورا از آنکه نفس
بیرون فرستد وازچیزهاء تر خوردن منتفع شود علاج
شش را تر باید ساخت بکشک جو وشیر نیم گرم وروغن کدو
وبنفشه وبادام بر سینه بسیار طلا باید کرد وآنچه در دق
گفته شود مناسب است انتصاب نفس مرضی است که در نفس
زدن گردن را بالا باید کشید تا مجری نفس گشاده شود واز بلغم
غلیظ می باشد یا از ورم علاج آن در ربو گفته شد وورم
در ذات الریه گفته شود اما باید که درین مرض روغن بر
سینه نمالند که ضرر عظیم دارد بحة صوت سبب آن
بلغم وسردی می باشد وعلاج آن در ربو گفته شد واگر از گرمی
وفریاد زدن بسیار باشد مسکه بقند نافع است وبروغن
بنفشه بادام غرغره کردن وباقی علاج در علاج سعال خشک
طلبد وحافظ آواز باید که از فریاد بسیار وغبار ودود و
چیزهاء شور وتیز وترش احتراز کند وباقلا وانجیر ومغز تخم
صنوبر ومویز وتمر وصمغ وحلتیت وتخم کتان وسپستان
وعرق السوس ونبات وحلک البطم ورازیانج وسرکه عنصلی

ونشاسته وکثیرا ومغز تخم کدو وسنده انه وخرنوب وتخم بادرنک
وخیار وجمیع لعابها نافع است **سعال** سبب سرفه
بلغم غلیظ می باشد در شش یا خشك کر بر سینه رسد علامة
وعلاج آن در دربوکفته شد اما اگر علت مزمن وغلیظ باشد
بتریاق احتیاج میشود ولعوق عنصلی بغایت نافع است
اما سبب دیگر گرمی وخشکی شش باشد علامت آنست
سرفه خشك باشد وهیچ تری بسرفه نمی آید وتشنگی وگرمی
باشد در سینه وشش واز آب خنك وچیزهای سرد تسکین
یابد **علاج** کنك جو بشراب بنفشه وروغن بادام تازه
ولعوق انار شیرین وشربت انار وحب که از مغز تخم خیار
وسنده انه وبادرنك وتخم کدو وخشخاش از هر یکی یکدرم
کثیرا ونشاسته ورب سوس از هر یك چهار درم مجموع را
کوفته بشراب انار شیرین حب سازند واگر گرمی غالب باشد
شیره تخم خرفه اضافه کنند وغذا من ورد از کدوی تر واگر
وبرك خرفه با زرده بیضهٔ مرغ واگر زرده بیضهٔ مرغ
شوربا سازند وکرم پاشانند نفع ظاهر دارد ورب عنب
نافع است واگر بگوشت محتاج باشد با جوجه بگندم یا ماکوه
وبعضی مرطبات مثل اسفاناج وخبازی وکشنیز تر وکدوی
تر وحلوای که مناسب است از نشاسته وکرو وقند و
روغن بادام سازند اما اگر سبب نزله باشد علاماتش
در زکام کفته شد **علاج** ماده را به بینی میل دهند بچیزهای که
عطسه آورد چون کندس وغیره ونزله را غلیظ سازند بشراب
خشخاش وعناب وکشکاب بشیرهٔ خشخاش وعدس وچیزهای
که غلیظ کننده باشد مضمضه کنند چون عدس وپوست خشخاش
وعناب وسبستان وغرغره کردن بثلج نافع است برشیشا
دانکیم نباشا وروبند است اگر سرفه بسبب ذات الجنب
باشد علاج کفته شود واگر بسبب ورم جگر باشد یا عضوی
دیگر آن عضو را علاج باید کرد واگر با سرفه اسهال باشد شراب
مورد یا شراب صندل یا شراب انار شیرین با صمغ عربی ونشاسته
بدهند **نفث دم** خون که از دهان بیرون آید یا بتف از
دهان می آید ویا بآخ بیرون می آید آن خون از دماغ میریزد
یا بتنحنح می آید آن خون از حلق می آید یا بقی بیرون می آید
آن خون از مری یا معده یا از جگر یا از سپرز می آید وهر
یك آن خون از دورتر می آید وآن خون مایل بسیاهی
باشد وبسته با اندك کف اما خون که از شش آید کف ناك
باشد وآن خون که از شش یا رگ کشاده باشد تر شح
باشد وآن خون اندك اندك آید وراحت از آمدن
خون محسوس شود واگر خون زرد آب آید شبیه بجراحت
آن خون از ریش شش آید واندك سبوسه با آن باشد
وآن ریش بسبب نزله یا داروی گرم باشد **علاج**
اجتناب باید کرد از سخن گفتن بسیار ونعره زدن وجه
جستن وجماع ونفس بلند کشیدن ونظر کردن در چیزهای

[illegible]

سرخ روغن و شراب و تمامی کرمیها و آن چیز که مسامات را
بکشاید مثل کرفس و چیزها و شود و تیز و ترش و بیرکهنه
خاصه اما بیرتازه نافع است رگ باید زد پیش از وقوع
خاصه کسی را که سینه تنگ باشد و بهار باشد و اما
بعد از وقوع مرض رگ صافن یا عرق النسا باید کشود
فصد تنگ که خون بتدریج برون آید و منع نزله کنند
بشراب خشخاش و دم اخوین و صمغ عربی دما و مشترک میان
جمیع اقسام نفث دم شراب انجبار با آب لسان الحمل و کهربا
و دم اخوین و صمغ عربی از هر یک نیم درم و اگر حرارة باشد
مقابل یک جو کافور را اضافه کنند و گاه باشد که یک قیراط
افیون باید کرد انجبار دم اخوین و کهربا و مرجان و طراثیث
از هر یک مثقالی کثیرا نشاسته صمغ عربی تف داده
از هر یک یک درم افیون چهار یک درم مجموع را کوفته و
پخته بشراب انار املیسی لعوق سازند و عوض آب آب
لسان الحمل غذا زرده بیضه نیمبرشت را دم اخوین و کشنیز
خشک و کهربا سوده بپاشند یا گوشت کره با خیار و کشنیز
خشک و لسان الحمل و دانه گل بپزند اما ترک گوشت بهتر بل که
واجب است مگر آنکه ضعف باشد و اگر امتلاء خون باشد سه
روز چیزی نخورد یا بیشتر و بیک خوف غذا بهوا قوی است عصاره
آن بعد آشامیدن و لسان الحمل بکشنیز یا آب جو که در او
عناب و عدس و لسان الحمل پخته باشد و دم اخوین سوده بر آنجا

باکند

باشند شیره تخم خشخاش بشراب عناب مجرب است علق
الناشب فی الحلق زلو که در حلق می چسبد احتراز باید کرد
از آبها که در وزلو باشد اول آن آب را بخرقه صاف باید کرد
بسبب آنکه علق چنان خرد می باشد که محسوس نمی شود و
در گلو و چسبد بزرگ می شود علامات آنست که خون
رقیق از گلو برون می آید و غم و کرب می انگیزد علاج دهان
مقابل آفتاب بکشایند اگر ظاهر باشد بانگشت یا با ابزار
بگیرند و اگر ظاهر نباشد بسرکه و خردل با اندک نمک غرغره
کنند یا با آب پیاز و سیاه دانه و خردل کوفته در ماشوره
کنند و باد در ماشوره دمند تا بگلو فرو رود و بعد یا
بحمام رود و در حمام بسیار بنشینند و جامه نپوشند تا غایتی که کرب
و انخناق شود آن زلو بهوای خنک میل خواهد کرد و در دهان
خواهد آمد و اگر پاره یخ در آن زمان در دهان گیرد بهتر باشد
اما آب آن یخ را فرو نبرد تا او بآن زود تر میل کند او را باید
بگیرند و گاه باشد که بخود بیرون آید و بیجان خون آید بپوست
انار و سماق و گلنار غرغره کنند و گلنار و نشاسته و دم
اخوین سوده را بماشوره در حلق دمند فصل نهم
در امراض صدر و ریه علامة حرارة عظم نفس و گرمی سینه و آرامش جستن
یافتن بهوای خنک و نفس زدن بآن هوا علامة برودت
نفس خرد و راحت یافتن بهوای گرم و ضرر یافتن بهوای خنک
علامة پیوسته درشتی آواز و خشکی سینه که از سرفه

جیزی بیرون نیاید علامة رطوبة خرخر آواز سینه و شش
و بیرون آمدن جیزی بسرفه و کرانی سینه اکر بسرفه سبك
رطوبت بیرون آید دلیل آنست که رطوبت که جمع شده نزدیکست
و آن محل تر است و اکر بسرفه صعب جیزی جدا شود دلیل
آنست که رطوبت دورتر است و در اقصی سینه و شش است
ذات الرئیه ورمی باشد که در شش حادث شود علامات
آنست که بر هیج پهلو نتواند خسبید مکر بر پشت و سرخی رخسار و سرخی
خاصه رخسارهٔ جپ و ضیق نفس و تب تیز و نبض موجی
و درد از سینه تا پشت و بر آمدن رخساره و جشمها و کرانی
و غلظ جفنها و بهفت روز هلاك کند و کاه باشد که ورم
تحلیل یابد و اکر از هفت روز بکذرد سل شود و کاه باشد که منتقل
شود بذات الجنب یا سرسام شود و این سالم تر است ذات
الجنب خالص ورمی را کویند که در غشائی که در داخل
ضلعها و پهلو متصل است با استخوانهاء پهلو که آن غشاء
مستبطن میکویند واقع شود یا در حجاب که فاصله است
میان آلات غذا و آلات نفس خواه در جانب جپ باشد
و خواه در جانب راست علامات تب دائم و درد ناخس
در زیر استخوانهاء پهلو و سرفه و نبض منشاری اسباب
یا خون صرف باشد علامة تمدد و سرخی روی و برانداختن
خون اکر ورم بکشاید علاج رك باسلیق از جانب مخالف
باید کشود و تلیین طبیعت بحقنه و بنفشه و تخم خطمی و عناب

و سبستان و کل نیلوفر و اصل سوس بجوشند و صاف کنند
و بقند شربت سازند و شراب انار بلعاب تخم به و اسبغول
و غذا کشك جو و ماش مقشر و اسفاناج و کشنیز و ضماد کنند
بنفشه و آرد جو و کل خطمی است سبب دیکر صفرا
می باشد علامات نخس خلیدن و ورم و تیزی تب و سوزش
و آنجه بثفل از دهان بیرون کند مائل بزردی باشد و عرض
نبض و تواتر و علامات دیکر که در دموی کفته شد اما در
علاج دموی در تری بدن زیاده کوشند بشیرهٔ تخم خیارین
بشراب بنفشه یا شراب نیلوفر و سندوانه و غذا کشك جو
بقند و ماش مقشر و اسفاناج و شراب آلو بدهند و اکر خشکی
غالب شود اکر ماده رقیق باشد شراب خشخاش بدهند و اکر
اسهال باشد حب الآس کشك جو اضافه کنند و نان در آب
بمالند تا حل شود بشراب نیلوفر یا قند بدهند و اکر ضعف باشد
مرغ جوژه بکشك جو بدهند در جمیع اقسام ذات الجنب
و ذات الریه است سبب دیکر بلغم می باشد علامات
نرمی تب و کم بودن خشکی دهان و سبات و بطوء نبض علاج او علاج
اقسام دیکر است و اکر ورم در حجاب باشد که بر بالاء استخوان
پهلوست آنرا شوصه کویند علامات آنست که بر پهلو و پشت
خواب نتواند کرد و بهیج جانب حرکة نتواند کرد علاج آن
حقنه است و ماده بقدح بیرون باید کشید و قدح آلتی
بر شکل محجمه باشد و باقی علاج اقسام دیکر باید کرد اما باید

که ضماد نهند است اگر ورم در حجاب واقع شود که سینه
را بدو نیم کرده باشد آنرا ذات العرض گویند اگر
نزدیک مهرهاء پشت باشد واگر نزدیک استخوانهاء سینه
باشد آنرا ذات الصدر خوانند علامات آنست که در میان
کتف باشد و بر پشت خواب نتواند کرد و بر جانب حجاب
راست میل نتواند کرد واگر سرفه کند و هم غشی باشد از
غایت قلق واضطراب علاج آن علاج ذات الجنب است
و یقین که علامتها که بر نضج و سبب ورم دلالت میکند نفث است
در ذات الجنب و ذات الریه اگر سرخ است سبب خونست
واگر زرد است صفرا واگر سفید است و خون آلود بلغم
واگر کبود ماده ورم سوداست و سالم ترین نفث آنست
که بسیار آید و نضج یافته باشد و آن نضج آنست که سفید
و نرم و اجزاء آن برابر در رقیقی و غلیظی وجسفندم نباشد
واگر روز اول نفث واقع شود روز چهارم نضج یابد و روز
هفتم بحران کند واگر هفتم نضج یابد در یازدهم بحران کند
یا در چهاردهم بحسب نزدیکی نفث واگر نفث از چهاردهم
بگذرد و اعراض سالم باشد مرض دراز کشد واگر اعراض
بد باشد بهلاک انجامد واگر ماده در چهارده روز
تحلیل نیابد جمع شود و منفجر شود (حرکه کند) واگر چرک آن در چهل
روز پاک نشود منجر بسل شود و علامت جمع آنست که اعراض
از تب و درد تسکین یابد و چون علامات نضج ماده ظاهر شود

ذات الصدر

لعاب خیارشنبر پانزده درم با دو سیر شراب بنفشه و یک
درم گل نیلوفر و بنفشه کمی بجوشند و مغز خیارشنبر صاف
کنند و روغن بادام نیم درم اضافه کنند ضمادی که در
ابتداء ورم کنند موم و روغن بادام قیروطی سازند باید که
درین دو مرض غذا بدهند تا طبیعت مقاومت تواند کرد
واگر عطش غالب باشد سنروانه بقند بدهند و شراب
آلو مناسبست که از غایت حرارة شیرینیهاء شربت
بصفرا مستحیل شود مگر شراب نیلوفر که نشود حلیم گندم برای
قوت توان داد سل ریشی است که در شش حادث شود
با دق و نفث چرک و ریم و فرق میان ریم و بلغم آنست که
ریم و چرک بوی بد دهد خاصه وقتی که بر آتش نهند
بخلاف بلغم که بوی بد نکند و در تک آب نرود و این سل
انتقالی می باشد بعد از سه ساعت یا چهار ساعت که ذات
الجنب منتقل بسل شود یا ذات الریه بچرک آید یا نزله
تیز بر شش ریزد و جراحت کند یا تفرق اتصال واقع شود
یا جراحة قدیمی باشد علامات آنست که نفث کف ناک بود
باشد اگر سل نو حادث شود کم باشد که نیک شود واگر کهنه
شود و دیر بماند ممکن نیست که نیک شود اما در معالجه
تلطف باید کرد تا آسان بعد بگذرد و آنچه تجربه کرده اند
درین مرض هر چند خلاف قاعده آنست که کشک جو با
خشخاش و سفوف سرطان و گاهی شراب گاوزبان و شیر

پانزده درم

خرو شیر آدمی داغ کرده بتنند یا بسعوف سرطان و کوشت
مرغ و بزغاله و باچه و حب سعال میدهند و کفته اند اکر
این تدبیر بسیار واقع شود بما را از این علت نجات یابد
کلقند تازه بنان بسیار بخورد و اکر تنکی نفس پیدا شود
لعوقات که در ذات الجنب کفته شد بدهند و اکر عرض قی
باشد شیرهٔ تخم خرفه با شراب انار ملیسی مقوی بکار برند
مجرب است سریشم ماهی در آب حل کنند و بتدریج شیرین کنند
و تجرع نمایند و هرکاه که شقیقها و چشمها فرو رود و غبار بر
روی ظاهر شود و پوست روی و شکم لاغر و کشیده شود و
موی ریختن کیرد و اسهال حادث شود و نفث بوی بد دهد
موت ظاهر شود فصل دهم در امراض قلب علامات
مزاج طبیعی دل که از کرمی باشد کشاده بودن سینه است اکر
از بزرکی بناء بدن و بزرکی سر نباشد و بسیاری موی حاصل
بر پشت و سینه و عظم نفس و نبض و کشادکی و طول امل
و تهور و جرأت علامات سردی مزاج دل تنکی سینه و قلت
موی و بد دلی علامات تری مزاج دل نرمی نبض و زود منفعل
شدن و زائل شدن و فضلهٔ بسیار حاصل شدن علامات
خشکی مزاج دل ضد علامات تری است علامات کرمی
عارض دل که آنرا سوء مزاج کویند حرارة دل و تشنکی و
میل کردن بهوای خنک و راحت یافتن بآن و سرعت نبض
و تواتر و غم و اندوه علامات سوء مزاج سرد صغر نبض و

ونفس وراحت بهوای کرم و بطوء نبض و زحمت و تنک دل
بودن علامات سوء مزاج خشک صلابت نبض بود از آنکه نرم
بوده باشد علامات سوء مزاج تر نرم بودن نبض و منتفع شدن
بغذاها و خشک داروهـــــــائی که مقوی دل است
داروهاء کرم مثل مشک و عنبر و عود و اشنه سنبل قرنفل
بهمنین درونج عقربی دارچینی قرنفل زعفران زرنباد باد رنج
بوست اترج بادرنجبویه تخم ریحان داروهاء سرد که قوت دل دهد
کافور صندلین طباشیر سیب مرجان کل و آنچه قریب باعتدال
مروارید لعل یاقوت کاوزبان طلا نقره فیروزه عقیق خفقان
اختلاج دل را کویند و اختلاج حرکتی است غیر طبیعی که از دل
صادر شود اکر حرکت قوی و بافراط شود غشی شود و اکر زیاده
شود موت است اسباب امتلاء عروق است از اخلاط علامات
آن کرانی بدن است و پر بر آمدن رکها علاج آن رک باسلیق
از جانب چپ باید کشود و دوغ کاو و قرص کافور و مزوری
که لحوم در آن نباشد و تقویت بمفرحات که مناسب مزاج دل
باشد و حالتها دل کفته شد از سردی و کرمی و تری و خشکی
اســـــتا سبب دیکر سودا باشد که در رکهاء دل ریخته
باشد علامات آن فکرها سد و فزع و وحشة و خوف باشد
و حالتی که قریب باشد بمالیخولیا علاج آن علاج مالیخولیا باشد
اســـــتا سبب دیکر کم شدن خونست در بدن بهر
سبب که باشد بفصد یا باستفراغ یا غیر آن علاج

غذاء صالح حاصل باید کرد چون زرده پخته نیمبرشت
به نبات و شورباج مرغ و گوشت و کباب و حلیم گندم و
غیر آن و تقویت دل کردن است سبب دیگر بخارهای گرم
معدی می باشد که بخار آن بدل رسد و دل از آن بخارها از
نفخ آن ایذا یابد علامات و علاج اخلاط معدی در
صداع معدی گفته شد است سبب دیگر صفاء
حس قلب است که از بخار طبیعی متأثر میشود علامات
عظم نبض و قوت است علاج دل را قوت باید داد ببویهاء
خوش و غذاء غلیظ باید خورد است سبب دیگر
بدی مزاج دل می باشد که گرم یا سرد شده باشد علامات
هر یک ازین دو ربع گفته شد علاج آن بداروهاء مفرح
که ضد مزاج باشد باید کرد و غذا و سائر تدبیرها که مناسب
باشد باید کرد است سبب دیگر گرم معده می باشد که
دل از حرکت و بخار فاسد آن ایذا می یابد و مضطرب
می شود و مضطرب در محل آن گفته شود و هر کس که خفقان
یا غشی گاه گاه واقع میشود بی سبب ظاهری بفجاءة هلاک
شود باید که در مسهل کوشد که بدن و دل را از اخلاط پاک
کند و مفرح و مقوی دل اضافه کند مثل زعفران و گل
سرخ و در مقویات دل مفرحی مثل زعفران باید که بدو
شود و باقی مفرحات بدل رساند و مفرح سرد نیز اضافه
کند شربتهاء سرد که مقوی دل گرم است چون شراب

حماض و شراب سیب و شراب نیلوفر و شراب انار و بعرق
گاوزبان و عرق نیلوفر و گلاب و شیره خرفه و مفرحات
یاقوتیه سرد و غیر اینها و اگر گرمی دل بافراط باشد کافور
بدهند و اگر گرمی دل بافراط نباشد مبالغه در مفرحات
سرد نکنند که حرارة غریزی را فرو نشانند و البته کافور
و زعفران اضافه کنند تا اثر کافور را بدل رساند و حفظ
حرارة غریزی هم بکند و داروهاء خوشبوی بکار دارند مثل
گل و بید و نیلوفر و خیار و مورد و آب اینها و بادرنگ را
شق کرده و کافور و صندل و سیب و به را می بوید و آش
غوره و تفاحیه و سفرجلیه و طلا که بر سینه نهند لعاب
اسبغول که بگلاب گرفته باشند و آرد جو با آب برگ کاسنی
اسبغول و سویق و خطمی و گلاب طلا کنند و خانه گلاب بزنند
و نزدیک آب روان شیرین منزل سازند و فرح و آسایش
ضرورتست اما مفرحات گرم چون شراب سیب بمشک
و زعفران و تخم ریحان بعرق گاوزبان و سفوف گاوزبان
نهایتاست بل که خفقان گرم را نیز نافع است و مفرحات
یاقوتی گرم و تریاق کبیر و جوارش تفاح و به و اترج و
بادرنجبویه و تخم ریحان و زعفران و چیزهاء گرم خوشبوی
دائم بکار دارند مثل قرنفل و بادرنجبویه و نرگس و گل
و مشک و عنبر و عود و غذاهاء گرم چون مرغ جوزه و
ماکیان و طیهوج و دراج مطبخه کنند بدارچینی و قرنفل

وبزباذ وقرنفل و زعفران با قند بپزند و معجون بسته با عسل
وبرنج و زعفران روغن که بر سینه مالند روغن زعفران
و مشک و روغن بان و سوسن و زنبق و اگر باین روغنها مشک
اضافه کنند اولی باشد و اما مزاج دل که خشک باشد باید
بضد آن معالجه کنند از غذا و شربة و بوی کردنیها اما
اگر سبب خفقان بخاری سوخته باشد بعلاج ضیق النفس
که بسبب بخار دخانی است معالجه کنند و واجب است
در مرضهاء دل که دائم طبیعت نرم باشد تا از بخار فضله
فاسد ایذا نیابد غشی باز ماندن اعضا است از حرکة
و حس سبب ضعف دل ایذائیست که بدل میرسد چنانچه
در اول نوبت تبها که بخار آن ماده دفعةً بدل میرسد و دل
ایذا می یابد علامات آن ظاهر است و در مرض سکته فرق
میان سکته و غشی گفته شد علاج آن علاج تب است
اما اگر از زهر که زدن حیوان یا آشامیدن زهر باشد
یا بخار سوخته باشد از خارج بدن یا از بدن که از ایذاء آن
میرود و اعضا از حس و حرکة باز می ماند یا
بسبب کم شدن روح است از قبیل استفراغ که روح بتحلیل
رفته باشد و قوت آن نباشد که در بدن منتشر گردد یا
بشرکت معده یا جوع باشد که دل از ایذاء بخار خلط معده
بجانب روح تول میرود و باد روح باصلاح دل متوجه دل
میشود یا بدی مزاج دل باشد علاج تعدیل مزاج دل باید کرد

دربدن مزاج دل و علامات و علاج گفته شد و خلطی را
که علاج آن نیک کردن معده و بدن باشد علامة و علاج آن گفته شد
و زهر و سم علاج آن معلوم است و در باب سموم گفته شود
و در وقت غشی آب سرد بر روی صاحب غشی باید پاشید
و بویهاء خوش بکار باید داشت و شوربای گوشت شراب
بغایت نافع است مگر آنکه غشی از حرارة بافراط باشد
فصل یازدهم در امراض ثدی مرض بستان که بسینه
مشهور است یکی ورم است اگر ورم گرم باشد در اول
رادع بنهند چون صندل و گلاب و آب کشنیز و شراب
ماميثا و امثال آن بعد از آن اندک ملطف اضافه کنند
مثل کمید کردن بسرکه و شراب و آب گرم و اندک گل و آرد
باقلا بسکنجبین و آب برگ عنب الثعلب با روغن گل
و آرد باقلا و حلبه و خطمی با زرده بیضهٔ مرغ و زعفران
و مرّ نافع است و اکلیل و باقلا کوفته بروغن گنجد اگر
ورم بلغمی باشد کرفس با بابونه را کوفته و پخته با آب خلط
کنند و بر ورم نهند انعقاد الثدی علی صغره نگاه داشتن پستان
در خوردی که کلان نشود گل و سرکه و آب مازو و اسفیداج
و بزر البنج و آب برگ خرفه مجموع را بیکدیگر جمع کردن با هم
یک جدا جدا بر بستان نهند قلة اللبن کم بودن شیر
زنان یا بسبب آنست که غذا کم خورند یا خون بسیار
بحیض و نفاس و غیره رفته باشد یا خون در بدن بسیار

باشد که طبیعت از هضم آن عاجز باشد **علامات** بسیاری
خون است در بدن و آن گفته شد و شناختن غلبهٔ صفرا
که موجب قلت خون باشد بزرد شدن شیر و تیزی و کم
بودن شیر باشد و غلبهٔ بلغم با سفیدی و غلیظی شیر و سودا
بکبودی و غلیظی شیر باشد و اگر شیر باشد رشته بیرون
آید مزاج خشک باشد **علاج** کم خوردن و استفراغ بسیار
و غذاء صالح که مولد خون باشد و علاج غلبهٔ خون
فصد است و تقلیل غذا و خلط غالب را از صفرا و بلغم
و سودا بمسهل از بدن بیرون کردن و بستان بز و
میش مولد شیر است و شوربای گندم با روغن گاو
و غذاها که بدن فربه کند مولد شیر است و اسبست
در بستان خاصیت تمام دارد و شیر با قند یا عسل بحسب
مزاج مناسب است **فصل دوازدهم** در امراض معده
علامات گرمی معده که آنرا سوء مزاج گویند تشنگی بسیار
و قلت شهوة و جشاء سوخته و فاسد شدن غذاء لطیف
و هضم شدن غذاء غلیظ و سردی و خشکی دهان و راحت
یافتن از آب سرد **علاج** بهترین داروها دوغ گاو است
و شربتهاء ترش چون لیمو و زرشک و غوره و ریواج و آب
سرد و غذاهاء غلیظ ترش **علامات** مزاج گرم و خشک که
با مادهٔ صفرا باشد تلخی دهان و غثیان و بیرون آمدن
صفرا بقی و براز و بول و جشاء بوی ناک بعد از غذا خوردن

علاج معده را از صفرا پاک باید کرد بقی یا بمطبوخ هلیله
یا بشیرخشت و تمر هندی و مغز خیار شنبر و بعد از آن
معده را با عتدال باید آورد بشربتهاء ترش **علامات**
گرم و تر با رطوبت اعتدال شهوت طعام و غثیان و
و بسیاری آب دهان و بلغم دهان مائل بشوره یعنی
معفن و قی بلغم **علاج** قی و سلیله و مری و گلقند
با طباشیر و جوارشهاء خشک بافراط و نوش دارو
کلعسل مناسب است **علامات** مزاج گرم و خشک بی
ماده تشنگی بافراط و خشکی دهان و زبان و لاغری
بدن و خشکی طبیعت و کم بودن خون در بدن و رگها
پر از خون فاسد و بیشتر آنست که صاحب دق باشد
علاج در معالجهٔ دق مستوفی گفته شود **علامات**
سرد و خشک بی ماده علامات مزاج سرد و علامات مزاج
خشک بلا ماده **علاج** صعب است غذاهاء گرم و تر
باید با اعتدال **علامات** مزاج سرد و تر علامات آن مرکبست
از علامات مزاج سرد و علامات مزاج تر با سفیدی
رنگ روی و سستی بدن و کاهلی و براز رقیق
علاج غذاها و داروهاء گرم و خشک است چون جوارش
عنبری و فلافلی و تریاقات و مثرودیطوس **علامات**
مزاج گرم و تر بلا ماده و این ضرر بسیار ندارد مگر آنکه
این مزاج بد قوی شود تغیر طعم دهانست بشیرینی و آب

رفتن از دهان و احساس کردن بخارات سوی دماغ
علاج آن شربتهاء سرد و خشك و غذاهاء سرد و خشك
باید از برنج و ترشیها و کوشت مرغ و شربتها و انواع آن
علامات مزاج سرد بلا ماده ضعف هضم و دیر کذشتن
طعام از معده و مائل بودن طعم دهان بترشی و نرمی طبیعة
و نفخ در معده و باد و بسیاری شهوة طعام علاج
جوارشهاء کرم و مربیات کرم چون جوارش عنبری و عود
و مصطکی و جلنجبین عسلی و غذاهاء کرم چون کوشت
کبوتر و مرغان هوائی و کوشت جرب بزیره و دارچینی
و قرنفل و زنجبیل و امثال آن علامات مزاج سرد و تر
با مادهٔ بلغمی قلت شهوة یا شهوة کاذب و میل بچیزهای
تیز و غثیان و عدم تشنکی و نفخ معده و جشاء ترش و
بیرون آمدن بلغم بقی و رنك روی و بدن سفید و سستی
و کاهلی و راحت یافتن از غذاها و داروهاء کرم و خشك
علاج بدن را از بلغم پاك باید کرد بحب و ایارج فیقرا
یا بایارجات بزرك و قی بعد از انکه ماده را به جلنجبین
عسلی با شراب اصول یا بزوری نضج داده باشد و بعد
از ان معده را بمعجونها و جوارشهاء کرم باعتدال آورند
علامات مزاج سرد و خشك با مادهٔ سودا بسیاری
شهوة طعام با ضعف هضم و نفخ و قراقر در معده و سوزش
معده و بیرون آمدن مادهٔ سودا بقی و ترشی دهان

باشتها و شاید که سپرز کلان شده باشد علاج بدن
و سپرز را از سودا پاك باید کرد بعد از نضج ماده بشراب اصول
یا جلاب از کاوزبان و کل سرخ و بادرنجبویه و سپستان
و کل نیلوفر و زبیب منقی و بیخ بادیان با کلقند و حب افتیمون
یا مطبوخ یا معجون نجاح دادن و معده را بمفرحات بارد
باعتدال آوردن علامات مزاج تر بلا ماده نفرت از طعام
تر و میل بدوا و غذاء خشك و راحت یافتن ازان و آب
آمدن بسیار از دهان و نرمی طبیعت و دیر کذشتن
طعام از معده علاج اطریفل صغیر و هلیله مربی
و کلقند علامات مزاج سرد و خشك بلا ماده تشنکی بسیار
و خشکی دهان بافراط و لاغری بدن و راحت یافتن از غذاهاء
تر علاج معده تر باید کرد بغذاها و میوهاء تر چون کوشت
مرغ جوزه و بره و بزغاله و اکره و کشنیز و اسفاناج و حلیم
کندم و میوها هند وانه و خیار و شفتالو و زردالو و امثال
آن وجع معده درد معده سبب آن یا بدی مزاج
معده است با ماده یا بلا ماده و علاج مجموع کفته شد اما سبب دیکر
نفخ معده است با آروغ تسکین یابد و کشیده شدن معده از درد
و تمدد با استخوانها سینه و در وقت کذشتن طعام از
معده درد پیدا شود یا زیاده شود و کاه باشد که فواق ظاهر
شود علاج ارزن با سبوس و نمك کرم کنند و بر معده نهند
و بدن را از مادهٔ نفخ پاك کنند و جوارش زیره بخورند

وعرق بادیان وکرفس مناسب است وخائیدن کندر رومی
وناخواه سوده بعسل وبا قند وغذاء بادانکیز نخورند
وغذا بتفاریق خورند ومعده را بروغن بابونه چرب کنند
واکر سپرز ورم داشته باشد معالجه ورم سپرز کنند
است سبب دیکر ضعف معده باشد که غذا نیکو هضم نشود
ونفخ انکیزد یا فاسد شود علامات آن علامات ضعف باشد
وکفته شود وبعضی باشند که چون غذا خورند وهفت
ساعت بکذرد درد معده پیدا شود سبب آن سودا است خلط سیاه ترش
بقی بیرون آید واکر در وقت خالی شدن معده درد پیدا شود
وچون غذا خورد تسکین یابد سبب آن صفرا باشد که در
درمعده ریزد علاج آن اصلاح جکر باید کرد وتقویه
معده بشربتهاء ترش قابض چون شراب زرشک ودوغ کاو
وشراب غوره وانار ترش وآش سماق وجمیع میوهای ترش
وخشک قابض چون سیب وانار وبهی وبه وزعرور و
زیتون واکر درد معده از ورم باشد علامات آن ورم باشد
ودر یافتن ورم بلمس معالجه ورم باید کرد اول بفصد
وملاحظه تب باید کرد ونضج ورم باید داد در باب
ورم طلبند تخمه وفساد غذا تخمه فاسد شدن غذاست
در معده علامت آنست که غذاء ترش شود وکرانی معده و
آروغ ترش یا تیز وغثیان وکاه باشد که طبیعت نرم اسهال
شود علاج آن قی باید کرد بآب کرم واکر قی نشود تا تغیر

باشد وطبیعت قبض باشد فتیله مسهل بردارند واکر احتیاج
شود احتقان کنند بسناء مکی وبنفشه وسپستان واصل
سوس ومغز کازرم وبرک چغندر وشبت وشکر سرخ و
قند وقوت واکر معده بقی پاک نشود معجون سفرجلی بخورند واحتقان
وچون معده پاک شود شراب انار فودنه اکر تشنکی باشد و
اقراص عود وشراب سیب وشراب غوره وبیه وآش
پس از آن بحمام روند وخواب کنند وغذاء لطیف خورند
وروغن مصطکی بمالیدن بر معده مالند نقصان الشهوة وبطلانها
نقصان شهوة آنست که میل او بغذا کم باشد وبطلان آنست
که میل بغذا هیچ نباشد بلکه از غذا تنفر کند اسباب آن یا سوء
مزاج مفرط باشد وآن کفته شد یا کرمی بافراط باشد که میل
بآب خنک باشد وبس یا سبب اخلاط بد باشد که در معده
حادث شده باشد علامات آن غثیان واضطراب نفس
ومیل بدفع بیشتر باشد که بجذب وآن بیشتر در تخمه می باشد
علاج آن تنقیه معده است از جمیع اخلاط بسناء مکی
وغاریقون وحب النیل وحنظل که اخلاط ثلثه را دفع کند
وبعد از آن تقویت معده کنند بحسب مزاج واکر سبب کم
شدن خون باشد در بدن چنانچه ناقه را وکسانی که اسهال
بسیار کنند یا خون بسیار از ایشان رفته باشد علاج آن
در تحصیل خون صالح باید کوشید وتقویت دل واکر بسبب علة
ریختن سودا باشد در دهان معده علامت آنست که چون

جیزی ترش بخورند اشتها پیدا شود مثل دیواج یا آب غوره
یا آب لیمو علاج آن علاج طحال است واکر بسبب ضعف
جکر باشد که لطیف غذا را جذب نکند و در معده بماند علامت
آنست که طبیعت نرم و مختلف الوان بعضی غلیظ و بعضی
رقیق علاج تقویت جکر باید کرد واکر بسبب کرم معده باشد
که نزدیک دهان معده آید علامت آن آب رفتن باشد از
دهان در شب و آواز ضرب دندان و ساقط شدن اشتها
علاج آن علاج کرم معده است وکفته شود واکر بسبب امتلاء
بدن باشد که مستغنی از غذا شود علامت آن کرانی بدن
باشد و امتلاء رکها علاج آن بدن را پاک باید کرد از اخلاط
اکر خون باشد بفصد واکر بلغم باشد بایارج و مانند آن
واکر کثرت فربهی بدن باشد ترک لحوم و ترک غذا باید کرد
واکر بسبب معتاد باشد رجوع بمعتاد باید کرد واکر ملاحظه
حرام باشد بمثل معتاد تحمل باید کرد علاج داروهائی که اشتها
آورد التزام باید کرد بحسب ملاحظه مزاج میبه ساذج و
شراب لیمو سفرجلی و شراب انار بودنه و سرکه عنصلی و سرکه
کبی و شلغم بسرکه و بودنه بسرکه و پیاز بسرکه و صحناء شامی و پیاز
و سیر و بیم و سماق و مجموع آنچه در سرکه میکنند و زیتون سیند
شور و ماهی شور و نبق و زعرور و زعفران دشمن شهوة است
فساد الشهوة میل کردن طبیعتست بچیزهاکه عادة خوردنی
نباشد چون کل و انکشت و کچ و امثال آن اسباب آن خلط

(بشراب یا غیر آن)

فاسد

فاسدیست که مخالف است مر غذای معتاد طبیعی را و طبیعت میل
میکند بضد آن خلط که دفع آن خلط را بضد آن کند و آن چیز
که ضد خلط فاسدست مخالف است مر غذاء طبیعی را و مخالف
ضد شئ مخالف آن شی است چنانچه سبز مخالف سیاه است
که ضد سفید است مخالف سفیداست علاج بدن را از آن
خلط فاسد پاک باید کرد بآب ترب و قدری نمک قی کنند
بعد از انکه ماهی شور خورده باشند و غذا مرغ جوزه و کوشت
کوسفند ازمیش بدارچینی و زیره و داروها که مفتح باشد و
هر صباح ازین شربت بیاشامند زیره سه درم بادیان
رومی سه درم مویز دانه بیرون کرده ده درم هلیله سیاه
پوست بلیله و آمله پوست هلیله کابلی از هر یک نیم درم
مجموع را یک شبانه روز در سرکه شراب خیسانند و صاف
کنند و بقند ده مثقال شیرین کنند واکر باین ترکیب بدن
پاک نشود ایارج فیقرا یکدرم هلیله سیاه پوست بلیله
آمله نمک سندی غاریقون از هر یک نیم درم مقل جهاد
یک درم مجموع را کوفته و بیخته بآب بادیان خمیر کنند و جهار
کلان سازند و در وقت خواب فروبرند و خایندن مصطکی
و علک و زیره و نانخواه و بادیان رومی خائیدن و فروبردن
شهوة کلبیه سبب آن خلط باشد ترش جون سودا یا بلغم
ترش یا نزله تیزی که بر دهان معده ریزد و دغدغه و طلب
طعام کند یا کرمهاء بزرک باشد یا کرمیء بافراط که بعد از تهیا

کشیده عارض شود یا خلاء بدن باشد از مادهٔ غذا که طلب
غذا بافراط باشد **علاج** غذاهاء چرب شیرین باید وازچربها
تیز وترش وشور اجتناب باید کرد وناشتا قدحی چند شراب
کهنه بیاشامند **نقصان الهضم وبطلانه** سبب آن بدی مزاج
معده است که معده را سست کرده باشد وگرمی معده چون
بغایت رسد آن هم معده را سست کند ومعده از هضم باز ماند
وآن بدی مزاج وعلاج او گفته شد معدهٔ گرم را آب خنک قدری
بناشتا خوردن مناسب است جمیع سببهاء ضعف شهوة
وضعف جرم معده موجب ضعف هضم میشود اما ضعف
اما ضعف جرم معده بدترین سببهاء ضعف معده است
وآنرا تحلیل می نامند وقی بسیار سبب ضعف جرم معده
میشود وگاه می باشد که طعام نزدیک دهان معده بماند
ودر تک معده نیاید که هضم شود چنانچه از شیر وشراب
ونان گرم می شود وگاه باشد که طعام از معده زود بگذرد و
چندان در معده نماند که هضم شود **علاج** گلقند وجوارش
اترج وسفرجل قابض ومیبه که آنرا خوش بوی ساخته باشند
بسنبل وقرنفل ومصطکی وقرص عود وقرص ورد وقرص
لیمو وقرص انبرباریس که مقوی هضم است کشنیز
خشک ودانه گل از هریک یک درم سنبل مصطکی کندر بادیان
دوجو از هریک نیم درم طباشیر لک بسد از هریکی چهار یک
درم عود به مثقالی مشک یک جو مجموع را کوفته وبیخته

بگلقند اضافه کرده بخورند وغذا گوشت ماکیان وجوزه
وگوشت بزغاله مطجنه کنند بدارویهاء گرم چون دارچینی
وزیره وکشنیز خشک وآویختن سنگ یشب برمحاذی معده
نافع است **فساد هضم** فاسد شدن غذا در معده یا بسبب
آنست که غذا زیاده خورند که هاضمه از هضم او عاجز شود
یا کم خورند که در معده سوخته شود یا غذا بجوهر زود فاسد
شود چون ماهی یا زود مستحیل شود چون شیر در معدهٔ
گرم یا بسبب آن باشد که ترتیب رعایت نکنند مثل آنکه
غذاء غلیظ بر بالاء غذاء لطیف خورند یا وقت رعایت
نکنند مثل آنکه یک غذاء هضم نشود وغذاء دیگر بخورند
یا بر بالاء غذا حرکت عنیف کنند که غذا در معده در
حرکة باشد وقرار نگیرد تا هضم شود یا آب بسیار بر
بالاء غذا خورند یا میوهٔ تر که بر بالاء غذا خورند چون خربزه
وشفتالو وزردالو یا باد در معده باشد که غذا را مانع
شود که به تک معده آید که بیشتر قوة هضم در تک معده
می باشد یا در معده ریش باشد که معده غذا را فرا نتواند
گرفت یا از جگر صفرا یا از سپرز سودا بر معده ریزد وغذا
را فاسد کند چنانچه اصحاب مراق را واقع می شود وفرق
میان آنکه صفرا از جگر بر معده می ریزد آنست که بعد از
صبر بسیار جوع باشد وتلخی دهان وتشنگی وخشکی گلو
ودهان باشد وآنکه سودا از سپرز می ریزد آنست که اشتهاء

بسیار باشد و ترشی دهان و نفخ معده و ورم سپرز با صلابة

علامات نفخ در معده وجشا و قراقر باشد علاج بعضی علامات

و علاج بعضی گفته شد درد در معده و سوداء مراقی و

تعدیل جگر باید کرد بمقویات سرد چون زرشك و انار ترش

و امثال آن **فواق** حرکت دهان معده است بدفع موذی

اسباب سرها صعب است چنانچه مسافرانرا باشد یا

بخارتها و تیز یا خوردن چیزها که بسیار گرم چون زیره یا چیزی غلیظ

مثل بلغم چسفنده یا چیزی تیز چون صفراء زنجاری یا چیزی ترش

مثل سودا اما سبب دیگر خشکی بدن و دهان معده باشد

و آن بعد از تبهاء تیز یا اسهال یا سببی که بدن را لاغر

کند و خشك که موجب تشنج و ایذاء دهان معده شود

اما علامات مادی از بلغم و صفرا و سودا بآن باشد که

بقی بیرون آید و علامات سببها دیگر ظاهر است اما

سبب دیگر ورم جگر است و ورم سپرز **علاج** سبب مادی را

بدن و معده از آن ماده پاك باید کرد بقی و مسهل آن خلط

اما بلغمی بایارج فیقرا بعصاره افسنتین یا بطبیخ فوتنج و

نمك سندی و صفراوی را بنقوع مسهل چون بنفشه و

سبستان و تخم خطمی و گل نیلوفر و اصل سوس و گل سرخ

و آلو و تمر هندی بشیرخشت یا آب انار بن بشیرخشت و در

مسهل مقوی دهان معده اضافه کنند چون گل و کشنیز خشك

بعد از آن معده را باعتدال آورند صفراوی را بشربتهاء

ترش قابض و بلغمی را بگلقند و قرص عود کنند و سه درم گل سرخ

شش درم عود خام سیکی قرنفل سنبل طین الاکل خراسانی طباشیر

درم کبابه دو درم مجموع را قرص سازند و سوداوی را بمفرحات

و قرص که مقوی معده بلغمی و سوداوی باشد و دهان معده را

قوی سازند به زعفران و مصطکی و سنبل از هر یك چهار

مثقال اسارون مثقالی صبر مثقالی مجموع را بعسل معجون

سازند شربتی دانگی یاد انگیم اما حال چهار در بحسب مزاج و ضعف

وقوت ملاحظه باید کرد صفت مطبوخی که بلغمی مزاج را نافع است

افسنتین پوست بیخ بسته بودنه باغی فوتنج پوست خشخاش

مجموع را بجوشند و صاف کنند و بپاشند بعسل شیرین

توان کرد اگر ماده بسیار غلیظ باشد بسکنجبین عنصلی قی کردن اثری

عظیم دارد اما صفراوی و گرم مزاج را بهتر از کشك جو است

که در و پوست خشخاش جوشند و قدری دانه گل و طباشیر

پاشند بعد از طبخ و شراب گل و شراب سیب فستقی بگلاب با

شیره تخم خرفه بگلاب و شراب سیب و رب جوافون و رب

جو زعفران بدهند اما اگر سبب خشکی باشد کشك

جو به روغن بادام و شراب نیلوفر و محقرافیون و شیره خشخاش

بدهند و اگر خشکی و تشنج مستحکم شود معالجه ندارد در هر

حال رجوع بمعالجه تشنج یبسی کنند و غذا کبوتر بچه بلغمی را

و جوزه مرغ و عصفور بکشنیز خشك و مصطکی و فلفل

و دارچینی و زعفران بدهند و صفراوی را جوزه مرغ

یا گوشت کره و میش اگر هضم قوی باشد و کدوی تر و آلو بشیرهٔ
خشخاش و کشنیز خشك و تر و فواق که از خشکی باشد جوزهٔ
مرغ بکشك جو و حلیم گندم و شیرهٔ خشخاش و کدوی تر و اگر
دسند طلائی که بر دهان معده نهند بلغمی را روغن سوسن
و روغن قسط یا روغن گل بسنبل و مصطکی و قرنفل ضمادی
مفید سنبل مصطکی بنفشه زعفران سبوس بآب قرنفل
امّا صفراوی را جرادهٔ کدو با روغن بنفشه یا روغن کدو
مخلوط بروغن گل یا گلاب و صندل و روغن گل و کافور
مرهم موافق مرهم سفید اشسته آب کشنیز و تراشهٔ کدو و
روغن بنفشه بادام و گلاب و لعاب اسبغول یا روغن گل و
اسبغول و گلاب و باید که در معالجهٔ این علت داروها
خوش بوی خوش طعم که مفرح باشد اضافه کنند و حرکات صعب
تسکین فواق مادی دهد و عطسه نیز تاثیری تمام دارد
و قی نیز و حبس نفس و آواز بلند دادن و آب سرد که یکبار بر
سر بیمار ریزند اثری تمام دارد خاصه که آب بر روی او
پاشند و او را نیز به قهر آوردن دفعةً و فرح قوی و خوردن
به خوش بوی القی والتهوع والغثیان قی میل معده است
بحرکه دادن بدفع شیء بجانب دهان و دفع شدن آن چیز
و غثیان میل معده است بدفع شیء بجانب دهان بی حرکهٔ
و دفع و تهوع میل معده است با حرکه بدفع شیء از جانب
دهان بی دفع اسباب آن خلط صفرا یا سوداء سوخته باشد

چنانچه اصحاب مراقیا را می باشد یا بلغم و رطوبتی است که معده را
سست میکند یا بدی مزاج معده باشد بی ماده و بیشتر آن
بدی مزاج گرم باشد یا تخیل کردن چیزی مکروه که طبیعت از و
متنفر گردد یا تخمه باشد که طعام فاسد شود و طبیعت بدفع مشغول
شود بقی و باسهال و آنرا هیضه گویند و آن بسیار بدست
علاج اگر صفراوی و تخمه باشد قی کنند و چون معده نقی
پاك شود شراب انار بود نه بغایت است و شربتها که اشتها
آورد و قابض باشد چون شراب غوره و لیمو و حماض و امثال
آن سفوف که در جمیع اقسام نافع است سماق کشنیز
خشك دانه گل طباشیر سوده ترکیب کرده بشربت عطر
قابض بخورد یا بسفوف بخورد و داروهاء عطر قابض
چون صندل و گل سرخ و برگ مورد و عنبر و لادن و دانهٔ
گل و رامك و سك جدا جدا یا ترکیب بگلاب یا آب به بر
معده بر معده ضماد کنند و اگر طبیعت قبض باشد شراب
تمر هندی شربت کنند و حقنهٔ نرم بکنند و اگر خلط فاسد
در معده بماند بمعجون سفرجلی مسهل معده را پاك کنند یا
بمعجون خیارشنبر اگر صفرا غالب باشد فصل سیزدهم
در امراض کبد علامات گرمی جگر تشنگی با فراط و زردی
قاروره و سوزش در جانب راست و خشکی لبها و دهان
و قلّة اشتها و متضرر شدن بخوردنیهاء گرم علامات
سردی جگر سفیدی لبها و زبان و قاروره و قلّة تشنگی

وجوع بسیار وفساد رنگ روی وبدن علامات خشکی جگر
خشکی دهان وتشنگی بسیار وقلة بول وصلابة نبض ولاغری
بدن علامات رطوبات جگر تهبج روی وتری زبان وگلو
وسستی گوشت استخوانهای سینه وعلامت مزاج مرکب جگر
از گرم وخشک وگرم وتر وسرد وتر وسرد وخشک وسرد وتر
از ترکیب علامات مفرد معلوم توان کرد ضعف کبد
ضعف جگر بیشتر از بدی مزاج باشد وگاه باشد که بدی
مزاج با ماده باشد که ورم یا دبیله در جگر باشد ورنگ
کسی که ضعف جگر داشته باشد زرد باشد یا سفید یا کبود
ووقتی که سردی غالب باشد واندک دردی در جگر باشد ودر وقت
نفوذ کردن غذا وضعف جگر را بضعف افعال جگر توان
توان شناخت اگر جاذبه جگر ضعیف باشد براز بسیار
ونرم باشد اگر در بول نضج ورنگ باشد واگر هاضمه وماسکه
ضعیف باشد بول سفید وبی نضج باشد وچون فصد کنند
خون با آب مخلوط باشد وآنچه باعضا رود نامهضوم باشد
وتهبج روی وفساد رنگ روی وبدن واگر دافعه ضعیف
باشد قلة بول وبراز وبی رنگ باشد وقلة شهوة وسستی
بدن با زردی وسیاهی رنگ روی مائل بسفیدی باشد
بسبب آنکه کم باشد تمیز کردن بلغم وصفرا از خون علاج
مزاج را باعتدال باید آوردن بشربتها که در وعطریة باشد
وموافق باشد بسوء مزاج ومقوی جرم جگر وقابض باشد

ومسامات وعروق جگر بگشاید ونضج ماده بد بعد باین داروها
که شمرده می شود بعد از آنکه سوء مزاج را معلوم کنند از علامات
که گفته شد داروها که موافق ومقوی جگر است زعفران
ومویز ودارچینی وتفاح واذخر وشراب ریحانی ورواوند
وداروهای سرد ومعتدل دانه انار وزرک وبرگ کاشنی
وتخم کاشنی وگل سرخ وانار میخوش وازمرکبات شراب
دیناری وقرص انبرباریس وقوت غذا مویز ودانه انار
کنند سدد الکبد سده کبد بیشتر از غذاء غلیظ شود خاصه
که شیرین باشد چون خرما وشراب شیرین وچیزهای فاسد
مثل کچ وگل وانگشت ومیوهای قابض تر چون زعرور
واز اخلاط غلیظ لزج وبیشتر سده که در جگر میشود در مقعر
باشد از برای آنکه چون بمحدب جگر میرسد صاف میشود علامات
بسیاری براز ونرمی وگرانی در جانب راست ولاغری و
دیگر آنکه تب ودرد نباشد وبلندی در جگر محسوس نشود
ورنگ روی تغیر فاحش نکند واگر سده در مقعر جگر باشد گرانی
نزدیک معده فهم شود واگر در محدب جگر باشد گرانی نزدیک
استخوانهای پهلو فهم شود علاج اگر سده در مقعر باشد
داروهای مفتح مسهل باید ساخت چون ریوند با آب برگ کاشنی
یا بشیره تخم کاشنی یا با آب بادیان یا کرفس یا شراب اصول
یا سکنجبین ساده یا شراب بزوری واگر قبض باینها نگشاید
مغز خیار شنبر با روغن بادام اضافه کنند شراب دیناری

وسکنجبین براوند بغایت است واکر سدّه در محدب جکر باشد
دارو هائی که بول براند ورکها بکشاید بدهند چون شراب
اصول یا شراب بزوری یا آب بادیان و قدری لك بیشد
واکر کرم وتشنکی غالب باشد شیرهٔ تخم کاشنی وبادرنك
وتخم خیار بقند بدهند وقرص انبرباریس بغایت است غذا
زیره باج یا برك کاشنی بروغن بادام بابدك سرکه ترش
کنند یا دانهٔ انار یا برك خبازی واکر ضعف باشد تخم نیمبرشت
باشد مرغ جوزه بدهند وتا ممکن باشد نان وکوشت کو
ندهند واکر باسدّه اسهال واقع شود شرابیه بدهند
وآب برك کاشنی که دانهٔ کل وزرك وتخم انار در آنجا جوشانیده
باشند واجتناب باید کرد که درین مرض قوابض ندهند
مکر شرابیه که در وتفتیح است وسدّه ما سار یقا را همین
معالجه کنند النفخة والریح فی الکبد باد ونفخ که در جکر حادث
میشود بسبب غذاء غلیظ است و یا ضعف هضم علامت
آن درد یست تمدّدی وعدم کرانی علاج داروهاء کرم
قوی مفتّح وسفوفات وضماد کرم باید مثل سنبل وزرك
وجاورس وقرنفل وقدری مشك وعود مجموع را کوفته و
پخته با آب کرم ضماد کنند حمّام باید رفتن وشراب صرف نباشد
بیاشامند سنبل وبادیان وانیسون وتخم کرفس وشبت
سفوف سازند وجع الکبد درد جکر اسباب او بدی
مزاج جکر است که در نواحی غشاء جکر باشد یا ورم جکر

بلغ

باشد یا باد علامات بدی مزاج جکر کفته شد وعلامات
ورم نیز کفته شد علامات باد که در غشاء جکر باشد سبکی
وانتقال کردن وحرکة کردن به بسودن وغیر بسودن فهم میشود
علاج او وسدّه کفته شد و بدی مزاج بعلامات کفته شد
با معالجه وورم کفته شود ورم الکبد فرق میان ورم
جکر و میان ورم عضلات آنست که ورم جکر هلالی شکل
باشد وورم عضلات طولانی اکر خون باشد تب وتشنکی
وکرانی وثقل وکرمی موضع جکر وعدم اشتها وظهور
ورم بلمس وسرخی روی وزبان وسرخ خشك وفواق
اکر ورم بزرك باشد واکر ورم در مقعر جکر باشد قی تلخ
وقبض طبیعت وغشی وسردی دست وپای وفواق وعدم
اشتها ودرد بیشتر باشد واکر از جانب محدّب باشد
سرفه وضیق نفس وحبس بول بیشتر باشد وکرانی وکشیدن
ترقوه بجانب اسفل بیشتر باشد واحساس ورم بیشتر باشد
واکر صفراوی باشد زردی زبان وبراز وبیرون آمدن
بثرها از جانب جکر وسوزش وحدّة تب وقی تلخ واکر
ورم بلغمی باشد سفیدی رنك روی وزبان وبراز وسستی
روی وعضلات جکر وقلّة تشنکی ورقّة خون واحساس
کردن بورم نرم وعدم درد وتب علاج اکر سبب خون
باشد فصد باسلیق از دست راست باید کرد ورادع باید
نهاد از آرد جو با صندل وکل سرخ وعصارهٔ برك خرفه

وآب کشنیز اما مبالغه نکنند در رداع وبعد از ان منضجات خلط کنند مثل حلبه وخطمی واکلیل الملك وجون مرض منتهی شود محلل صرف بنهند اما باید که از ابتدا تا انتها قابض عطر خلط کنند جون کل وصندل در ورم کرم واین قاعده را رعایت کنند ودر ورم حدبی از مسهل دادن اجتناب نمایند که خطری عظیم دارد ودر ورم مقعری از مدر دادن دور باشد ودر اسهال مبالغه نکنند تا قوت تحلیل نرود وقبض بد باشد در توسط کوشند بقبض ولین ودر ابتدا آب برك کاشنی بسکنجبین بدهند ما شراب بزوری اکر ورم حدبی باشد وقرص انبرباریس بزرك با قرص کل ماشراب دینار وسکنجبین بشیرهٔ تخم خیار وکاشنی وخرفه یا زرك را در آب کنند وتمرهندی ونار دان والو وکل نیلوفر وتخم کاشنی را شیره بکیرند بشیرهٔ تخم خیار وبقند شیرین کنند ماشراب نیلوفر ودر حالت زیاده شدن مرض تا زمان انتها آب برك کاشنی با آب بادیان وتخم کرفس بدهند وهر جند ما نتها نزدیك شود درین آب بادیان وکرفس زیاده کنند ودر زمان انحطاط وورم آب بادیان با دانه کل وزرك دهند با قرص انبرباریس بزرك بسکنجبین بدهند وغذا کشك جو بقند با شیرهٔ سبوس وقند یا کاشنی مطجنه کردن بروغن بادام ترش کرده بسرکه یا زیرباج وضماد صندل ودانه کل وکلاب وسبوس واندك سرکه بس از ان قدری افسنتین

با زعفران اضافه کنند بس صندل را ترك کنند وباقی را ضماد کنند بس از ان افسنتین وعود وزعفران با آب قرنفل واکر اسهال باید خیاشنبر با آب بادیان وکرفس وزرك و کاشنی وروغن بادام بی نظیر است یا مطبوخ از بسفایج فستقی وکل بنفشه وتمر هندی وغاریقون وتخم خیار وکاسنی وافسنتین صاف کرده وترنجبین یا شیرخشت وریوند وسلیله وسقمونیا را درین علت بکار نبرند و اکر ادرار باید شیرهٔ تخم خیار وبادرنك با آب بادیان وکرفس بدهند واما ورم سپرز را بملطفات معالجه کنند ومنضجات ومحللات که با قابض عطر باشد ودر ابتدا قابض قوی کنند ودر انتها محلل ودر شربت وضماد او سنبل وفوه و لك واسارون وزعفران کنند ومسهل مثل ایارج یا مطبوخ از مغز کازیره وبسفایج از هر یك شش درم تخم خیار وکاسنی وزرك وغاریقون وتخم کرفس از هر یك دو درم افتیمون و افسنتین واصل سوس وخطمی وجعده از هر یك جهار درم مجموع را بجوشانند وبر مغز خیارشنبر بیست درم وقند بیست درم صاف کنند وریوند وروغن بادام از هر یك نیم درم ودر ورم صفراوی درخنکی زیاده کوشند سوء القنیه معنی آن بدی خیرهٔ اعضا است وآن مقدمهٔ استسقا
اسباب آن ضعف وبدی مزاج جکر است علامات
سفیدی رنك بدن وروی مایل بزردی وتهیج بلکها

چشم و دست و پای و روی و باشد که در جمیع اعضا ورم
کند مثل خمیر و نفخ و قراقر در شکم و علم ترتیب آمدن
باز کاه نرم و کاه خشك و کاه زود و کاه دیر آید و
شود لمثه علاج آن مثل علاج استسقا است اما علاج
ضعیف استسقا مرضی است که سبب او ماده غریب آ
که در خلل جمیع اعضا در آمده یا موضعی که غذا یا خلطها
حاصل میشود چون معده و جگر و رودها و غیر اینها
و بر آمدن اعضا یعنی تهیج اعضا یا موضع تدبیر غذا و خلط
و استسقا سه نوع می باشد بدترین زقی می باشد پس
از آن لحمی پس از آن طبلی اما زقی حاصل میشود از
بسیاری آب بیشتر در میان صفاق و ثرب و در حرکه
کردن و انتقال کردن از پهلو به پهلو آواز آب محسوس می شود
و صقالة جلد شکم با پری و کشیده شدن جلد شکم و
حادث شدن آب درین محل ما سبب آن باشد که جون مجرا
طبیعی آب حبس شد میل بجانب دیگر کرد یا بر سبیل ترشح یا
بر سبیل بخار که محقق شد یا تفرق اتصال واقع شد میان
این و آنکه آب جمع شده و مابین صفاق و ثرب یا مجری که چنین
در شکم از ناف غذا بجگر جذب میکرده جون مجری کشاده
شود بضرورت در مابین صفاق و ثرب آب جمع شود اسباب
حاصل شدن آب آنست که قوت ممیزه جگر عاجز شده از جدا
کردن آب از خون و اعضا این خون را قبول نکند پس بضرورت

این حال حادث شود یا بسیاری آب آشامیدن یا کد ختن
اعضا باشد که ورم با مجری معتاد جمع شده باشد و مجری
مفسد شده و اما استسقاء لحمی حادث می شود
از ضعف هاضمه دکها و اعضا بعد از ضعف جگر و هضم
او و ضعف هضم معده و رطوبت بسیار در خون حاصل میشود
و با اعضا متصل و شبیه میشود پس اعضا متهیج میشود
در غایت تری باشد چون گوشت صالح نشود و چون هاضمه
جگر و هاضمه اعضا ضعیف شود و ماسکه و جاذبه
اعضا قوی باشد استسقاء لحمی شود و بیشتر این استسقا
با سردی جگر باشد از خارج بدن یا از داخل که سردی
نکها باشد یا مرضی عارض شده باشد از خوردن خاك
اما استسقاء طبلی از فساد هضم است یا از
ضعف قوت یا از غلیظی ماده که قوت عاجز است از تحلیل
ضرورت ماده میشود و کاه باشد که از قوت کرمی باشد
که غذا را بخار سازد پیش از آنکه نضج یابد و هضم و استسقا
به ضعف جگر هم می شود یا بمشارکه معده یا سپرز یا ماساریقا
یا کرده شود علاج صبر کردن بر تشنگی و جوع بقدر امکان
اگر ترك نان توان کرد اولی است والا اندك خشکار نان
خورد و اجتناب کند از غذاء غلیظ جون هریسه و کله و
غذاء لزج جون باچه و از امتلا و مائیات کم خورد تا غایتی
که در آب دیدن حذر است و اگر تشنگی غالب باشد بعد از هضم

غذا اندك استصاص تواند کرد والتزام ریاضتهاء صعب
و در کشتی نشستن و عرق کردن در آفتاب یا تنور
کرم و نزدیك دریا که آب شور باشد وطن ساختن و در
ریك کرم غلطیدن و روغنهاء کرم مالیدن و سفر کردن
بحجاز و در اصلاح جکر کوشیدن و ادرار بول و باعتدال
آوردن طبیعت در لین و قبض و حبس طبیعت بهتر از اسهالست
و شربت آب کاسنی و سکنجبین بزوری و قرص انبرباریس
کبیر اگر کرمی غالب باشد و اگر کرمی نباشد آب بادیان
با آب کرفس خلط کنند و شراب دینادی یا شراب اصول
و سکنجبین بزوری و قرص انبرباریس ده درم جوز هندیا
و خیار و بقلة الحمقا از هر یك سه درم کل سرخ پنج درم
طباشیر پنج درم ریوند چینی تخم کرفس لك از هر یك یکدرم سنبل
نیم درم یا قرص ورد یا عصارهٔ غافث یا تریاق فاروق
هر روز مقابل نخودی بدهند در بستو ملك دون
خلاص یابد و شیر شتری که در منهٔ ترکی و قیصوم خورد
بعوض آب و غذا خوردن اثری تمام دارد و چند مستسقی
ازین خلاص یافته اند و اگر شیر با بول شتر اضافه کنند
انفع است و شیر بز عربی و بول او موافق است و قرص
مازریون نافع است مسهلی که درین مرض توان داد
ریوند سکنجبین از نیم درم تا یکدرم مسهل صفرا هلیلهٔ زرد
ریوند افسنتین از هر یك نیم درم مسهل سودا افتیمون

غاریقون هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس از هر یك نیم مثقال
مسهل بلغم غاریقون تربد از هر یك نیم درم نمك هندی
چهار یك درم باید که باین داروها مقل ازرق و کتیرا
از هر یك چهار یك درم اضافه کنند و بروغن بادام بمالند
و اگر خلط بسیار باشد مسهل بمرات بدهند تا معده
و جگر ضعیف نشود داروهائی که ادرار کند فوه تخم کرفس
انیسون بادیان تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه قرص
مازریون تخم کاسنی ده درم تخم مازریون با ورد یکدرم ملحی
غاریقون درم ورد و ثلث کل سرخ تخم خیار از هر یك دو درم و نیم
عصارهٔ غافث یکدرم و دو ثلث با کنج آ غذا آنست که در
جوهر خوب و لطیف باشد و فضلهٔ او کم باشد چون
مرغ جوزه و دراج و کبوتر بچه بموبز و انار ترش و بودنه
با عنی یا مطبخه یا مبرد بداروهاء کرم چون دارچینی
و فلفل و مصطکی و زنجبیل و زعفران و کشنیز خشك
ضماد سرکین بز با اخثاء کاو و بوده و اندکی کوکرد ضما
لحی را بر تمام بدن و زق را شکم و طبلی را بر اطراف ضماد
کنند نمك و سرکه و سنبل ضعف از ضماد اولست و بر
شکم طبلی سبوس و جاورس و نمك کرم کرده کماد کنند
و حمام کرم که عرق آورد نافع است و چشمها که آب کرم
دارد غسل کردن نافع است و در خراسان آن آبها را
آب دارو میکویند و با آب شیر کرم شیرین غسل کردن هم

بسیار دارد **فصل چهاردهم** در امراض معا معدی
که در روده و معا میشود اسهال است اسباب آن خوردن چیزی
باشد و آن چیز یا دارو مسهل باشد که قوت خلف گذاشته باشد
و عمل میکند یا غذا زیاده خورده باشد که هاضمه از
هضم آن عاجز شده باشد یا غذایی باشد که طبیعت از
کراهت آن نفرت کرده باشد و ناهضوم مانده یا چیزی
مزلق خورده باشد که طعام را پیش از هضم شدن از روده
و معده بیرون آورد مثل آلو یا غذای نفاخ خورده باشد
که طعام را مانع شده باشد از ملاقات تمام معده و ناهضوم
مانده و علامت هر یک ازین اسهال آنست که سبب مقدم سبق
باشد و یا سبب از نفس عضو باشد یا از دماغ باشد که نزله
فرود آید و غذا را فاسد سازد و طبیعت بسبب فساد قبول
نکند و باسهال دفع کند علامت آن وجود نزله است و آفة
دماغ و بعد از خواب بیشتر باشد و نوبت معین باشد و یا از
معده باشد و آن بسبب ضعف هاضمه باشد چون طعام
خورد معده گران شود و چون اسهال شود سبک شود و
آنچه آید ناهضوم باشد یا سبب ضعف ماسکهٔ معده باشد که
طعام را چندان در معده نگاه ندارد که هاضمه کار خود بکند
پس طعام پیش از زمان هضم بیرون آید و بقدر آنکه طعام در
معده یا روده مانده باشد هضم فاسد باشد و یا سبب ضعف
دافعهٔ معده باشد که قادر نباشد بر دفع فضله و اندک

اندک دفع در عقب یکدیگر شود یا بسبب بسیاری رطوبت
مزلق باشد که در معده جمع شده باشد و مانع شود طعام را
از هضم و غذا را زود بلغزاند و از معده فرود آورد علامت
آن رطوبت باشد مخلوط بغذاء ناهضوم و گاه باشد که آن
رطوبت لزج باشد یا شور و هر یک را بطعم دهان توان دانست
اگر لزج باشد بر سطح دهان تری باشد چسبنده و اگر شور
باشد دهان شور باشد یا سبب آن ریش معده باشد علامت
آنست که چون طعام از معده بگذرد درد زایل شود و زرداب
و سبوسه با براز مخلوط باشد و بثرها در دهان حادث
شود و بقی سبوسها بهن و ریم بیرون آید و یا بسبب
جگر باشد و ماساریقا و فرق میان آنکه بسبب آفت معده
باشد اسهال باشد و آفت جگر آنست که بحال صحة باشد
و هاضمه هضم خود کرده و بر طبیب دانا مشتبه نشود
آنکه ممعود و مکبود بود و اسهال معدی بسیار باشد و روز
بیشتر باشد از شب و کبدی شب بیشتر باشد از روز و
بسیار باشد که دفعةً آید و مخلوط نباشد به براز بلکه بعد
از براز آید و سبب ضعف هاضمهٔ کبد باشد که یا باطل
یا مشوش باشد کیلوس صرف باشد چون هاضمهٔ جگر
در او تصرف نکرده باشد و اگر تصرف کرده باشد اندک
هضم یافته باشد و بعد کیلوس رسیده باشد و در جگر
دیر بماند یا ضعف ماسکه باشد و در جگر دیر نماند

واندك سفم یابنده باشد یا ضعف ممیزهٔ جگر باشد که آب را از خون
جدا نکرده باشد وطبیعت جذب آن نکند وآنچه آید غسالی
آید مانند گوشت تازه که در آب شویند یا ضعف جاذبهٔ
جگر باشد علامت آنست که آنچه باسهال آید بسیار باشد
کیلوس صرف وسبب ضعف معده وجگر بسببها مزاج
آن عضو باشد وگفته شد در اول مرض معده وجگر
یا ورم یا سده باشد در ماساریقا یا جگر که کیلوس را جذب
نتواند کرد علامت سده وورم گفته شد وفرق میان سده وورم
جگر وسدهٔ ماساریقا وورم آنست که در سده وورم جگر
گرانی نزدیک استخوانهاء پهلو باشد وبیشتر آنست که
در سدهٔ ماساریقا ثقل مفهوم نشود واگر ثقل فی الجمله
باشد نزدیک معده باشد وحال جگر بصحة باشد اما
سبب دیگر آنست که رگ در جگر گشاده باشد بسبب
ضربهٔ یا سقطه یا شق شده باشد علامت آن تقدم
ضربه است یا خلط تیز اکال که از اعضا بر جگر ریزد
ومسامات جگر بگشاید وخون باسهال آید واین را
ذوسنطاریاء کبدی وغسالی نیز گویند علامت آن
تشنگی وسوزش در جانب راست باشد یا مادهٔ فاسد
باشد که طبیعت بدفع آن مشغول باشد علامت آنست که
بعد از آمدن اسهال خفته شود یا در روز بحران باشد
وبآن براز وزداب یا حرك باشد یا بسبب صفرا باشد

یا خلط سوخته وگاه باشد که گوشت بدن را قطعه قطعه
بگدازد وباسهال بیاید که با آتش بگدازد یا سبب از روده باشد
اگر با سحج باشد که خلط تیز باشد روده را وصفرا در دو
روده را ریش کند وروده را سوراخ کند وثفل از آن
سوراخ وبخ چندان در شکم جمع شود که شکم برآید مانند
مستسقی پس از آن هلاک شود وگاه باشد که بیشتر بهتر شود
وسالم ترین وجه آنست که در رودهٔ غلیظ شود بدتر آنست
که ریش در صائم شود بسبب آنکه نزدیک بجگر است و
صفرا بسیار بدو ریزد وسودا روده را بچهل روز ریش
سازد واین کشنده است وبلغم شود در بیکاه روده را
ریش کند وشناختن آنکه سحج در کدام جاست بموضع
توان دانست وبرد در آب اگر در رودهٔ دقیق باشد درد
صعب خواهد بود واگر در رودهٔ غلیظ باشد درد سبك
خواهد بود وتراشهاء روده که آید از رودهٔ دقیق خواهد بود
واگر آنچه باسهال آمدن خواهد بود دلیل تآکل خواهد بود
واگر سحج بعد از داروی مسهل باشد زود علاج یابد در
درچهل روز نیکو شود واگر سحج بعد از مرضهاء حاد باشد
کم فلاح یابد یا سبب اسهال از تمام بدن باشد بسبب
جمع شدن مادها چنانچه اهل آسایش ومردم اکول را می باشد
یا بسبب خشکی هوا که از بدن مواد بتحلیل نرفته باشد بسبب
بستن مسامات وغلظت مادها یا بسبب بریدن بواسیر یا حیض

خون یا قطع عضو یا خون رفتن از بینی که معتاد باشد جمع شده
باشد یا خون که حصهٔ عضو منقطع باشد طبیعت آنرا
بجانب روده مادفع کند یا بسبب بحران باشد یا حبس
حیض و علامات این سه قسم ظاهرست و در بند کردن این
نوع اسهال خطرست و اسهال بدنی یا از گداختن اعضا باشد
چنانچه در دق می باشد و آنرا بوی بد باشد و بد رنگ آید
گاه بچرب و گاه لحمی یا زرداب غلیظ چرب و بعد از نا آمدن هر
مجلس ضعف باشد و اگر بسبب خلط تیز باشد زرداب رقیق
باشد بیك حال و گاه باشد که اخلاط در بدن جمع شود
و طبیعت بدفع آن مشغول شود و از آمدن آن اخلاط را حسه
و خفة باشد و اگر از عضوی آید غیر رستن چرك خواهد
بود که دبیله یا ورم منفجر شده باشد از هر عضو که باشد و
علامت آن ورم یا دبیلهٔ آن عضو باشد علاج دفع اسهال
بقابض یا بمغری یا بمغلظ ماده و گاه باشد که بمخدر احتیاج
شود و یا ماده را بجانب مخالف میل باید داد چنانچه بجانب
بول میل دهند مادهٔ اسهال را یا بعرق یا بحجمه نیز اعضاء
بالا را اما اسهال که بسبب تناول غذاست سبب را منع کند
و عضو را باعتدال آورد و علاج آن در تخمه و فساد هضم
گفته شد و آنچه از اعضا و بدی مزاج عضوست بضد آن
علاج کند و آنچه از گشادن رگهاست یا شق شدن یا قطع
یا ریش یا سدهٔ جگر یا سدهٔ ماساریقا یا بدنی یا نزله یا ضعف

قوی باشد بعلاج این نوعها زود شغل باید گرفت و علاج هر یك
در محل آن طلبند از قابض صرف بعمل ناورند و بر جگر ادویه
صرف ننهند مثل شربت به جزوی نیست بسبب آنکه تفتیح دارد
بقبض و آب کاشنی که در و دانهٔ انار و دانهٔ گل و دانهٔ زرك
آغشته کرده باشند و سفوف مقلیا نافع سده است اگر
محتاج شود به تفتیح قوی آب کرفس و بادیان بعصارهٔ برگ
کاشنی بدهند اگر کبدی بافراط باشد دارو هست که حبس
اسهال کند مازو اقاقیا گل سرخ گلنار صمغ نقف داده گل
ارمنی طراثیث طباشیر خاصه بریان کرده آب حب الآس
کزمازو کاوزدانهٔ انار ترش خرنوب عصارهٔ لحیة التیس
اسبغول تخم ریحان کشنیز نقف داده تخم لسان الحمل نقف
داده انیسون و کشنیز نقف داده و میوهاء قابض چون سیب
و زعرور و به و ناشپاتی و [illegible] تلخ و حماض و اترج و رب
آن و میوها اگر خواهند بشربت خورند و خواهند بغذا خورند
و نقل توان کرد و اگر با اسهال پیچ باشد مغری صرف دهند از
مرکبات قرص طباشیر کافوری گل سرخ طباشیر از هر یك ده درم
بزرالحماض و سماق پاك کرده بزرالبقله از هر یك پنج درم
جلنار دو درم صمغ عربی یکدرم و نیم مجموع را قرص سازند
حماض و سفوف طین پیچ را نیکو بود اسبغول بریان کرده پنج درم
بزر لسان الحمل بزرالبقله و بزرالریحان ده درم صمغ عربی و طین
ارمنی از هر یك سه درم و [illegible] سفوف حب الرمان تخم انار

ترش بریان کرده و نیك ساویده صد درم کرویا بریان کرده
وکشنیز از هر یك بیست درم کزمازج ده درم خرنوب نبطی
ده درم سماق وجلنار از هر یك پانزده درم شربتی سه درم
مقوی روده و معده بود واگر اسهال زلقی باشد قابض قوی
دهند بشربت و سفوف وضماد رب آس و به یا سفوف
حب الرمان یا سفوف از مازو و پوست انار از هر یك نیم درم
کوفته و بیخته بسفیدهٔ بیضهٔ مرغ خمیر کنند و در میان انار
ترش نهند تا خشك شود پس از آن بکوبند دو درم برب به یا
رب مورد بخورند آب به وآب مورد را بروغن بجوشانند
تا روغن بماند و بر معده و شکم طلا کنند واگر سنبل واقاقیا
اضافه کنند بهتر باشد و باید که در هیچ چیزی که بسیار ترش
باشد مثل سماق عمل نکنند که ضرر کلی دارد صفت دوا
که مشترك باشد در اسهال کبدی و معدی وخلطی تیز که با تشنگی
وحرارت بسیار باشد تخم خرفه تفت داده شیره بگیرند و بشراب
صندل یا شراب سیب یا ماء الورد و شربت سازند یا با شراب انار
میخوش یا شراب زرشك و اسبغول تفت داده که بروغن گل
چرب کرده باشند اضافه کنند اگر وجع مغص باشد قرص
دانه انار ده درم چوب صندل دانهٔ گل زرشك تخم مورد از هر
یك چهار درم یکشبانه روز در آب خوبیسانند باید رعصاره
برگ لسان الحمل وکاشنی وصاف کنند و شیرهٔ تخم خرفه
تفت داده بشراب سیب شیرین کنند واگر طبیب شیرزیاده کنند

ولیك جو کاورزیا قرص کاورز و پیش از آن اندك شراب سیب
بیاشامند و صندل و دانهٔ گل کوفته در آب به یا برگ مورد
حل کنند و بخرقهٔ کتان بر جگر و روده بنهند واگر آرد جو بآن
خلط کنند وضماد کنند شاید و تا شش روز التئام این تدبیر
کنند و غذا شراب سیب یا شربت صندل یا کشك جو تفت
داده بشراب سیب یا مزورد از دانهٔ انار کوفته یا زیرباج
با آب غوره یا مرغ جوزه با آب غوره و دانهٔ انار کوفته
یا سماق یا جو کوفتهٔ تفت داده و خشخاش تفت داده اگر قوت
ضعیف باشد و چون مزاج باعتدال آید وخلط بصلاح آید
قابض قوی بدهند چون شربت حب الآس و شربت به اما
اما اگر اسهال از خشکی باشد شربت مورد و رب آن و جوارش
به قابض و سفوف مقلیا ثا اضافه کنند و قرص عود نغایندا
سفوف از سماق و کرمازو و زیره وانیسون تفت داده واقاقیا
وسك و تخم مورد و رب به بیاشامند و غذا جوزه مطجنه
بریان کرده بدانه گل و سماق و کشنیز خشك و زیرهٔ تفت داده
آب غوره خوبیانیدن این غذاء اسهالست که از سردی باشد و
جمیع شود با هم مضرات صاحب اسهال را واگر خوف تشنگی باشد
شوربا توان داد وآب دادن بر همین ضرر دارد تا ممکن باشد
حیله باید کرد در آب نادادن واگر خشکی غالب باشد کبوتر
بچه بدار و ماء قابض چون زیرهٔ تفت داده وکشنیز خشك
مناسبست و دراج و چیز کهنه که از نمك بشویند و بریان کنند

وبکو بند ویکمثقال یا دو درم در بعضی دبتها یا عصارها قابض
بدهند نافع است وبنیر قبض زیاده کند و بجح را نیز نافع است
اما ضرهاآن تشنکی است وطباشیر تقت داده وبیرو خرفه تقت
داده با عصاره برك خرفه تدارك کنند با دوغ کاو ترش که
بآهن داغ کنند یا بسنك داغ کنند قطع اسهال خلطهاء کرم
بکند واکر صاحب اسهال بغذا قوت نکیرد در سه روز یا
جهار روز ما آنرا از نبض فهم باید کرد بعلاج شغل نکیرند مغص
درد روده را کویند اسباب آن بادی باشد که در روده محکم
شده ودر روده می بجد یا خلط صفراوی می باشد یا بلغم شوری
یا سوداء غلیظ جسفیده یا قرحه باشد در روده که فضله
با ورسد ایذا اید یا ورم باشد یا کرم باشد در روده یا
اکر بحران باشد دلیل اسهال است علامات جملهٔ این سببها
معلوم است علاج این اقسام علاج قولنج است قولنج
دردیست در روده که آنجه از روده بیرون می آید بدشواری
باشد یا اصلا هیج بیرون نیاید اسباب بادی باشد که در
روده مستحکم شده باشد علامات درد صعب باشد باریك که کوئی
جیزی باریك است که روده را سوراخ میکند ویا ثقلی خشك است
که در روده بند شده وکه می جکر ما کرده آن ثقل را خشك کرده یا
خشکی مزاج است که بیش از مرض باشد وعطش غالب وسوزش
در شکم ولاغری مزاج وبوی بد در براز وسیاهی مائل بسرخی
است سببی دیکر سده که میان معده وروده حادث شود که

صفرا بروده میریزد که شبیه کند روده را بر دفع براز علامة
ظهور یرقان است وآمدن براز سفید است سببی دیکر
خوردن غذاهاء خشك است جون قلیه وبرنج وجاورس
ومیوهاء خشك جون تفاح وبه وناشپاتی وزعرور وخیار
وکدو وانکور وسیبویش وآب میوه تر خوردن وامثال آن علامة
تقدم سببها است است اسباب دیکر بلغم غلیظ لزج است
که در روده بماند وستر انکیخته شود علامة تقدم سقوط
شهوة است وآمدن بلغم به براز وتخمه وطعام غلیظ خوردن
وسختی بند شدن روده وسختی درد واکر براز بیاید بر بلغم
آمیخته آید است سبب دیکر بجیدن روده است بر
یکدیکر علامة آنست که دفعةً واقع شود بعد از برجستن
یا حرکة عنیف یا فتق باشد ودرد از یك موضع باشد
با اشتقال وبر یك حال باشد است سبب دیکر بسیاری
کرم روده باشد که بر یکدیکر بجد ومجری را تنك کند علامة
آب آمدن است از دهان در شب وبجش روده ها وآواز خائیدن
دندانها واحساس حرکة کرم خاصه در وقت جوع وکاه باشد
از حرکاکرم عرضهاء صعب واقع شود شبیه بصرع است
سببی دیکر ورم روده ها باشد علامة تب ودرد صعب در
یك محل وثقل در روده وتشنکی ووجود کرفتن قولنج بتدریج
است سببی دیکر ورم کرده یا ورم جکر یا ورم سپرز باشد
که بزرکی ورم روده را تنك کرداند علامة علامات ورم

این اعضاست و از صفرا قولنج کم واقع شود **وعلامة** تلخی دهان
وشدة عطش و سوزش در مراق و علامات صفرا و پیش از
از وقوع مرض علامات مطلق قولنج قلة شهوتست خاصه
بشیرینی و چیزها چرب و غثیان و درد پشت و شکم و پایها
و بند شدن براز و باد و پیشتر از جانب راست واقع شود و تشنگی
بسیار و خشکی گلو **علاج** اول حقنه نرم باید کرد بسناء مکی
و بنفشه و خار و خسك و مغز کاذیره و تخم خطمی و اصل سوس
و سپستان و برك چغندر و شیرخشت و ترنجبین و شکر
سرخ بعد از آن حقنه تیز کنند بسفایج و تخم حنظل و غاریقون
و سقمونیا و سکبینج و مقل و اگر بند در رودها و بالا باشد
چون حقنه کنند گاه باشد که درد زیاده شود تو تم کنند
که عمل ضرر کرد باید که غلط نکنند و ترك کنند حقنه را و طریق
صواب را بگذارند باز حقنه کنند تا بتکرار حقنه اثر بود که
بالا رسد و سده بگشاید و جوارش سفرجل مسهل نافع است صفت
محموده دو درم تربد سی درم مصطکی قرنفل سك زنجبیل
فلفل دارفلفل جوزبوا از هریك ده درم عصیر السفرجل الحامض
و عسل برابر ممزوج سازند و بپزند تا غایتی که غلیظ شود بعد
از آن ممزوج سازند و معجون خیارشنبر در همه وقت توان داد
در تابستان و زمستان نافع است و اگر بقولنج قی باشد
سفرجلی اولی است و اگر سبب باد باشد معجون زیره اولی
باشد و اگر احتیاج باشد بعد از آنکه این دارو ها خورده باشند

این حقنه بکنند سناء مکی ده درم بسفایج فستقی پنج درم
انجیر بوی دانه بیرون کرده از هریك شش درم پرسیاوشان
دسته پنج عدد بادیان تخم کرفس سه درم و اگر باد باشد
برك سذاب واکلیل الملك و بابونه و تخم کرفس و بادیان
و مغز کاذیره و قنطوریون زیاده کنند و خار خسك و شیرخشت
و شکر سرخ در آنجا کنند و صاف کنند سکبینج مقل از هریك
یك درم سقمونیا دو دانگ بوره نان یك مثقال اضافه کرده
حقنه کنند نوعی دیگر قولنج که از باد باشد یا از ثقل بگشاید
بسفایج سنا کرفس سذاب تخم خطمی بابونه اکلیل الملك سبوس
مغز کاذیره از هر یکی کفی غاریقون سه درم در ده سیر آب
چغندر بجوشند تا نصف بماند و به عسل یك سیر و روغن زیت
یکسیر صاف کنند بوره نان یك مثقال محموده دانگ نیم اضافه
کنند و گرم حقنه کنند و اگر درد صعب باشد برشعثا
دانگ نیم زرنبرد و تریاق فاروق تریاق اربعه و دیره وانیسون
و بادیان و مصطکی و کندر و یا سفوف کنند و سبوس
جاورس در خرقه گرم کرده بر شکم بنهند خاصه که باد باشد
و گاه باشد که بمجرد آب گرم که حقنه کنند کفایت باشد یا
مثقالی مصطکی یا معجون بنفشه در آب گرم حل کنند و حقنه کنند
غذا خروس بریان با شبت و نخود سیاه و دارچینی و مصطکی
و فلفل یا شوربا ماکیان اگر شهوة قوی باشد و روغن سنبل
بروغن گل و مصطکی و عنبر بر شکم بمالند و اگر سبب خشکی

وگرمی روده باشد شراب بآب گرم و لعاب تخم به بدهند تا طبیعت
نرم کند داروهائی که بخاصیت قولنج را نافعست شود باء
هدهد و گوشت او و خراطین خشك کرده سرگین گرگ
که استخوان خورده باشد خاصه که استخوان در سرگین او
باشد و بر بالای خاشاك باشد علامت آنست که سفید باشد
که هیچ رنگ با او مخلوط نباشد انفع اشیا گفته اند در آب عسل
یا شراب بدهند و داروهاء خوشبوی و نمك و فلفل بدهند
و روده گرگ خشك کرده انفع است از سرگین او و اگر
استخوان در سرگین گرگ یافت شود در غایت نفع است
تا غایتی که گفته اند که آویختن او نافع است خاصه که خوردن
او و گفته اند که در پوست پلنگ یا گوزن یا پشم کبش که گرگ
او را گرفته باشد و از گرگ گریخته باشد بپاو بندند نافع است
و اگر در نقره گیرند و بپا و بندند نافع است و گژدم بریان کرده
نافع است و اگر شاخ گوزن را بسوزند و دود آن در درد
بپاشانند درد تسکین یابد علاج قولنج التوائی آنست که
صاحب قولنج را بفرمایند تا بسیار بر جهد بر جستن مختلف
و شکم را مس کند نرم نرم و حرکة عنیف کند و ساقها
محکم ببندند و اگر باین تدبیر روده بجای خود نیاید
بفرمایند که یکسیر سیماب یا دو سیر فرو برد و شکم او را
بمالند و قدمی چند برود تا سیماب بیرون آید و اگر
درد صعب و بی طاقت شود او را سرنگون کنند تا سیماب

از حلق او بیرون آید و علاج کرم در باب او گفته شود
علاج ورم روده مضراست ضماد نرم کند چون بنفشه
و خطمی و محلل بنهد اکلیل و بابونه و حلبه و تخم کتان
و در طبیخه آب نشاستد او و اگر ازین داروها جوشانیده باشند
و حقنه نرم بکنند که در آنجا لعاب خیارشنبر و روغن بادام
باشد و آب آلو بخورد و شراب بنفشه بیاشامد الدود
کرم که در روده پیدا می شود چهار نوع است دراز و بزرگ
می باشد که تا یك گز می باشد و موضع آن در روده های علیا
می باشد دوم دوده خرد مثلا انکه در سرکه می باشد در روده
مستقیم می باشد علامت خاریدن مقعد است و بیرون آمدن
کرمهای سیم کرمها باشد مانند تخم کدو و محل او در روده
اعور و قولون می باشد چهارم دو کرمی باشد در همه روده ها
و باین دو داشتها می باشد بسبب انکه او میکشد غذا او
در گرسنگی حرکات منکر حادث شود چنانچه گوئی که چیزی
ایذا میکند علامات مشترك جمیع دود را آب رفتن دهان و تری
لبها در شب و خشکی لبها در روز و بیشتر اوقات چنین
محسوس میشود که چیزی را میکشد و ساویدن دندانها
بر یکدیگر و در خواب بر جستن و فریاد و تململ و بدخلقی
و گران سخن کردن و نگاه کردن بر هیئة که غضب باشد
و غثیان بر طعام و اندوه و لینت براز علاج بدن را از
بلغم پاك باید کرد با یارج مرکب بتربد و تخم حنظل و دود را

بداروهاء تلخ باید میرانید بخاصیت یا باسکار مثل کشنیز
خشك وبیرون آوردن بزم کردن طبیعت ودود صغار را
بفتیله دفع باید کرد وحقنه سه روز هر صباح قدری شیر
گرم بیاشامد وبعد از سه روز چیزی نخورد تا جوع غالب
شود بعد ازان قدری کباب بخاود تا کرمها نزدیك آیند
بجهة طلب گوشت ودهان خودرا باز کنند وداروهاء
قدری شیح وبرك شفتالو وآب برك او وخنبزك وثوم
درمنهٔ خراسان
وترمس وقطران وسیاه دانه وبودنهٔ باغی وفوتنج وکبر و
سعتر وسعد وحاشا ومقل وافیتمون وتخم حنظل وحب النیل
ازین داروها بدهند چون ببرند بخود بیرون آیند واگر بعد
از بیرون آمدن این کرمها اسهال واقع شود طرانیث و
کشنیز خشك وسماق بدهند داروهاء کشندهٔ آن خوخ وخوره
وسرکه خاصه سرکه عنصلی چون بخورند نافع است وقلع
مادهٔ دود ست ضماد که قاتل دود است ترمس بوی صبر
تخم الحنظل بآب برك شفتالو واگر برگرد ناف بنهند اگر
معده ضعیف باشد بآب به بسرشند فتیله که صغار را دفع
کند تخم حنظل نطرون نمك حقنه قنطوریون نطرون
افیتمون بسفایج سرخس قسط مر پوست بیخ توت از هر یك
سه درم بجوشند وصاف کنند وبروغن زیت حقنه کنند
حبی که دود دراز وکدو دانه را دفع کند حب النیل یکدرم
تربد یکدرم قنبیل یکمثقال ترمس یکدرم حب ساخته سحر بخورند

فصل پانزدهم در امراض مقعد مرض مقعد کشنده باشد
بسبب آنکه مجری فضله باشد ومعلوب است وحس بسیار
دارد ومواد را قبول کند چون در اسفل واقع است شقاق المقعد
اگر سوزش وخشکی باشد بسبب گرمی یا ورم باشد وورم را
بلمس توان شناخت وصعوبت درد واگر ثفل خشك برو گذشته
باشد موجب شقاق باشد ویا بواسیر باشد که شق شده باشد
ویا بسبب قوة طبیعت باشد که فضله خون را ازان رگها
دفع کند علامات سیلان خون است بافراط علاج مداوای
بواسیر باید کرد وورم را تسکین باید داد به تلیین بمثل شراب
بنفشه ولعاب دانهٔ به غذا پاچه یا بیضهٔ مرغ یا اسفناج
مرهم مقل باید نهاد ومرهم شادنج یا زردهٔ بیضه مرغ ومقل
ازرق بروغن مغز استهٔ زردالو تلخ یا کوهان شتر ومقل ازرق
وموم سرخ لطوخ کنند به پنبهٔ گرم واز آب سرد احتراز کنند
واز جمیع چیزهاء ترش وقابض وقبض طبیعت در غایت بد است
استرخاء المقعد سستی مقعد سبب آن نشستن بسیار است بر سنگ
یا رطوبه که بر عضلهاء مقعد ریخته باشد علامات آن تقدم
سبب است ونرمی وخشکی مقعد یا ورم مقعد باشد وعلامت
آن ظاهرست از درد وشق مقعد یا عضله بریده شده باشد
بسبب ضربه یا سقطه که دفعةً بر مقعد رسیده باشد
وآن علاج ندارد علاج ورم را دوا کنند بداروهائی که
نضج ماده بدهد یا تحلیل یابد ومزاج را باعتدال آورند

ومقعد را قوت دهند وبیشتر ورم از مادهٔ سرد باشد نطول
طراثیث دانهٔ گل خطمی پوست انار مورد قسط مر اذخر
بجوشند ودر آن آب نشینند وبروغن قسط چرب کنند
که گرم باشد واسفیداج ودانهٔ گل وبرگ مورد خشک کوفته
ومقل ازرق وزیره واذخر وکندر کوفته وپخته بر آنجا
پاشند بعضی یا تمام را **خروج مقعد** بیرون آمدن مقعد که
سبب ورم باشد مشکل بجای توان آورد واگر عضله سست
شده باشد قابض بجوشند واول آنرا بروغن قسط یا روغن
گل گرم چرب کنند ودر آب گرم نشانند اورا وبه پنبه
آهسته آنرا بجای برند ودر آبها داروی قابض نشانند
اورا واگر داروی قابض سوده اول بر آنجا پاشند بعد از آن
در آن نشینند بهتر باشد ومحکم برفیده به بندند واگر بجای
زود دارو بهاء ملین مثل خطمی وبنفشه وتخم خطمی مسکن
درد مثل پوست خشخاش وبابونه اضافه کنند واورا در آنجا
نشانند بعد از آن بجای برند **حکهٔ مقعد** خاریدن مقعد
خلط بورقی باشد یا خلط تیز یا دود **علاج** اول بدن را
از آن خلط بمسهل وحقنه پاک کنند ودود را علاج کنند وحجامهٔ
عصعص کنند وبسرکهٔ ترش مقعد را بشویند **اورام مقعد**
ورم مقعد بیشتر مادهٔ خون وصفرا می باشد وآن ظاهرات
علاج فصد باید کرد وبروغن گل چرب کنند وزردهٔ بیضهٔ
مرغ وروغن بنفشه بادام وموم قیروطی سازند واگر درد

صعب باشد آب کشنیز تر اضافه کنند یا مرهم خل در روغن
گل حل کنند وچون ورم از ابتدا بگذرد وقرار یابد مرهم
دیاخلیون نیکو باشد ودارو بهاء منضج نرم چون خطمی
وخبازی وبابونه وبنفشه بنهند وبیشتر از آنکه نضج یابد
آنرا بگشایند با آله تا بواسیر نشود **البواسیر** بواسیر بر
انواع باشد ثولولی می باشد بر شکل زخ خرد وعنبی می
باشد پهن وگرد برنگ زعفران وتوتی می باشد نرم وسبب
خون می باشد واگر بلغمی باشد مانند عناب می باشد که
در درون مای می باشد مانند بردهٔ که پر نفخ باشد واین انواع
در ظاهر مقعد می باشد که آنرا احساس میکنند وآنرا ناتی
میگویند ودر درون مقعد می باشد وآنرا غائر میگویند
واین نوع بدتر باشد وبیشتر از سودا باشد یا خون سوخته
وثولولی بسودا نزدیکتر باشد واین نوع عمیا می باشد که
هیچ خون ترشح نکند ومفتح نیز می باشد که خون وزرد آب
می آید البته باید که از بواسیر خون ترشح کند وسیلان
خون آنرا نه بندند مگر بهم ضعف باشد واین نوع از علّه
وسودا وسرطان وجذام وصرع سوداوی وحمره وذات
الجنب وذات الریه وسرسام ایمن باشد واگر پیش از
وقت وعادت خون بسته شود وهم استسقا وسل
واگر رعاف شود یا حیض فامخ تمام دهد ورنگ صاحب
بواسیر زرد باشد مائل بسبزی **علاج** بدن را پاک باید کرد

از ماده بفصد صافن ورگ مابض وحجامت میان هر دو ورك و مسهل سودا باید خورد و جگر و سپرز با عتدال باید آورد و دائم طبیعت نرم باید داشت و داروهاء ماسور با نواع آن مسقطات و مفتحات و مدملات و حابسات و مسکنات درد می باشد و این انواع ضماد و نطول و بخور می باشد فاما آنچه مسقط باشد اولی آنست که آنرا ببرند و تمام قطع نکنند البته یکی را بگذارند و بر قطع صبر کنند مسقطات چون دیك بردیك و فلدفیون و ماننداینها وچون سیاه شود ازین نوع داروها کرنب را بجوشانند و بر بواسیر نهند تا درد آن تسکین یابد باز مسقط را اعاده کنند تا آن دانه بواسیر بیفتد و پاشیدن زنگار بر بواسیر بیفتد اندکی خشك کند پس از ان در آب نشیند که دران قابض باشد مانند عدس و پوست انار و مازو و گلنار و دانه گل جوشیده باشند و اگر درد باشد خطمی و خبازی و بنفشه را بجوشند و دران آب نشینند و اگر پیش از قابض روغن گل سفید بسیار بمالند پس از ان مرهم اسفیداج و مرداسنگ بکار برند اما مفتحات بکار برند اگر خون نیاید یا بسته شده باشد و چون رفتن احتیاج باشد و درد صعب باشد و متعاقب بحمام روند و رگ صافن و مابض بکشایند پس از ان پیه گرده شتر یا مغز استخوان گوسفند یا روغن دانه زرد آلوی تلخ یا روغن دانه شفتالوی تلخ و مقل مجموع بهم خلط

کنند یا جدا جدا طلا کنند پس از ان مفتح بنهند مثل ورق کبوتر صحرائی و پیه بط و زهره گاو و بخور مریم و صافن بکشایند که لازم باشد که چون فصد کنند بواسیر بکشاید فاما حابسات چون اقاقیا و خون سیاوشان و مرجان و گلنار و کندر و صبر و پوست خرگوش و نسج عنکبوت و اقاقیا و مازوی کوفته بر بواسیر پاشند تا گوشت بروید و مندمل شود و آنجبار و شربت آن بغایت نافع است در خون بستن هر عضوکه باشد و اما مدملات داروهاء قابض است و گفته شد و اما مسکنات و جمع تدبیرات گذشته و آن ملینات و محللات است غذا از جمیع غذاهاء غلیظ و کثیف و چیزی که خون را بشوراند و داروهاء گرم و کباب و قلیه احتراز کنند و غذائی خورند که زود هضم شود و خون لطیف حاصل کند نخود آب و زرده بیضه مرغ و امثال آن خربزه و شوربا اند بغایت خوب است خربزه اول سال بهتر است که او را گرمه گویند

الزحير

زحیر حق می باشد و زحیر باطل اما زحیر حق سبب او ورم گرم باشد در روده مستقیم یا خلط صفرائی یا بلغم شور یا آنکه بسیار نشسته باشد یا بر زمین محکم نشسته باشد علامتها جمله ظاهر است و زحیر باطل آنست که ثفل خشك در روده مانع باشد و هر لحظه تقاضاء قیام شود و رطوبتی که بر سطح روده باشد میتراشد و گاه گاه ثفل اندك اندك بیرون می آید و اگر آنرا بقابض معالجه باسهال

کنند پیماد هلاك شود وفرق میان زحیر حق و باطل آنست
که در زحیر باطل گرانی در شکم و درد پشت می باشد و مغص
می باشد که دفع نشود به بیرون آمدن چیزی و اگر قوی شود
قولنج شود و شهوت کم شود و بیشتر چیزهاء خشك خورده شده
باشد و باطل را باین جمله توان شناخت که تخمی چند از خوبی
فرو برند اگر بیرون آید زحیر حق است والا زحیر باطل است
واسبغول و مانند آن همین حکم دارد علاج اما علاج
باطل بتلیین طبیعت شود مثل شراب بنفشه با پنج خطمی
ولعاب دانهٔ به یا معجون بنفشه با آب گرم و شاید که
احتیاج شود به لعاب خیارشنبر بروغن بادام یا کثیرا و
رب سوس وگاه باشد که با آب گرم کفایت باشد که پاشنه
ودر آنجا نشینند و اگر قوی تر باشد حقنه لینه کنند که
در آن حقنه مقل ازرق باشد و غذا اسفیدباج که در
آنجا خبازی و اسفناج باشد و اما زحیر حق آنچه بسبب
سرما باشد موم و روغن قسط با قیروطی سازند و بر مقعد
و عجان و شرج نهند و مقعد را بخرقهٔ گرم کرده گرم دارند
ودر آب گرم نشینند و بر زمین گرم حمام یا خشت را گرم
کنند و نمد بر بالاء آن خشت نهند و بر آنجا نشینند و
زیره را بشراب صرف بخورند عجیب است و طلا نیز بکنند و
اگر بسبب حرارت باشد و خلط گرم پوست خشخاش و خطمی
و دانهٔ گل را بجوشند و نطول کنند و شاف زحیر بردارند

اگر درد صعب باشد صفت آن زعفران کندر مر صمغ تازی
حضض هر یکی جزوی افیون دو جزو شافها سازند مانند
دانهٔ سپید و مرهم مقل و قیروطی با آب کشنیز تر نافع است و
اسبغول و تخم ریحان و تخم مرو و بادرشك بشراب صندل یا
شراب زرك بدهند و اگر عطش باشد شیرهٔ خرفه با این تخمها
بدهند سوی تخم مرو و تخم ریحان و مقدار برنج و کشنیز خشك و
زرك قرص کنند یا چکیدهٔ جغرات گاو و اگر ضعف باشد طبیخ
یا مرغ اضافه کنند و اگر بسبب ورم باشد ضد کنند و دو
روز یا سه روز چیزی نخورند و علاج ورم کنند و اگر از
نشستن بسیار بر زمین یا زمین محکم باشد روغن گل و سفیدهٔ
مرغ شیرگرم بر مقعد نهند و بیشتر زحیر را تکمید و گرمی
لطیف و نطول شیرگرم نفع رساند و خشکی و مرهم غذاء
غلیظ دهد بد باشد فصل شانزدهم در امراض طحال
و زهره و یرقان زرد و سیاه و اجتماع هر دو یعنی زرد و سیاه
که بهم مخلوط باشد که در روی ظاهر شود و بدن سبب آن
غذاییست که تولید صفرا و سودا کند یا گرمی جگر که غذا را صفرا
سازد یا سودا و کند بدن جوارح با ماده زهر آنها یا غایت گرمی
هوا که خلط میسوزد و صفرا می سازد و سردی هوا که ماده
را در بدن بجمد می سازد و سودا می شود یا سدّه با شدّه در میان
جگر و زهره علامات سدّه آنست که زود یرقان زرد در رنگ
ظاهر شود و بعد از چند وقت قولنج شود و اگر سدّه در مجری

که میان زهره و روده است واقع شود زود حبس طبیعت شود
و پس از آن یرقان ظاهر شود و اگر سده میان مجری که از جگر
بسپرز است ظاهر شود زود یرقان سیاه شود پس از آن بعد
اشتها کم شود و اگر میان سپرز و معده واقع شود اول اشتها
کم شود یا ساقط و پس از آن شکم بزرگ شود و یرقان ظاهر شود
وگاه باشد که بسبب ورم باشد در سپرز و ماده یرقان عفن شود
و اگر عفن شود تب شود علاج مزاج را باعتدال آورند تا
این ماده حاصل نشود و زهره یا سده را مداواه کنند و سده را
بگشایند بآنچه در سده جگر ذکر شده و ماده موجود را
از صفرا و سودا از جگر بیرون کنند بمسهلی که مناسب آن
خلط باشد و بقی و عرق کردن در حمام و در آب زن نشستن
بترتیب که مناسب باشد آب برگ کاسنی مجرد یا با آب کرفس
بسکنجبین ساده یا بزوری یا آب انار دین یا سکنجبین مجرد
و یا شراب دیناری یا آب کشک جو و شراب اصول و یرقان
سیاه را مسهلات دهند بسکنجبین و قوی تر غاریقون و
راوند و تخم شاهتره مسهل موافق که صفراوی را بغایت
آب شاهتره ده سیر تمر هندی دو سیر آلو ده عدد تخم خیار
و بادرنگ و ورد از هر یکی سه درم غاریقون یک مثقال
در آن آب جوشند تا نیمی بماند و بر پانزده درم مغز خیار شنبر
و نیم مثقال ریوند و نیم درم روغن بادام صاف کنند نوع دیگر
از برای دفع سودا طبیخ افتیمون با هلیله نوع دیگر افتیمون

و اگر میان مراره و معا واقع شود اول اشتها کم شود

اسطوخودوس غاریقون مجرا دمنی شسته ریوند از هر یکی
نیم درم بروغن بادام چرب کنند و بعسل خیارشنبر سرشند
و قی فرمایند آب ترب بسکنجبین و قدری ترب بدهند و
قدری نمک بر بالا و طعام و ترخ حماض را بجوشانند و آب آنرا
بپاشانند و در آفتاب نشینند تا عرق کنند و تشنه شوند
پس از آن آن مطبوخ بپاشانند و سیاوشان فودنه باغی
نوع بجوشند و بپاشانند فی الحال از یرقان زرد خلاص یابد
غذا مزور زیره باج یا ماهی بزیره باج یا سند با سرکه و کشک
جو بقند و نخود و سرکه یا مرغ جوش بدانه انار و موی مناسب است
ورم طحال و نفخه ورم سپرز و نفخ سپرز بیشتر از سودا باشد
و اندک از صفرا و بلغم باشد و نادر است و فرق میان نفخ و
ورم آن باشد که در ورم گرانی باشد و چون لمس کنند درد کند
و در نفخ در لمس کردن قراقر باشد و سبک باشد سپرز علامات
ورم سپرز آنست که کف دستها و قدم ها سوزش داشته باشد
و گوش و سر و بینی دایم خنک باشد و چون سپرز کلان شود
نفس تنگ و شکم بزرگ و جگر ضعیف شود و رنگ سیاه یا
زرد یا کبود و گردن باریک شود و سر در پیش افکند و بدن
ضعیف شود علاج در علاج ورم سپرز تدبیر قوی باید
چون سپرز عضو کثیف است احتمال دارد و گشادن رگهاء
سپرز را بدارو هاء قوی تر گشاد باید داد آنچه مجرب است
در ورم و صلابت سپرز آنست که هر روز صاحب سپرز سه

وچون ماده سودا ثقیل است و میل با سفل دارد اگر ورم در تنگ سپرز واقع شود

از بول خود تا شنا پاشامند ده روز متعاقب سنگ سپرز بگشاید
شراب بزوری وشراب اصول وقرص وشراب دینار وسکنجبین
ساده با آب بادیان وکرفس سکنجبین عنصلی وشراب اصول
وتریاق بزرگ خاصه نفع سپرز واگر گرمی قوی باشد شیرهٔ
تخم خرفه وشیرهٔ تخم خیار با سکنجبین ساده بدهند وپوست
که وی خشک دوردم با سکنجبین دهند تخم کاسنی گفته اند
بسپرز بد است وبباید که تا ممکن باشد غذا کم خورند وغذاء
لطیف خورند واحتراز کنند از غذایی که سودا انگیزد چون
عدس وقلیه وبادنجان وغیره ولازم گیرند ماکیان فربه
وجوزهٔ مرغ خاصه مرغ خصی کرده آب باران در کاسهٔ
چوب گز باید آشامید وغذا درین کاسه بگذارند وبخورند

فصل هفدهم در امراض کلی ومثانه **علامات** گرمی کرده
زردی بول وسوزش قطن وکرده وشبق وتشنگی است شبق
نعوظ است که در او میل جماع نباشد علامات سردی کرده سفیدی
بول وضعف پشت وقلهٔ شهوت علامات لاغری کرده لاغری
بدن است وساقط شدن شهوت جماع وضعف پشت ودردی
علامات باد سپرز علم گرانی وسبک تر بودن در ناشتا ورفتن
درد از جایی بجایی **علامات** حالات مثانه علامات گرمی مثانه
سوزش است وزردی بول زیاد از آنکه جگر وکرده وبدن
احلات کرده باشد علامات سردی مثانه سفیدی بول است
چنانچه در رنگ بول گفته شد ودر یافتن آن حال بتامل وتجربه

شود علامات خشکی مثانه تقدم مرضها وگرم وخشک استیلا
سببها که مثانه را خشک کند از مرض وریاضت واسهال وقلة
بول علامت رطوبت مثانه سلس بول است وغلیظی ونغم
بند پرخشک **الحصاة** فرق میان سنگ مثانه وعلة قولنج
آنست که درد سنگ مثانه بابتداء آن مثل که بجای فی وبرند
واین درد از بالا فرود آید بیاید آن محل که قرار می یابد ودرد
علة قولنج از پایان شکم بالا می آید درابتدا واز راست در
می آید ودر شکم پاکنز میشود ودر وقت خلاء معده ودرد
درد سبک می باشد ودرد درد سنگ مثانه زیاده میشود
در وقت خلا ودر قولنج دفعهٔ واقع میشود ودر مثانه تدریج
سنگ کلان میشود ودرد قولنج در وقت نرم شدن طبیعة
کم میشود ودر سنگ مثانه تفاوت نمیکند ودر مثانه در اول
در رنگ بول فم میشود ودرد در پشت ودر قولنج غثیان و
سقوط شهوت **حصاة الکلی والمثانة** علامات سنگ کرده گرانی است
در قطن ودرد در وقتی که روده ها پر شود از فضله یا از باد
بسبب مزاحمت وسرخی رنگ در بول **علامات** سنگ مثانه
حکه یخ قضیب وعانه ودرد وانتشار قضیب بعبث وچون
بول کردن دشوار شود بدست سنگ را از مجری بالا کند
بول تواند کرد یا انگشت که در مقعد کند یا عانه بفشارد چنانچه
سنگ بالا رود ورنگ خاکستری یا سفید باشد **اسباب**
حادث شدن سنگ بیشتر بلغم غلیظ جمع شده باشد که در کرده

یا مثانه و بمرور کوی کرده و مثانه درد و تعرض کند و رقیق تحلیل
رود و غلیظ منجمد شود و آنچه در کرده باشد سرخ باشد چون
کرده سرخ است ذکر می کرده رنگ کسب میکند و از غذا که بکرده
می آید و سنگ مثانه میان زردی و کبودی باشد و در مشایخ
سنگ کرده بیشتر واقع شود بسبب ضعف قوة پیران و جوانان
قوة کرده ایشان بسیار است مواد را تحلیل دهد و دفع اخلاط
تواند داد علاج اول آنست که اول قی بسیار کنند و اسهال
بلغم کنند و غذاء لطیف خورند و در ادرار بکوشند در بعضی
اوقات که دانند که اندک جمع شده بعد از آنکه معده و جگر
از خلط پاك شده باشد آنچه در کرده و مثانه مانع باشد
باد دارو دفع کنند تا منحجر نشود بعد از آن دارویی که سنگ را
ریزه سازد بخورند و دارویی که سنگ را بگدازد و نزات
بخورند تا بکرده و مثانه رسد دارویی که سنگ را براند
خسك قسط حب بلسان عود بلسان روغن بلسان بغایة
قوی است حرشف اسقولوقندریون کریح کبر هدوی ست
برسیاوشان رماد عقرب روغن عقرب قوی است رماد
خرکوش انکینه کوفته مانند غبار و رماد او و رماد پوست
بیضهٔ مرغ که در دوقی کوفته باشند که جوجه بیرون آمده باشد
رماد کرنب و سنگ که در اسفنج یافت می شود و دوائی
که اورا غطبة الله میگویند در وقتی که انگور شیرین می شود که
اول صیف باشد تیس چهار ساله بگیرند و بکشند و خون که

٦١

اول آید بریزند و آنچه در آخر آید بریزند و باقی دیگر که وسط بگیرند
باشد و بر کرباسی محکم آنرا خشك کنند چنانچه پوشیده باشد
از غبار و از این خون یك کفچه با آب ترب یا آب کرفس بنوشند
عملی عجیب کند و حجر الیهود مناسب است اما داروی سنگ
مثانه باید که قوی تر باشد از داروی کرده و دائم در آبزن
بنشینند و مرخیات در آنجا بجوشند تا ریگ باسانی بیرون
آید و از این داروها مفرد خورند یا ترکیب کنند

ورم الکلی والمثانة

ریش کرده و ریش مثانه در بعضی علامات شریکند فرق بموضع
درد توان کرد علاج بدن را نقی و اسهال پاك باید کرد
و ماده را بجانب رود میل باید داد بشافة و حقنهٔ
نرم و از چیزهاء ترش و شور و شیرین اجتناب کنند و
کوشت کم خورند و اگر ضرورت شود بکشك جو خورند و از
جمیع حرکات بد احتراز کنند خاصه از جماع و هر
صباح آب جو ساده یا بقند بخورند

اورام الکلی

سبب ورم
کرده خون و صفراست و اندکی بسبب بلغم و سودا و کم می شود
و صلب هم می باشد و این ورم در تمام کرده باشد یا در یك
کرده یا در هر دو کرده اگر نزدیك جگر است ورم در کردهٔ
راست باشد و اگر نزدیك بمثانه باشد و در جانب چپ درد
کردهٔ چپ ورم باشد و اگر درد کرده نزدیك روده باشد
بقولنج مشتبه شود و بر جائی که ورم دارد نتوان خوابید
اگر ورم گرم باشد تب لازم باشد گاهی زیاده و گاهی کم شود

وقشعریره باشد با سوزش واگر ورم قوی باشد ضرر بدماغ
رساند و ذهن مختلط کند واگر در اول تب بول رقیق باشد
ودماغ بیلاست و جگر و معده وآنچه در احشا است و علم اسهال
دلیل آنست که ورم درد کرده است واگر رقة بول بماند دلیل آنست
که صلب شد یا ورم جمع شد اورام المثانه ورم در مثانه
کم حادث شود واگر حادث شود سبب صفرا یا مخلوط بصفرا
علامات آن گران و منتفخ شدن عانه وگزیدن وخلیدن و تب لازم
زدن و تشنگی و خنکی دستها و پایها و بند شدن بول خاصه
در ورمی که بر پشت خسپیدن باشد یا بول بدشواری آید واگر
در یک هفته نگشاید هلاک شود و شناختن نضج ورم نضج
بول است و علامة گشودن ورم بآمدن ریم علاج ابتدا
در ورم کرده و مثانه بفصد باید کرد و قی کردن و بدن را از
اخلاط پاک کنند بمسهل وطبیعت را دائم نرم دارند بشربت
کشک جو بقند یا شراب بنفشه یا شراب نیلوفر و چون سه
روز بگذرد یا دو روز کشک جو ساده بقند یا شربت هلیون
بخورند و چون ورم بگشاید مدرات قوی بدهند چون شیره
تخم خیارین و خربزه بشراب آلو واگر تب قوی باشد کشک
جو بعسل بدهند پس تخمها که ادرار کند چون تخم کرفس و بادیان
با شیره تخم خیارین پس از آن چیزهائی که جراحة مندمل سازد
چون نشاسته و کثیرا و صمغ مجموع بهم مسهلات آب گشنیز
بلبلاب خیارشنبر و روغن بادام یا بنفشه و آلو و گاوزبان

و نیلوفر بدهند و چون سرفه قوی شود و تب سبک شود
ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و چون ورم و اعراض آن
سبک شود بابونه و اکلیل و حلبه زیاده کنند و از داروها
سرد سرد و چیزی کم کنند تا داروهاء گرم محلل بماند
جرب المثانة علامات آن سوختن بول است در وقت آمدن آن
و بوی بد و درد و خاریدن و بر سوی خالی و گاه باشد که
خون با رطوبت باشد جمود الدم فی المثانة بسته شدن خون
در مثانه علامات اندوه و خنکی اطراف بدن و غشی و سقوط
نبض علاج بیرون آوردن خون است بداروهائی که در سنگ
مثانه گفته شده و سکنجبین عنصلی و انجیر بغایت موافق
پنیرمایه خرگوش خاصه بآب خاکستر چوب رز و بوی مادران
یا شیره انجیر خشک کرده بدهند یا آب سداب که جوشانیده
باشند بآب نخود خلع مثانه از جای رفتن مثانه
اسباب یا ضربه یا سقطه باشد که بر پشت رسیده باشد
علامات آن سلس بول است یا بند شدن بول علاج خصیه
خرگوش خشک را بسایند و بشراب ریحانی بدهند یا حجره
خرگوش را بسوزانند و بآب نیم گرم بدهند و غالیه نیز موافق
ریح مثانه سبب آن ضعف هاضمه است یا طعام نفاخ
خوردن علاج روغن قسط یا روغن غار و روغن سداب و
روغنهاء گرم بر عانه او بمالند و سداب و ارزن گرم کرده
بر عانه ضماد کنند حرقة بول حدت و بورقیة بول است یا غلبه

صفرا **علامات** رنکین بودن بول است با حرقت مجری بول که
قضیب است و با بول چرك باشد یا عدم رطوبت که حدت بول را
باعتدال آورد در مجری قضیب و احساس خشکی مجری بول
و آن بیشتر از بسیاری جماع می باشد و علامات آن عدم رنك
بول است **علاج** آنست که در قروح کفته شد و چکانیدن
شیر دختران یا روغن بنفشه در سوراخ قضیب و لعاب
خطمی و شاف مامیثا بروغن کل یا بنفشه بادام مناسب است
و علامة ضعف مثانه کفته شد عسر البول ضعف مثانه
می باشد از دفع بسبب بدی مزاج خارجی یا بدنی و بیشتر آن
سرد باشد یا ضربه یا سقطه یا حبس بول یا ورم باشد اما
سبب دیکر سدة باشد در مجری بول یا ثولول یا خون غلیظ
یا سنك یا چرك یا سبب مشارکه باشد چون ورم که مجاور
مجری باشد یا خصیه بالا رفته باشد براق یا ثفل خشك
در جواد یا نفخی حادث شده باشد **علاج** اکر ضعف مثانه
باشد مدرات بدهند معتدل و اکر ورم باشد علاج ورم
بکنند نضج ماده و ادرار و اکر سنك باشد یا خون غلیظ
یا ثولول که سده شده باشد یا مشارکه باشد علاج سبب
باید کرد و مدرات مانند کرفس و فوه و شبت و تخم او و کرنب
و آب ترب موثر قوی است آب نخود خاصه نخود سیاه و تخم سرد
چون تخم خیارین و خربزه و مثانه ابن عرس خشك کرده سه درم
بشراب ریحانی فی الحال بکشاید و پیاخ زعفران در ثقبه قضیب

مدرات است و شیش و بشه همین حکم دارد و اکر قرحه باشد تخمها
که او یاد کند بسکنجبین بزوری یا سکنجبین عنصلی بخورد و اکر
ورم قرحه باشد بشراب ساکو بخورد **سلس البول و البول فی الفراش**
سلس البول آنست که بول بی اراده بیاید و بر نکاه داشتن قادر
نباشد و بول کردن در فراش آنست که در خواب بول کند
اسباب چیزهای مدر بسیار خورده باشد مثل خربزه و شراب
یا مثانه سست شده باشد یا عضله مثانه بسبب بدی مزاج
مثانه و یا ورم باشد یا ثفل خشك یا فقره از جای خود بیرون باشد
بسبب ضربه یا سقطه که مثانه را شك کرده باشد که بول
بسیار در وجع نتواند شد بول بی اختیار آید و کاه باشد
که قوة نفسانی در خواب از حدت بول ایذا یابد قوه دافعه
بول را در حرکت آورد و دفع کند **علاج** اکر بسبب کرمی مزاج
باشد داروهای سرد قابض بعمل آورند چون سماق و ربناو
و غوره و رب آو کشنیز خشك و بلوط و تخم کاهو و تخم خرفه
و کافور و طباشیر بشراب انار ترش یا دوغ کاو و اکر سبب
سردی باشد تخمهای کرم قابض چون مسك و سعد و مصطکی
و اسطوخودس و کندر و قلیه بازی و کشنیز خشك و در
مزاج کرم روغن کل طلا کنند و در مزاج سرد روغن قسط
و روغن بان و در سببهای دیکر علاج آن سبب کنند
و اکر ورم باشد علاج ورم کنند و اکر ثفل خشك باشد تلیین
کنند و اکر فقره از جای رفته باشد بجای آورند **ذیابیطس**

بسم الله الرحمن الرحیم

تشنگی دائم باکرتند و جون آب خورد فی الحال بول بیاید اسباب
گرمی کرده است که دائم آب جذب میکند زیاده از آن که مثانه
احتمال تواند کرد بس دائم جذب کند و دفع کند و از سردی نیز
می باشد علامات آن خشکی است و عدم رنگ بول و سیهی که
اما نادرست واکر این علة دیر علاج یابد دق شود علاج
رب ترش و میوهاء ترش و داروی سرد قابض و نشستن
در موضع سرد و آنجه در علاج سلس البول گفته شد سه
بصنه مرغ را در سرکه یک شبانروز بجوشانند و شود باشاید
نافع باشد و علاج آنکه از سردی کرده باشد معجون‌ها گرم
خوردن و طلاها گرم قابض جون لادن و قرفه و نوشدارو
تقطیر البول حالتی باشد میان عسر البول و سلس البول اسباب
آن یا حدة بول است که مهلت ندهد که جمع شود تا بیکبار دفع
کند آنرا بتمام بسبب ضعف مثانه یا قرحه یا جرب مثانه
یا ورم که مثانه را تنگ کرده باشد و اندک اندک دفع شود
یا عدم حس که بر ضبط بول حاضر نباشد جنانجه کسی را سرسام دا
باشد واقع شود علاج حدة بول باشد و تقویت مثانه و قرحه
و جرب و ورم واگر از سردی باشد مثانه را باعتدال آورند
فصل نوزدهم در امراض اعضاء تناسل اعضاء تناسل
خصیتین است و عروق که قریب باوست و قضیب علامات
گرمی این اعضا بسیاری میل است بجماع و موی بسیار بر عانه
و ران و گرمی منی علامات سردی ضد این علامات علامات

تری رقة منی و سرعة انزال علامات خشکی غلظ منی و بطوء
انزال انتشار سبب آن خون و روحست یا نفخ بسیار
که در قضیب می آید و موجب کثرة نعوظ میشود از آن سبب
که در وقت انتشار قضیب سرخ و گران می شود الشهوة
بسیار منی است که طبیعت بدفع آن میل میکند بجماع و نفخ
است که در آلة در می آید و نعوظ می شود نقصان الباه
سبب آن قلة منی است یا قلة حدة منی یا سستی آلة یا
قلة روح و نفخ یا دوام ترک جماع یا وهم که تصور آلت که
از کار عاجز نشود بوقت جماع علاج بدن را بغذاء موافق
قوی باید ساخت و دل را بمفرحات باعتدال باید آورد
تا روح حاصل شود و تقویت جگر کند تا مادهٔ منی حاصل
شود و دماغ را قوت دهد تا آلة قوی و مطاوع شود بعد
و داروها خوش طعم خوش بوی و وهم را از خاطر بیرون
باید برد و علاج قلب و دماغ و جگر با علامات هر یک
گفته شد در محل او طلبند واگر سبب خشکی باشد
روغنها گرم بر ذکر و خصیتین و قطن طلا کنند جون
پیه شیر و روغن قطن و روغن پیه انجیر و امثال آن و
اگر سبب گرمی باشد مزاج باعتدال باید آورد بمیوها ترش
جون شفتالو و زردالو و شیرهٔ تخم خرفه و باقلا و امثال
آن وانا مثلا و آب خوردن بسیار و فصد و حجامة اجتناب
باید کرد و از هر چیز که ریح را تحلیل دهد مثل سداب و مثل

وناغواه وخرنوب وچيزهاء ترش وداروهاء بسيار خشك
جون كافور واسبغول واكر سبب ترك جماع باشد
بتدريج باين عمل كند وبا زنان ملاعبه وصحبت بايد
داشت ودارو‌ئى كه باه را قوت دهد جون جزر وجرجير
وتخم سليون وتخم ترك وتخم پياذ وتخم اسبست وكنجد
وحب الزلم ومغز تخم ناذ وجلغوزه وفندق وامثال آن
وعصفور واكر عصارهٔ جرجير با شراب بياشامند في
الحال نعوظ آورد وهر كس كه دائم عصفور خورد وعوض
شير دائم شراب دائم او را نعوظ باشد مركبات مثروديطوس
ومعجون فلاسفه دواء المسك وسه مثقال معجون
بخورد در آب جرجير ودواء اسقنقور وجوارش ملكى
وغذا گوشت گوسفند رسيده نخود وپياز ورشتا وباقلى
بدارچينى وخولنجان ونمك اسقنقور وزنجبيل وگوشت
مرغ فربه وهريسه وبرنج بشير وشكر وماهى بريان و
بيضه مرغ بكند تا وپياز از براى سرد مزاجان اما گرم
مزاجان را خيار وكدو وميوه‌هاء تر جون انگور وكاهو
وگاه باشد كه گرمى بافراط باشد بخرفه وشيرهٔ خشخاش
وامثال آن تقويت كنند جون مزاج باعتدال آيد گرم مزاجان
وسرد مزاجان از چيزهائى كه بسيار ترش باشد احتراز
كنند از نقلهاء مركب بجبر وجوز وشلغم بجوشند وآب آنرا
بگيرند وقند اضافه كنند قوة باه بدهد حقنهٔ كه

انعاظ آورد كلهٔ ميش وباچه وگندم وكشك جو وكبوتر بچه
جرجير ومغاث وبوزيدان وشقاقل ومغز تخم ناذ وچهار
جزء مجموع را در ديگ سنگين كند وقدرى آب ودر تنور
نهند جون مهرا شود صاف كند وقدرى روغن گوسفند
وپيه كرده سقنقور وروغن نردين اضافه كند وحقنه كند
كثرة الشهوة بسيارى شهوت كردن اگر با آن قوة است ضعيف
نشود وهو المطلوب واگر اعضائى كه منى حاصل ميشود قوى با
ودماغ ضعيف اگر جماع ميكند عصب ضعيف ميشود واز
ترك جماع منى جمع ميشود وبخارى انگيزد وموجب صرع وسودا
وامراض ديگر ميشود پس واجب است ترك جماع كردن وغذا
دوائى كه باه را قوت دهد ترك بايد كرد ودارو‌هائى كه منى را خشك
كند عمل بايد كرد **كثرة احتلام** كثرة احتلام با عدم انزال يا
ديرتر انزال شود بدانكه جماع وضعف شهوة وقلة قوة بعضى
را اين حالة مى باشد بسبب آنكه منى ايشان منجمد شده وشهوة در حركة
نمى آيد ونفخ نه انگيزد از غايه خشكى وانزال نشود بسبب جمودة
منى وبا اين حالة در خواب انزال شود بسبب آنكه منى او گرم
مى شود در خواب **علاج** جميع دارو‌هاء گرم كه گفته شد ودر عنها
گرم خوردن وطلا كردن نافع است جون روغن قسط وپيه
شير **سرعة انزال** سبب آن باشد كه ترك جماع كرده باشد چندانكه
منى بسيار شده باشد يا سبب گرمى وتيز شدن منى باشد و
گشادگى مجرى منى **علاج** غذاء سرد وتر وشراب ممزوج وجماع

کثرة الانعاظ بلا شهوة بسیاری نعوظ که شهوت نباشد
بسیاری رطوبت وحرارة که از وی نفخ حاصل می شود علاج
داروهاء سرد مثل کاهو و برگ خرفه ولسان الحمل وکشنیز
ومانند آن بر خصیتین وعانه طلا کند وقطعه سرب بر پشت
بندند غریوط بسیاری نعوظ با سستی مقعد چون بجماع شغل
کرده زبل بی اختیار واقع شود علاج پیش از جماع فارغ
باید شد از براز و داروها قابض که گفته شد در استرخاء
مقعده بجوشند ودر آب آن داروها نشینند وبآن داروها
قابض حقنه کنند مانند طراثیث ومورد ومازو
وازسیب وکاسنا واقاقیا وترش وبلوط الابنه علتی است که
مفعول رجال میشوند بحسب تقاضاء ماده منی بسیار که جمع میشود
ودل ضعیف ونفس ساقط وانتشار کم است بعضی که ایشانرا
این علت عادت میشود بسبب آنست که بعد از آنکه یکی ایشانرا
جماع میکند از لذة جماع ایشانرا قدرت میشود بر جماع کردن
وبعضی را انزال می شود در انکه جماع کنند وبعضی را نه قدرة
بر جماع میشود ونه انزال وایشانرا از این که جماع میل سند
لذة است علاج ایشانرا ادب بلیغ باید کرد ومحبوس ساختن
وطعن کردن باین فعل شنیع وحکایتها که ایشانرا ازین فعل
باز دارد واگر از خاریدن مقعد باشد آن خلط که موجب
حکه می شود واگر آن بلغم شود می باشد بمسهل وحقنها دفع
کنند خاصه حقنه که بروغن بنفشه ولعابها باشد واگر سبب

بیشتر نشود در هم آمدن شق آنرا برفیده که مشهور است محکم ببندد
ودائم محافظت باید کرد واگر ثرب وروده بنشیب رفته
باشد آنرا بجای باید آورد واگر آب یا باد باشد آنرا تحلیل
باید داد بداروها که باد را دفع کند یا داغ کنند تا دهان
شق در هم آید واگر در آب وباد که قوی باشد تریاق مثرودیطوس
دهند مناسب است فصل بیست یکم در حدبه ودبلج
اوسیه حدبه زائل شدن مهره پشت است به پیش یا پس بسبب ضربه
یا سقطه یا رطوبت که در میان فقرها در آید ووترها را سست
کند وفقره از جای خود بلغزد ودبلج اوسیه آنرا گویند که
باد درمیان فقرها در آید وفقره از جای خود میل کند وآن
ظاهر است واگر فقره میل به پیش کند آنرا حدبه المقدم گویند
واگر میل بجانب پس کند آنرا حدبه المؤخر گویند واگر میل
بجانب راست یا چپ کند آنرا التوا گویند وساق باریک
شود بسبب آنکه غذا کم رسد علاج باز آوردن فقره است
بمحل او واگر سبب رطوبة یا باد باشد رطوبه را بمسهل دفع
باید کرد وروغنهاء گرم وکمادهاء محلل وجع الظهر
درد پشت از سردی می باشد اسباب آنست که درد گران
زیاد شود ودر شب و زمستان وسردی محل درد وبر داشتن
حمل گران یا ضعف گرده یا ورم یا گرمی موضعی وهر یک
را ازین سببها بعلامات توان دانست وگاه باشد که رگی
بزرگ هست که بر پشت است از منی بسیار که جمع شود یا خون

حیض یا نفاس که بسته شود آن رگ پر شود و درد پشت پیدا
شود علامات درازی زمان باشد بجماع نا کردن و بند شدن
حیض و نفاس و گرانی پشت و سببی دیگر ثقل است که
در رود و بند شود و علامت آنست که آن ثقل که دفع شود
درد تسکین یابد علاج اما بلغمی را با حقنه گرم چون سناء
مکی و حلبه و شبت و قنطوریون و تخم کتان و تربد و بسفایج
و شحم حنظل و غاریقون و عسل حقنه باید کرد و حب بلغم و روغنهاء
گرم طلا باید کرد و غذا ما که خون گرم حاصل شود باید خورد چون
گوشت گوسفند رسیده و کبوتر بچه و عصفور و امثال آن
و شراب بزوری یا سکنجبین عسلی یا ماء الاصول بدستور نخود
بسیار بعد از آن باید خورد و سلیون اضافه غذا کنند و اگر از آن
رگ بزرگ باشد جماع و ادرار حیض باید که فی الحال در
جماع دفع شود و ورم و ضعف کرده را بعلاجی که در مرض
کرده گفته شد علاج کنند و اگر از تعب حرکه عنیف باشد علاج
آن در تدبیر افراط جماع گفته شد فصل بیست و دوم
در امراض اعضاء الطرفیه مرضها که در طرف عضو پیدا می شود
یکی دوالی است و آن گشاده شدن رگهاست که ماده سودا
آنجا بسیار ریخته باشد یا بلغم یا خون مجرد و فرق میان مادها
برنگ و گرمی باشد و آن در غایت ظهورست و تدبیری که
بیشتر واقع شده باشد و اعراض دیگر دلیل خصوصیت ماده
میشود علاج اگر سبب خون باشد فصد باید کرد از هر دو

دست اگر در هر دو پای باشد و الا در جانب موافق فصد باید کرد
و در ماده سودا و بلغم بدن را از آن خلط پاک باید کرد به
مسهلات بلغم و سودا و حجر ارمنی با ایارج مجرب است در دفع
سودا و مولد بلغمی نیز موافق است و اگر ماده باین تدبیر دفع
نشود و در عروق منجمد شده باشد رگها گشاده را شق کنند به
درازی پس از آن داروهاء قابض طلا باید کرد تا عضو قوی گردد
و ماده را قبول نکند داء الفیل بزرگ شدن قدم و ساق پا
باشد چنانچه مشابه پای فیل شود و آن ماده سوداست که در
عروق قدم و ساق ریخته و گاه باشد که ریش نیز شود و دوالی
نیز باشد علاج فصد و استفراغ سودا باشد با ایارجات و حب
و مطبوخ افتیمون مکرر پس قوابض نهادن و اصلاح غذا کردن
و اگر مستحکم شده باشد علاج ندارد فصل بیست و سیم
در اوجاع مفاصل در هر بند و گشائی که در اعضاست دردی
که در آن پیدا شود آنرا وجع المفاصل گویند و درد در هر محل
از اعضاء مفاصل که پیدا شود مخصوص است باسم خاص یکی آنکه درد
اگر در ورک پیدا شود که آنرا تبرک و قرورک گوچک میگویند
و بیارسیح درد بند میگویند و اگر درد بند از آن محل شیبه
آید آنرا وجع الورک گویند و اگر نشیب تر آید شاید که با انگشت
پا برسد او را عرق النسا میگویند و اگر درد در قدم پیدا شود
خواه در انگشت نرین که بیشتر آنجا واقع میشود و خواه در کف
پا یاد رباشند یا بنشسته گاه و شاید که تا بورک برسد آنرا

نقرس میکویند وسبب مخصوص شدن این دو عضو با سم خاص
از جمیع مفاصل آنست که این درد صعب می باشد و نباید
واقع میشود و دیر معالجه می یابد عرق النساء بیشتر از
بلغم خام میشود و از نشستن نباید بر زمین محکم و نباید
سواری کردن و کاه باشد که درد رحم که دیر بکشد منتقل بعرق
النسا شود علامات انکه از بلغم خام میشود دردی است بی
ضربان وکران و محل درد خنك باشد واکر سبب خون باشد
بترك زدن باشد وکرمی عضو وورم مایل بسرخی واکر
صفرا باشد درد صعب باشد وضربان وکزیدن عضو و
ورم مایل بزردی و از سودا کم واقع شود واکر باشد درد
کران وشکست در عضو واکر بدی مزاج بدن یا عضوی
باشد سوختن عضو وبتدریج مرض پیدا شود وورم وکرانی
اعضا نباشد واکر بدی مزاج سرد خنکی عضو وراحت بچیزها
خنك نقرس اسباب وعلامات نقرس هم اینهای باشد علاج
اکر سبب بدی مزاج باشد بی ماده تعدیل مزاج کفایت است و
اما در بدی مزاج کرم اندك اسهالی باید کرد اما در عرق النساء
داغ نهند البته ومعدلات از کرم وسرد مکرر کفته شد در مرضها
کذشته واز شراب اجتناب باید کرد تا چهار فصل بد وکذرد
اما جهل ذکریا و رازی تجویز شراب کرده کسی را که بشراب معتاد
اکر مفاصل کرم است شربت آنست که در تب کفته خواهد شد
خاصه بمفاصل که تب باشد وطبیعت را نرم دارند مثل

لیمو وقند ودهان معده را بروغن مصطکی یا کل یا به چرب
دارند واکر مادهٔ بلغم داخل رك باشد که او را مواظبه کویند معالجه
همین است فصل ششم در حمی سوداوی یعنی که از مادهٔ سودا
باشد اکر مادهٔ بیرون رکها باشد آنرا ربع نایب ودایر میکویند
واکر مادهٔ سودا داخل رك باشد آنرا ربع لازم میکویند اکر
ربع نایب باشد دو روز تب نباشد وروز سیم تب کیرد
علامت آنست که زمان نوبت تب بیست وچهار ساعت باشد
وشکستن اعضا وتمزح در ابتدا ضعیف باشد وچون ماده
نضج یابد تمزح کمتر باشد وکرمی تب از تب صفراوی کمتر باشد
وتداوة از تب بلغمی کمتر باشد وعرق شایع کند واکر مادهٔ سودا
سوخته باشد زمان تب از بیست وچهار بیشتر باشد وبول
غلیظ ونبض عظیم باشد اکر مادهٔ صفرا سوخته باشد زمان تب کمتر
باشد وتشنکی وکرمی تب زیاده باشد وتدبیر مطابق وقت
وسن وبلد ومزاج باید کرد وربع که در تابستان عارض شود
زمان نوبت کمتر باشد از ربعی که در خریف واقع شود و بیشتر
در ربع ضرر در سپرز باشد ودر حال جکر نیز تغیر باشد
واکر ربع عارض شود مفاصل وصرع وتشنج وحکه و
بثرها وجرب زایل شود علاج اکر خون غلبه باشد فصد
کنند خاصه که سودا خون سوخته باشد آب جو ساده یا
بقند بدهند یا شربت نیلوفر یا جلاب سرد یا کرم یا سکنجبین
در بعضی وقتها که کرمی زیاده باشد شراب حماض یا شراب

نیلوفر و شراب سیب بشربت کاوزبان بغایت است تخم ریحان
اضافه بشربت کنند تریاق فاروق بعد از نضج ماده بغایت آلت
بعد از آن مسهل سبک بدهند و اگر صفرا سوخته باشد در
مسهل شاهتره و هلیله زرد و سقمونیا بکنند و اگر بلغم سوخته
باشد تربد و بسفایج و غاریقون و تخم حنظل کنند مطبوخ
افیتمون و حب افیتمون بدهند افیتمون بشیر کاونافع است
ایارج لوغادیا مجرب است باید که در اسهال اعاده کنند
که ماده سودا غلیظ می باشد و یک مسهل یاد و مسهل
بیشتر آنست که دفع نشود سفوف مسهل بغایت است تمام
الجبن و در ادرار صاحب ربع سعی باید کرد بشیره تخم خیار
و خربزه و تخم کاسنی غذا روز نوبت غذا نخورد مگر آنکه نوبت
در آخر روز باشد و اشتها غالب کشک جو بخورند یا شراب نیلوفر
مرغ جوزه ماکیان فربه و گوشت میش جوان نخود آب سازند
و دانه انار و مویز قوی کنند و باشد که تا دوازده سال بکشد
اگر با ورم سپرز و جگر باشد دیر درکشد و منجر باستسقا شود
حمی خمس و سدس و سبع و بیشتر نیز چنانچه شخصی بود که او را
هر پانزده روز نوبت می آید علاج این علاج ربع است
فصل هفتم در حمی دق تب دق بیشتر آنست که مرضی
بدو انتقال میکند مثلا تبی که واقع شد و دیر بماند بدن را خشک
و قابل ساخت گرمی در و تصرف کرد و مستحکم شد دق شد
علامات آنست که نبض باریک و صلب و سریع و متواتر باشد و چون

غذا بخورد دقوق یابد و سرعت زیاده شود و نبض غلیظ و در ابتدا
بلمس بسیار گرم نباشد و چون لحظه لامس لمس کند گرمی خشک
ظاهر شود و رخساره سرخ باشد خاصه رخساره چپ
و موضع شریان گرم تر باشد و چون دق بعد ذبول وکدا زش رسد
نبض در غایت باریکی و سرعت و تواتر و صلب شود و شقیقها
فرو نشیند و چشمها فرو رود و غبار بر روی او نشیند و از
چشم چرک خشک روان شود و غضروفها از همه اعضا ظاهر
شود و بینی باریک و مویها دراز و تبش غلبه کند و ناخنها خشک
و موی بدن ریختن گیرد و اسهال پیدا کند پس هلاک شود علاج
چنین گفته اند که علاج دق در ابتدا سهل است اما شناختن
صعب است اگر با تب دق تب دیگر باشد اول آن تب را
علاج کنند بعد از آن دق را و باید که در آخر شب شیره خرفه
بقند یا بسکنجبین بدهند اگر سرفه نباشد و یک جو کافور
در آنجا حل کنند و چون آفتاب طلوع کند کشک جو بقند
بدهند و بعد از دو ساعت در آبزن نشانند که در آن آب
کدو و بادرنگ و خیار و خرفه و خس جو شانیده باشند و در آن
آب تا گردن یک ساعت قرار گیرند و چون از آب بیرون آیند
تمام بدن او را غرق روغن کدو یا روغن بنفشه کنند و در
بینی و گوش چکانند و ساعتی محفوظ دارند بعد از آن غذا گوشت
بزغاله یا مرغ فربه یا کره یا گندم یا کشک جو بدهند یا بشیر حلیب
یا ماهی بریان کرده یا زرده بیضه نیمبرشت بدهند باید که

نمک کم کنند و چون هضم نزدیک رسد شراب ممزوج با آب دهند
اندرو ساعت که مزج یافته باشد تا شش ساعت بدهند و قرص
کافور و حلوا از نشاسته و روغن بادام با آب کدو و خیار
و شیرهٔ خشخاش و شیرهٔ خرفه و اگر قدری کافور اضافه کنند
قوی تر باشد بعد از آن بر فراش کتان نرم که پر پنبه باشد
نزدیک آب روان بخوابانند و دل او را خوش دارند و
چیزها که بوی سرد و تر داشته باشد و قوت دل دهند چون
بنفشه و نیلوفر و امرود در مجلس او بدارند و عناب و خربزه
و خیار بدهند و هندوانه خاصه با قند و انگور تازه و زردالو
بدهند و از چیزهای گرم و خشک و از غم و وهم و غضب
و گرسنگی احتراز کنند و به هر حیله که توانند او را خواب
فرمایند **فصل ششم** در حمیات مرکبه تبهایی که مرکب
می شود بسیار است اما بعضی از تبهای مرکب مخصوص باسم
شده اگر دو نوبت با هم بگیرد و با هم مفارقه کند آنرا اشتراک
گویند و اگر تب دیگر پیش از آنکه تبی که پیشتر گرفته مفارقه کند عارض
شود آنرا مداخله گویند و اگر یکی مفارقه کند و تب دیگر بگیرد آنرا
تبادله گویند **شطر الغب** تبی را گویند که مرکب باشد از تب صفرا
و تب بلغمی خواه هر دو نایب باشد و خواه هر دو لازم یا یکی لازم
و یکی دایر و اگر صفرا غالب باشد علامات آن ظاهر باشد و اگر بلغم
غالب باشد علامات آن ظاهر باشد و گاه باشد که ماده هر دو
مساوی باشد و چنین تب که عذاب او قوی باشد چون دران دو

دو تب باشد **علامت** آن مساوی باشد در گرمی و تری و اصل
در علاج این اخراج ماده است اگر دو غب با هم جمع شود هر روز
یک غب نوبت کند و اگر دو ربع مرکب شود دو روز نوبت
کند و یک روز راحت کند و اگر دو خمس مرکب شود دو روز
نوبت و اگر دو سدس مرکب شود دو روز نوبت باشد و سه
روز آسایش و باقی تبهای مرکب را برین قیاس کنند والله اعلم

کند و دو روز آسایش کند ۴

قسم دوم در بحرانها بحران را بعد از تبها ذکر کردن مناسب
نمود چون ملاحظهٔ بحران در امراض بیشتر در تبها واقع میشود
بحران در لغت یونانیان فصل در خطاب میگویند و جالینوس
بحران را تفسیر کرده بتغییر عظیم که در مرض واقع شود و جهة
که سودی بصحة باشد یا بموت مرض را تشبیه بشخصی کرده اند
که قصد شهر بدن کرده باشد بحرب کردن و طبیعت را بسلطان
که حمایت میکند شهر بدن را از دشمن و بحران را بروزی که
میان مرض و طبیعت جنگ سلطانی شود که درین روز
سلطان غالب شود یا باغی و گاه باشد که هیچ جانب غلبه
نکند و موقوف شود بروز دیگر یا جانب حامی غلبه کند
و باغی بگریزد یا حامی بدن عاجز شود و مقهور اگر سلطان
غالب آید و دشمن بگریزد آنرا بحران تام گویند و اگر موقوف
شود بروز دیگر آنرا بحران ناقص گویند و اگر باغی غلبه کند
آنرا بحران ذی تام گویند و الا بحران ناقص و اگر باغی [illegible]
بدن را ندا آنرا بحران اشتعالی گویند و مرض که بحران تام کرد

باشد یا بحران خواهد کرد باید که تحریک ماده نکند بمسهل
وند بغیر مسهل بسبب آنکه فعل طبیعت اولی و تمامتر است
از فعل صناعی و بحران تام بدن پاک میشود و تصرف
کردن مشوش بدن میشود اگر فعل مخالف طبیعت باشد
واگر موافق افراط شود و موجب ضعف شود و اگر بحران
ناقص باشد طبیعت را مدد کند بحرکتی که موافق حرکت بحران
باشد و رعاف احد بحرانهاست و تمامتر پس از آن اسهال
پس از آن قی پس از آن ادرار پس از آن عرق پس از آن اشتغال
ماده بخراج و بعضی اعضا را بحران خاص می باشد مثل
آنکه نفث بحران مرض سینه می باشد و مخاط و چرک گوش
بحران مرض دماغ و خلف گوش و دائم طبیعت بتعبیه دادن
و مهیا ساختن ماده از برای دفع و تفتیح مجاری و مسام
تغلیظ ماده رقیق و ترقیق ماده غلیظ و تقطیع ماده لزج
مشغولست تا بروز بحران ماده را بجائی که مناسب دفع آن
باشد دفع کند پس تنگ شدن نفس و تقلب نفس و تلخی
در دهان و ساقط شدن نبض و تاریکی چشم دلیل آنست
که بحران بقی خواهد بود و آواز گوش و گرم شدن سر
و سرخ شدن روی و چشم و خاریدن بینی دلیل رعاف است
و تموج نبض و نداوه جلد و سرخ شدن دلیل عرق است
خاصه که در چهارم قاروره رنگین باشد و پیچش رودها
و گرانی شکم و تمدد سر استخوانهاء سینه بجانب پایان

و نفخ شکم و درد پشت دلیل اسهالست خاصه که مرض صفراوی
باشد و بول سفید و مرض حاد و احتباس بلامة و گرانی مثانه
و غلظ بول و بسیاری او و علم میل ماده بجانب دیگر دلیل
بحران ادراریست **بحران محمود و مذموم در جمیع مرض**
بحران محمود آنست که بعد از نضج ماده و در روز بحران باشد
و دفع شدن ماده بجانب مناسب و بآسانی و بعد از آن
خفة باشد و اگر بحران پیش از نضج ماده و منتهی مرض باشد
دلیل بد است **علامات** محمود آنست که بیمار از آن مرض
بسیار شاق نباشد و قوت باقی ماند و بحنه و طبیعت و
سبکی بدن و گرمی در تمام بدن مساوی باشد و قوت
نبض و نظام او و صحة ذهن و نفع یافتن بعلاج دلیل
عافیة عاجلست **علامات** مذموم مخالف اینست اگر
قوت ضعیف باشد دلیل موت است و اگر قوت قوی است
مرض دراز شود و دیر کشد و اگر با علامات بحران جید واقع
شود اعتماد بر غایت وقوت قوتست دلیل بر وقوف بحران
در ایام معهوده استقراست و آنچه حکما درین باب گفته اند
و آن مدخل دارد آنست که ماه بحسب زیاده شدن نور
در رطوبات عالم تاثیر دارد و در وقت اجتماع ماه با آفتاب
آنست که ماه نور میگیرد و در ماهی دو روز و نصف و ثلث
روز تقریبا اجتماع است باقی می ماند از ماهی که تمام دور است
بیست و شش روز و نصف تقریبا پس بحران در بیست و هفت

روز واقع میشود ونصف آن سیزده روز وربع روزی باشد و
ونصف آن شش روز ونیم وهشت یك روزی باشد ونصف
آن سه روز وربع ونیم هشت یکی روز باشد پس روزها
بحران این روزها باشد چهاردهم وهفتم ویازدهم وچهارم
برین ترتیب وهر بحرانرا روز انذاری باشد وانذار آنست
که آثار حرکت طبیعت ظاهر شود بدفع مادهٔ مرض اما در مرض
غب روز انذار وبحران روز نوبت باشد نه روز آسایش
وروز انذاری باشد روز بحران روز چهارم منذر است
ششم وهفتم واگر در روز سیم انذار باشد آن بر سبیل تعجیل
طبیعت باشد وقهر کردن بر ماده واگر تا پنجم باشد تاخیر
کردن طبیعت باشد بر نضج ماده اما اگر روز بحران کمتر
از نصف روز باشد آن روز وصل میکند بروز آینده
واگر از نیمه روز بیشتر باشد فصل میکند در روزهاء آینده
مثلا سه روز وربع ونیمه هشت یکی روز کمتر است از نیمهٔ
روز آن روز را وصل میکند با ربع ثانی وربع ثالث که شش
روز ونصف وهشت یکی است آن روز را فصل میکند در
ربع سیم چون نیمه روز زیاده است آن روز را روز کامل
میدارند وابتدا از انواع ثالث از روز ششم میدارند و
هفتهٔ دوم سیزده روز است وهشت یکی آن روز فصل
میکند بهفتهٔ سیم وابتداء هفتهٔ سیم از چاردهم میگیرند
وآخر هفتهٔ سیم بیستم باشد پس روز یازدهم منذر به

چهاردهم باشد وهفتم منذر به بیستم باشد مرضهائی که
حاد باشد که نه حاد بغایت قصوی باشد ونه حاد بجد
بحران او در چهارم باشد وحاد بجد از هفتم کمتر مفارقه
نکند وحاد در غایت کمال در چهارم مفارقه کند وحاد
قلیل در هفدهم وبیستم تا روز چهل وچون از روز چهل
درگذرد مرض مزمن باشد وبحران آن در بیستم شود و
چون از شصت درگذرد بحرانها در چهل روز باشد
ودر بعضی مرضهاء مزمنه در هفت ماه بحران کند وبعضی
در هفت سال وبعضی در چهارده سال عدد ایام بحران امراض حاده
روز اول بحران مهلك باشد روز دوم همان حکم دارد
روز سیم بحران باشد روز چهارم بحران نیك
روز پنجم بحران واقع روز ششم بحران بد باشد
روز هفتم بحران محمود روز هشتم نیك نه بد
روز نهم بحران واقع در وسط نیك روز دهم نه وبد
روز یازدهم بحران محمود روز دوازدهم نیك وبد
روز سیزدهم نه وبد روز چهاردهم محمود وقوی
روز پانزدهم قلیل ومیانه روز شانزدهم نه وبد
روز هفدهم بحران محمود روز هجدهم قلیل
روز نوزدهم نه ومیانه روز بیستم بحران نیك
ودر روزهاء دیگر که ذکر رفت بحران آن اثر ظاهر ندارد و
قوی ترین بحرانها در بحران هفتها باشد چون هفتم وچهاردهم

و بیستم بعد از آن دو زماه واقع در وسط جون سیم و پنجم و نهم
و مانند هم پس از آن نوعها و جون از بیست در گذرد بحران
واقع در وسط در غایت ضعف باشد **قسم سیم در ورمها**
و حجام و و باد احتراز کردن از و با هر ورم که باشد از اخلاطی
باشد جون خون و بلغم و صفرا و سودا یا سبب آن ورم مائیه
یا ریح باشد اگر سبب خون باشد آنرا ورم فلغمونی گویند و
اگر صفرا باشد آنرا حمره گویند و اگر مرکب باشد از صفرا و خون
اگر خون غالب باشد آنرا فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب
باشد آنرا حمره فلغمونی گویند و اگر سبب ورم بلغم باشد که
در جوهر عضو نفوذ کرده باشد آنرا ورم رخو گویند و اگر در
در نفس عضو در نرفته باشد و جدا باشد آنرا سلعه لینه
گویند و اگر سبب سودا باشد و در جوهر عضو در رفته باشد
و درد مند و ریشها داشته باشد در عضو نفس آنرا سرطان
گویند و اگر درد نباشد آنرا صلابه گویند و اگر در عضو در
نرفته باشد و بظاهر عضو متشبث باشد او را سلع گویند
و اگر متشبث نباشد و در زیر جلد و گوشت جدا باشد
آنرا غده گویند و ورم مائی اگر عام باشد در جمیع اعضا مثل
استسقا یا خاص باشد مثل قیله مائی و ورم که بسبب ریح
باشد و در عضو نفوذ کرده باشد آنرا تهیج گویند و اگر ریح
جمع باشد از عضو جدا باشد و بجس کردن مقاومت کند آنرا
نفخ گویند و اما بثره مثل اورام است از خون و صفرا و بلغم و سودا

و در ملس کردن نرم باشد

می باشد و مختلط **علامات** دموی که از خون باشد تمدد و سرخی
زیادت و منتفخ شدن عضو و ضربان اگر عضو ذی حس و شریان
باشد **علاج** آنرا بسرگین کبوتر و یا شیره بلادر یا صبر باید کشاید
یا نیش زنند و یا تحلیل رود یا رقیق ماده بتحلیل رود و غلیظ
بماند و صلب شود یا ماده فاسد شود و عضو را بمیراند
علامات صفراوی سرخ ناصع باشد و تمدد و گزیدن و سوزش
و بجلد نزدیک باشد مگر آنکه صفرا غلیظ باشد **علاج** اگر
ورم در محلی باشد که عضو رئیس ماده را از خود در آن محل
ریخته باشد جون خلف گوش که بار انداز دماغ است و زیر
بغل که بار انداز دل است و کش ران که بار انداز جگر است هر جند
ماده گرم باشد باید که رادع ننهند که ماده را باز گردانند و در
عضو رئیس ریزد که موجب هلاک شود باید که اول مرخیات
بنهند که عضو را نرم سازد و قابل آن شود که ماده را قبول
تواند کرد مثل روغن گوسفند و مسکه و گاه باشد که آب گرم
کفایت کند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود آنرا باید شکافت و اگر
تحلیل نیابد و جمع شود آنرا باید شکافت و اگر ماده ورم این
موضعها از بدن ریخته شود رادع باید نهاد که در در تسکین
دهد مثل قیروطی و روغن گل و آب گشنیز نیم گرم طلا کنند و
اگر درد صعب باشد اندک کافور و زعفران اضافه کنند پس
از آن منضج و محلل بر رادع اضافه کنند جون حلبه و بزر کتان
و بابونه و خطمی و اکلیل کماد کنند و نطول بآب اینها و ضماد

اینها واکر در بدن خلط غالب باشد مسهل بدهند وفصد کنند
وجون ورم بآخر رسد ملین ومحلل صرف بنهند واکر توهم شود
که بخیر بصلابة شود مرخی صرف بنهند علامات ورم بلغمی
رخوکه انکشت بآسانی بآنجا در رود واما سلع مادهٔ او غلیظ آ
بدترا از بلغم پاك باید کرد بحب ومطبوخ بلغمی وجیزی نباید
خورد که بلغم تولد کند ورم را بداکه رادع بنهند بسیار سرد تا
که نباشد ودر وخشکی باشد جون اسفیجنه که در سرکه ترش
حل کرده باشند باآب مورد نیم کرم طلا کنند وبآب مورد
اندك نمك اضافه کنند بعد ازان محلل بنهند جون سرکین کاو
با مرهم باسلیقون علامات ورم سوداوی که سرطان صلب
باشد یا صلابه وسرطان که وتحه شدع باشد یا نشع باشد
علاج بدن را از سودا پاك کنند بحب افیتمون وجیزهای
ملین طلا کنند جون پیه بط وپیه ماکیان وروغن کاو و
سوسن مرهمی که صلابه را زود تحلیل دهد سفته یا پشتر
خردل تخم انجره کرنب کف دریا در اوند اشق مقل ازرق
موم زرد بروغن زیت کهنه مرهم سازند دبیله وخراج
مرد دمی است که در داخل عضو فضا باشد که ماده در آنجا
ریخته باشد وخراج ورم کرم عظیم که سوزش بسیار
داشته باشد علامات آنست که اکر بفشارند احساس
کنند که ماده در حرکت آید ودر زیر انکشت دیکر درآید و
رنك محل آن ورم سفید یا زرد باشد یا سبز اکر ماده قابل

شدع باشد علاج بدن را پاك باید کرد از اخلاط وتقویت
بدن باید کرد به پرهیز مناسب تا درد بدن را ضعیف
نکند ونضج سبانح باید نهاد مثل کندم خاییده یا موم وزیت
وکندر وزعفران وخطمی وتخم کتان مرهم سازند وجون
نرم شود بدارو ها منفجر سازند وضماد کردن بیخ نرکس
مفجر است والا بآهن بشکافند ودر پایان ورم جون
ورم از جرك پاك شود بآب عسل آنرا بشویند بعد از آن
جراحة را علاج کنند الدماميل دمل از جنس خراج است
بدتر آنست که در عور عضو باشد وبیشتر از حرکت و
حمام رفتن در امتلا واقع شود اول علاج ورم کرم باید
کرد پس ازان نضج دهند بمثل انجیر وعسل وتخم کنجد یا انجیر
وکندم خاییده وانجیر بخردل وروغن سوسن اکر منفجر شود
والا بداروها یا بآهن بکشایند ماشرا بثره ودمی باشد از
خون جون شری وصفراوی جون نمله ونار فارسی وجمره
وسوداوی جون جرب سوداوی وثولول وبلغمی جون
شری بلغمی ومائی می باشد جون نفاطات ودیگر می باشد
جون نفاخات الشری بفارسی ذلم کویند وآن بثرهاست
پهن با خاریدن وانذع می باشد ودفعة پیدا می شود
سبب آن بخارات تیز است که از خون حاصل می شود
وبیشتر سرخ می باشد وبا سوزش وآنچه بلغمی باشد در
شب زیاده شود علاج فصد باید کرد واسهال صفراو

در بلغمی اسهال بلغم واکر تب باشد علاج تب باید کرد وکوشت
ضه کند وعدس بسرکه نافع است وغذاها ترش باید
وکشنیز بسیار اضافه غذا کند **النمله** بثرها است که از
صفراء تیز لطیف حادث شود اکر ماده بد باشد بثره زیاده
شود واکر ماده فاسد نباشد بثره پهن وبزرک شود اما
آکله نشود واکر ماده غلیظ باشد در زیر جلد بماند ودیر
تحلیل یابد وسوزش کم باشد **علاج** بدن را از صفرا پاك
باید کرد وبفصد اکر خون غالب باشد ومزاج را باعتدال
آوردن بجرعه وشربتها ترش خاصه رنك وانار ترش
وعدس وپوست انار وآرد جو ولسان الحمل کوفته ضماد
کنند واکر بثره متقرحه شود قرص اندروخون بشراب قابض
طلا کنند وتربد وافتیمون در مسهل اضافه کنند
الجمره ونار فارسی هر بثره که عضو را فاسد کند آکله می کویند
وآبله وسوزنده باشد وخشك ریش می شود آنرا نار
فارسی میکویند وجمره آنست که جلد را سیاه سازد ودرو
تری نباشد **علاج** ضرورست فصد ودفع صفرا کردن
بمسهل وکاه باشد که بر نیش ماده را بیرون باید کرد ضما
در جمره وطلاها که کنند باید که بسیار سرد نباشد بطبع تا ماده
محتبس نشود ومیل باندرون نکند وقابض قوی نباشد
ودر تحلیل نیز قوی نباشد انار ترش بشکافند ودر سرکه
بجوشند تا مهرا شود وبجرعه کان بنهند **نفاطات ونفاخات**

مانند آبلهاست که از آب جوشان واز آتش بر جلد حادث
شده باشد بسبب جوشش مائیة با خون دقیق که متصاعد
شده ودر زیر جلد آمده **علاج** بدن را از خلط پاك
باید کرد واکر خون غالب باشد یا فاسد فصد باید کرد
پس از آن جکر ومعده را باعتدال آورد وچون ظاهر
شود وبزرک شود مرهم اسفیداج بنهند **الجدری والحصبه**
بدترین او حصبه سیاهست پس از آن بنفشجی پس از آن سبز
پس از آن زرد پس از آن سرخ پس از آن سفید وسالم ترین
سفید بزرک کم عدد می باشد که زود بیرون آمده باشد
بی اندوه وتب تیز قوی وحصبه که بعد از تب باشد به
باشد که اول آبله وحصبه پیدا شود بعد از ان تب شود
وآواز ونفس زدن بطریق صحة علامة نیك است و
اکر نفس متعاقب شود یا قوة ساقط شود دلیل آنست که
در حجاب ورم شده واکر عطش قوی شود وکرب صعب
وظاهر بدن خشك ورنك سبز یا سیاه دلیل موت است
وآبله وحصبه بیشتر در بهار ودر بلاد کرم وتر واقع شود و
کودکان وجوانان را حصبه صفراوی می باشد **علاج** باید که
در فصد کردن تعجیل نماید وفصد پی قائم مقام رعاف است
وتلیین طبیعت کند بتمر هندی وبشیرخشت والوی بخاری
وتا روز چهارم شربتهای ترش بدهند چون شربت غوره وحماض
ورنك اکر چیزی از آبله وحصبه ظاهر نشده باشد وشراب

عناب و نیلوفر نهایت است و اگر حرارت و کرب و اندوه غالب
باشد و زردی یا سرخی و خشکی دهان و زبان علاج شیرهٔ
خرفه و کافور بدهند و غذا مزورهٔ عدس و کدو و اگر حصبه
و آبله دیر بیرون آید بادیان و تخم کرفس و انجیر را بجوشانند و تنقیه
شیرین کنند و بدهند الحكة والجرب جرب خشك و تر می‌باشد
آنچه خشك است سبب آن صفراء سوخته است که سودا
شده مخلوط بخون جرب تر می‌باشد و حکهٔ تر نمی‌باشد
علاج ماده را از بدن بیرون باید کرد بمطبوخ خیارشنبر
یا مطبوخ صفرا یا مطبوخ افتیمون اگر خشکی باشد و شاهتره
نهایت است و حمام متعاقب باید رفت و گوشت کم باید خورد
و گوگرد و سیماب کشته شده و کندش و کندر و زنگار و
نوشادر با نیمهٔ آن مرداسنج و سفیداج و نمك اندرانی و مقل
مغز دانهٔ انار ترش و روغن گل و روغن بنفشه و گلاب
و آب کشنیز و سرکه اضافه کنند و چون از حمام بیرون آیند
بمالند سه روز و هر روز دوازده سیر روغن کنجد با شش سیر
سکنجبین بیاشامند الجذام سرخی منکر مایل بسیاهی در روی
پیدا می‌شود با ضیق النفس و گرفتن آواز و عرق بدبوی و لبها
غلیظ و سیاه و اعضا ریش شود و زرداب روان شود سبب
آن خون سوخته است که بسبب گرمی جگر یا گرمی اعضا حاصل
شده و سپرز فاسد شده باشد علاج اگر خون غالب باشد فصد کنند
و وداجین بکشایند و بدن را پاك کنند با یارج لوغادیا و حب اصطمیقون

و سفوف مسهل بماء الجبن عشر آنکه تنك جو بعتند با شراب نیلوفر
یا جلاب بعرق گاوزبان و گوشت بزغاله و ماهی جوان بخورد با
یا گندم وقت بسیار بکند و حمام بسیار رود و روغن بنفشه و کدو
بر اعضا بمالد و ریاضت که بعرق آید و چون محکم و صعب شود
فصد نکنند و دارو ندهند که علاج نپذیرد الوباء والاحتراز
عنه وبا فاسد شدن هواست و عفن شدن و سبب آن
ارضی می‌باشد و سماوی می‌باشد و سبب آنست که هوا
متغیر شده دخانها و مزبلها و آب النك و هر وقت که شهب
بسیار باشد و رجم که در آخر تابستان و خریف می‌باشد
علامة وباست و باد جنوب و صبا در کانون اگر بسیار
باشد علامة وباست و علامات باران که ظاهر شود و نبارد
و کدورة هوا در زمستان علامة فاسد شدن هواست
و بهار که باران کم بارد و سرد شود و باد جنوب بسیار
رود و هوا بکدورت باشد علامة وباست و هرگاه که حشرات
بسیار شود مثل ضفدع و لقلق بگریزد و موش از غار خود
بیرون آید و حیران شده باشد علامة وباست علاج احتراز
باید کرد از وبا و بدن را از اخلاط پاك باید کرد و شراب
و میوهای تر و شوربا نباید خورد و چیزهای خشك باید خورد
مثل سماق و شامی و چیزهای ترش و بخور کردن مسکن را به
مانند کافور و سعد و صندل و مشك و عنبر و سك و
ترنج و ورق الغار اما علاج بهتر آنست که زود از آن دیار

قسم چهارم در شکستن اعضا و تفرق اتصال و خلع و ضربه و سقطه و صدمه و تجلج و سحج علاج جمیع آنست که فصد کنند از جانب مخالف تا آن موضع ورم نکند هرچند خون غالب نباشد مگر آنکه خون رفته باشد از آن موضع و طبیعه نرم باید کرد بحقنه و فتیلها و شاید که مسهل احتیاج نباشد و اگر مسهل دهند ریوند بلعاب خیارشنبر مناسب است و اعضا را قوت باید داد بآب حب الثعلب و قند یا جلاب بعرق گاوزبان ضماد دژده بیضه نیمبرشت و این داروها با یکاد بوند داند گل گهربا اکلیل برابر سنبل مصطکی کندر زعفران جوز السرو نیم جزو بآب لسان الحمل قرصها سازند مرهم و زیلخ قرص بخورند و اگر تشنگی و سوزش نباشد عدس و دانه گل و مورد بکوبند و ضماد کنند یا بروغن گل ضماد کنند اما ضربه و سقطه اگر باد رد باشد روغن گل بمالند بسیار نیم گرم و داروها که در سحج گفته شد بماش و گل ارمنی و سلق و زعفران و گل نیم گرم ضماد کنند و اگر گرمی ظاهر شود صندل و زرد ورد و گل بنفشه خشک و جو مقشر و زعفران و اندکی کافور بگلاب و روغن گل بنهند و برفق به بندند و اما خلع اگر احتیاج باشد بکشیدن باز آورند عضو را برفق تمام تا ورم نکند از صعوبه درد و شکستن استخوان همین حکم دارد و غذا لزج بدهند چون پاچه و برنج و شکنبه گاو و پوست غاله بریان کرده

سحج و شکستن

۸

جمله ششم در تدبیر زینة

داروها که موی را نگاه دارد بر حالهٔ او آب برگ و دانه مورد و هلیله و آمله و روغن مصطکی و پرسیاوشان و سوخته شاخهای کتان بعد از آن که یکشبانروز بروغن مورد چرب کرده باشند عمل نمایند خاکستر نی نا رسیده بجزو بوده دو جزو بروغن آس اضافه کنند پوست پیخ بید بروغن زیت موی را سیاه سازد خضاب خوبست دوائی که موی را برویاند سم خر سوخته و شاخ سوخته بروغن کنجد طلا کنند لادن نیکوست خاکستر پوست ما دران بزیت موی برویاند خاکستر سیاه دانه بزیت خاصه موی ابرو را برویاند و اگر در بدن اخلاط باشد بدن را بدوائی که مناسب خلط باشد پاک کنند داء الحیة و داء الثعلب خلط که فاسد کرده باشد مادهٔ موی را برنگ جلد آن توان شناخت اگر سبب خون باشد چون بمالند آن جلد سرخ شود و بلغمی سفید و صفراوی زرد و خشک و درشت و سوداوی کبود و صلب و خشک باید که اول بخرقهٔ درشت آن موضع را بمالند اگر زود سرخ شد قابل علاج است و الا قابل نباشد و فرق میان داء الثعلب و داء الحیة آنست که در داء الحیة پوست با موی جدا می شود چنانچه در مار می باشد و در داء الثعلب موی مجرد می باشد علاج اگر سبب خون باشد فصد کنند و خلطی که سبب او باشد از صفرا و بلغم و سودا پرهیز کنند بس از آن دوائی که وجه کند موضع آنرا بنهند تا آن ماده که نزدیک جلد است

بیرون رود افراط جعودة موی جعودة موی بسبب کرمی
وخشکی مزاج است یا ثقبهٔ که موی بیرون می آید درهم
پیچیده شده و دوائی که موی لمس سازد و نرم جمیع لعابها چون
خطمی و اسبغول و به دانه و غذا باجه و حلیم کندم دوائی که
موی را جعد سازد روغن ملک ست دوائی که موی را باریک
سازد بوره را غلیظ سازند و اگر موی بر کنند و بوره بر آنجا
نهند موی باریک بیرون آید داروئی که منع کند موی را
از رستن افیون و بیخ و شوکران بعد از آن که بر کنند طلا کنند
تشقق الشعر و تقصفه شق شدن و کاسه شدن موی را
لعابها که در مسبطات گفته شد موافق است و اگر ماده بسیار
باشد اسهال سودا و بلغم ستور باید کرد چیزها که موی را دراز
کند جمیع داروها که لرنج مناسب است ترکیب مناسب چو مغشر
سی درم آمله پنج درم در آب بجوشند تا قوت آن با آب آید
پس از آن بنیهٔ آن روغن بنفشه بادام و سه درم لادن
و برگ خطمی و برگ کخذ و برگ کدو اضافه کرده بجوشند
تا روغن بماند و بمالند الشیب سفید شدن موی طبیعی
می باشد و آن بسبب فاسد شدن غذاست که موی می شود
و این رای جالینوس است اما رای ارسطاطالیس آنست که
غذا مستحیل ببلغم میشود و غیر طبیعی آنست که خشکی بر مزاج
غلبه میکند چنانچه از بی آبی زراعت خشک و سفید
میشود داروئی که موی دیر سپید شود اطریفل کبیر و صغیر

سببها ضروری و این فصل مشتملست بر شش قسم قسم اول
در بیان هواست قسم ۲ در ماکول و مشروب قسم ۳ در بیان
حرکت و سکون قسم ۴ در بیان حرکت و سکون نفسانی قسم ۵ در
نوم و یقظه قسم ۶ در بیان استفراغ و احتباس
فصل ۳ در تغیرات غیر طبیعی باب چهارم
از جملهٔ اول در بیان علامات صحة و مرض و این باب مشتملست
بر پنج فصل فصل اول در بیان علامتهاء مزاج فصل ۲ در بیان
علامتهاء ترکیب فصل ۳ در بیان نبض و تعریفها و این فصل
بنه قسم است قسم اول در بیان وجود نبض و آن بده وجه
میشود وجه اول در مقدار است وجه ۲ در وقوع حرکت است
وجه ۳ در زمان حرکت است وجه ۴ در قوام آلت است وجه ۵
در بیان سکون که میان حرکة انقباضی و انبساطی است وجه ۶
در ملمس آلة که شریانست وجه ۷ در بیان آنکه در جوف
آلة است وجه ۸ در مساوی بودن حرکات نبض وجه ۹
در اختلاف نبض وجه ۱۰ وزن است قسم دوم در بیان
سببهاء نبض قسم سیم در بیان اقسام نبض فصل ۴
در بیان تفسره که عبارة از بول است و این فصل بر هفت
قسمست قسم اول در رنگ بول قسم ۲ در قوام بول قسم ۳
در صفا و کدورت بول قسم ۴ در ریح بول قسم ۵ در کف
بول و آنرا زبد گویند قسم ۶ در رسوب بول قسم ۷ در مقدار
بول فصل ۵ در بیان برازست جملهٔ دوم در

بیان عملی طب و این جمله مشتمل بر دو باب است

باب اول در بیان حفظ صحت و این باب مشتملست بر شش فصل فصل اول در تدبیر ماکول فصل ۲ در تدبیر مشروب فصل ۳ در تدبیر حرکت و سکون فصل ۴ در تدبیر خواب و بیداری فصل ۵ در تدبیر استفراغ فصل ۶ در تدبیر فضول

باب دوم مشتملست بر دو فصل فصل اول در قواعد علاج و این فصل مشتملست بر سه قانون قانون اول در بیان اختیار کردن دوا قانون ۲ در بیان اختیار کردن وزن دوا قانون ۳ در بیان اختیار کردن وقت دوا فصل ۲ در علاج سوء مزاج

جمله سیوم در احکام مفردات دواها و این مشتملست بر دو فصل فصل اول در احکام دواها و خاصیّة آن فصل ۲ در احکام مفردات و مرکبات

جمله چهارم در مرضهاء خاصه بعضو و این مشتملست بر بیست و سه فصل فصل اول در مرضهاء سر فصل ۲ در مرضهاء چشم فصل ۳ در مرضهاء بینی فصل ۴ در مرضهاء شفه فصل ۵ در مرضهاء وجه فصل ۶ در مرضهاء زبان فصل ۷ در مرضهاء گوش فصل ۸ در مرضهاء حلق فصل ۹ در مرضهاء سینه و شش فصل ۱۰ در مرضهاء دل فصل ۱۱ در مرضهاء پستان فصل ۱۲ در مرضهاء معده فصل ۱۳ در مرضهاء جگر فصل ۱۴ در مرضهاء روده فصل ۱۵ در مرضهاء مقعد فصل ۱۶ در مرضهاء سپرز و زهره فصل ۱۷ در مرضهاء گرده و مثانه فصل ۱۸ در مرضهاء اعضاء تناسل فصل ۱۹ در مرضهاء زنان و رحم فصل ۲۰ در مرضهاء خصیتین و فرج فصل ۲۱ در مرضهاء حلق و در دست فصل ۲۲ در مرضهائی که در اطراف بدن واقع شود فصل ۲۳ در مرضهاء مفاصل

جمله پنجم در مرضها که و این جمله مشتملست بر چهار باب

باب اول در حمیات و این باب مشتمل بر هشت فصل فصل اول در تبهاء یومی فصل ۲ در تبهاء خلطی فصل ۳ در تبهاء که از سبب خون باشد فصل ۴ در تبهاء که از سبب صفرا باشد فصل ۵ در تبهاء که بلغمی باشد فصل ۶ در تب سوداوی فصل ۷ در تب دق فصل ۸ در تب مرکب

باب دوم در بحرانها

باب سیم در بودرها و ... ها

جمله ششم در مرضهاء نقصان و تدبیر زینة

جمله هفتم در زهرها و احتراز کردن از آن

مقدمه در تعریف طب و بیان موضوع بدانکه علم طب علمی است که بدان علم حالات بدن شناخته میشود از صحة و مرض از برای آنکه بداع علم صحة را نگاه دارند و صحة زائل شده را باز آورند و موضوع علم طب بدن انسانست و وجود میگیرد از هفت جزو و آن هفت جزو را امور طبیعی میگویند از برای آنکه طبیعت قائم است بر کلی که از این هفت جزو وجود میگیرد و طبیعت ...

[illegible]

که کمالات بدن نگاه میدارد از حرکت و سکون و سامعه و
باصره و ادراك و تفریح و نوم و یقظه و امثال این و این علم
دو قسم میشود اول را علمی گویند و نسبت بعلم میکنند که از آن
علم نتیجه علمی دیگر میدهد که آن تصدیقات است چنانچه گویند
الارکان اربعة والامزجة تسعة از این دو قاعده
تصدیقات حاصل میشود که آن اینست که در کجا چهار است
و مزاجها نه است و قسم دوم را عملی گویند و او را نسبت
بعمل میدهند با آنکه این قسم نیز علمی است از آنجهت که از آن علم
کیفیت حاصل میشود چنانچه گویند الاورام الحادة یجب ان
یکون فی ابتدائها الروادع یعنی در ابتداء ورمهاء گرم واجب است
که روادع بنهند جمله اول از رساله اهلیه
مشتمل بر چهار باب است باب اول مشتمل بر نه فصل

فصل اول در بیان ارکان که یکی از امور طبیعی است ارکان
چهار است یکی آتش است و طبیعت آن گرم و خشك است
و محل او زیر فلك قمر است دوم هوا است و محل آن زیر کره
آتش است و طبیعت او گرم و تر است سیوم آب است و محل آن
زیر کره هوا است و طبیعت او سرد و تر است چهارم ارض است
و موضع او ته همه عنصرها است و طبیعت او سرد و خشك است

فصل دوم در بیان مزاج مرکبات که این ارکان ذره ذره
شوند و ملاقی هم شوند و گرمی و سردی و خشکی و تری
این جزوها در هم تصرف کنند گرمی آتش و هوا بردی

سال و اگر خواهند که بدانند که سگ گزنده دیوانه بود یا نبوده
پاره نان را آلوده بخون آن جراحة یا چرك کنند و بسگ دهند
اگر بخورد نیست دیوانه نبوده علاج باید کرد علاج تا چهل روز
نگذارند که آن جراحة نیك شود و دائم بحجامه خون را بکشند
و سیر و جاوشیر و سرکه بران جراحة نهند اگر در آن کس اثر
شد علاج استفراغ سودا است دواء مشهور پوست هلیله
کابلی دو مثقال غاریقون افتیمون مثقالی و نیم نمك هندی
نیم مثقال حجر ارمنی مثقال بسفایج مثقالی مجموع کوفته و بیخته
بهم جمع کنند و حب ساخته شربتی دو مثقال هر روز بخورند
علاج آب جو با قند با سفوف سودا بخورد و تریاق کبیر در بعضی
روزها بخورد تریاق اربعه نافع است از سرما و حمام احتراز
کند و اگر قوی بدن و خون غالب باشد فصد کنند و اگر آب
ببیند و فزع کند ترك علاج نکنند و شراب که با آب ممزوج کنند
مناصفه مناسب است و اگر از پوست کفتار مانند دلو
بسازند یا از پوست سگ دیوانه و آب در آن دلو کنند و
بپاشانند نافع است و اگر از چوب کاسه بتراشند و بر آب کنند
و خرقه را بسرگین آلوده کنند و بر بالاء اندازند تا کاسه نماید
و از آن کاسه آب بخورد یا انبوبه از طلا بسازند و در حلقه
در آرند چنانچه پوشیده باشد از آن انبوبه آب بخورد یا از
موم یا از شکر مثل انبوبه بسازند و در گلوی او نهند و از آنجا
آب بخورد جگر و گوشت آن سگ خوردن علاج مجرب است

خاصه از چوب گز

ودواء جالینوس مجرب است وجکر سلك دیوانه بهترین علاج است
والله اعلم بالصواب
نجات از حضرت حق دان نه از احیاء غزالی
شفا از وجو نه از قانون طب بوعلی سینا

سنه ۱۱۱۲

علاج خون شکم ودل مجربت اکر شخص خون شکم در سر باشد جانکه از دهن بیرون
آمده باشد اکر از آن باشد مقدار یک بار قدر زاج سینه را صلایه کند
وارزاد و ریاست کیسه بیالایند و آن کس بخورد البته آن از سال دور شود
واکر شخص را خون بیرون آمده باشد برک تره را با پاره وران مالند که تا
خون چند که در و بس سه بار طرف سازد و بعد از آن مرهم برد و بریزند آن قدر
که توانند کبابی کرد و تنک [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم اقسم انهم صلولون بالکم لا شاهرون اخسؤا فیها ولا تکلمون
کیعص طسم طس الم حم عسق قال ربی با ال عملو فلانه بالبال با ماه با ماه
با شب با ساعت با لحظ با عمر ای خداوند آن زبان جمیع عالمیان و آدمیان
فلان بن فلانه که ذکر کرده فلان بن فلانه نام فلان برادر فلانه بکرد
و کاغذ و سواد العه باشد با شود ونا یا شنو با مرشید بالکو با طفعات
یا هیا شراهیا آذون اصبا ووث ال شدی بشاح بحق محمد و صلعم بمین ایلیع
سوا وصعنهم سو انا عشینا هم فهم لا یبصرون اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم
واولئک هم الغافلون ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة
بحث بکن دل و زبان و جمیع جوارح و بهر عالمیان و آدمیان و حضور فلان بن فلانه
برادر فلانه که بهر کی فلان بن فلانه یا دکند نام فلانه برادر فلانه بکیرد
و سواد قلب بیت کیعد بسته دو نه فلانه لا اله الا الله
بالعم را این شکل در کاغذ بنوسد و در آنجا نشان دهد
با صفوره در دفن کنند و بعد از آنکه برو شد شکل سنکی برزبر آن

۱۰۹



